

فصلنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی

سال چهارم، شماره اول، بهار ۱۳۷۷

تاریخ انتشار: مهرماه ۱۳۷۸

مدیر مسئول: غلامعلی حدّاد عادل

هیئت تحریریه: عبدالمحمد آیتی، حسن حبیبی،
غلامعلی حدّاد عادل، محمد خوانساری، بهمن سرکاراتی،
احمد سمیعی (گیلانی)، علی اشرف صادقی

سردبیر: احمد سمیعی (گیلانی)
مدیر داخلی: سپیده نوروزی

ویراستار فنی: حکیمه دسترنجی
طراح: فاطمه ملک‌افضلی

حروف چینی و صفحه‌آرایی: نسینانگار
ناظر چاپ: سید محمد فروغی
لیتوگرافی: نوید
چاپ جلد: فرشید چاپ متن: قیام

نشانی: خیابان شهید احمد قصیر (بخارست)، نیش خیابان سوم،
شماره ۸ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۳۹۴
تلفن: ۸۷۱۰۶۸۷، ۸۷۱۲۲۸۱ فاکس: ۸۷۲۳۲۸۵

بهای تک‌شماره: ۴۰۰۰ ریال
بهای اشتراک سالانه: ۱۶۰۰۰ ریال (برای دانشجوی: ۱۲۰۰۰ ریال)

شماره مسلسل: ۱۳

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست

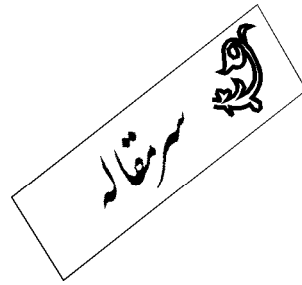
| | | | |
|-----|-------------------------------|---|---------------------|
| ۲ | سید صادق سجادی | نگاهی به تاریخ ادبیات نگاری و منابع آن در قلمرو سخن فارسی | سرمقاله |
| ۲۱ | بهمن سرکاراتی | درباره فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی و ضرورت تدوین آن | مقاله |
| ۷۳ | محمد جان شکوری | واژه‌گزینی در تاجیکستان و بعضی مشکلات آن | |
| ۸۴ | زهره زرشناس | اصطلاحی فلسفی در ادبیات سعیدی بودایی | |
| ۹۵ | استفن آلمان / ترجمه عباس امام | منشور زبان | |
| ۱۰۳ | حبیب برجیان | ساختمان خط تاجیکی | نقد و بررسی |
| ۱۱۷ | محسن ذاکر الحسینی | دییچه‌های مجموعه مترادفات | |
| ۱۲۲ | هوشنگ اعلم | فرهنگ نام‌های گیاهان ایران | |
| ۱۴۰ | سید صادق سجادی | دو سفرنامه از جنوب ایران | تحقیقات ایران‌شناسی |
| ۱۴۳ | ع. روح‌بخشان | نامه اقبال (مجموعه مقالات، یادنامه) | |
| ۱۴۵ | ع. روح‌بخشان | پیدایش رمان فارسی | |
| ۱۴۸ | ابوالفضل خطیبی | ایران باستان | فهرستگان |
| ۱۵۲ | ثریا پناهی | رده‌شناسی و روش‌شناسی فرهنگ‌های فارسی | |
| ۱۵۸ | سپیده نوروزی | قرن ۱۳ هجری در هند و پاکستان | |
| ۱۶۹ | | کارنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی در سال ۷۶-۷۷ | تازه‌های نشر |
| | | شرح گلشن‌راز، فهرست نام اشخاص در تاریخ جراید و مجلات ایران، ارجح‌نامه ایرج افشار، کوش‌نامه، مهر و داد و بهار، گزیده حدیقه الحقیقه حکیم سنایی غزنوی، آواز باد و باران، بدیع‌الزمان همدانی و مقامات نویسی، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، آینه‌های ناگهان، فرهنگ فارسی امروز، خراسان پژوهی، ادبیات معاصر، آباگ | |
| ۱۸۲ | مهدی محقق | ابوحنیفه و ادب فارسی | |
| ۱۹۳ | رضا مصطفوی سبزواری | سمینار «فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه قاره هند» | |
| ۱۹۷ | هاشم رجب‌زاده | نگاهی از شرق به شرق (گزارشی از گردهمایی انجمن ایران‌شناسی زاین) (بهار ۱۳۷۷) | |

Summary of Articles

2

Table of Contents

1



به مناسبت درگذشت استاد ذبیح‌الله صفا (۱۲۹۰ش - ۱۳۷۸ش)،
دانشمند و محقق برجسته در قلمرو تاریخ ادبیات فارسی

نگاهی به تاریخ ادبیات نگاری و منابع آن در قلمرو سخن فارسی

صادق سجّادی

در پهنه حیات معنوی انسان، ادبیات به معنای عام مهم‌ترین جلوه‌گاه فرهنگ، و به معنای خاص مظهر عالی‌ترین تلاش‌ها در عرصه اندیشه و هنر است. شناخت پیشینه و ارزیابی گستره فرهنگی اقوام نیز بر همین وجه از حیات معنوی انسان مبتنی است. بی‌گفتگو، در میان اقوام کهن‌سال جهان، کمتر قومی مانند اقوام ایرانی ادبیاتی دیرین و متنوع با انبوه آثار خرد و کلان به زبان‌ها و گویش‌های گوناگون دارد. مجموعه ادبیات شفاهی و کتبی که از حدود سه هزار سال پیش به زبان‌های فارسی باستان، اوستایی، فارسی میانه (پهلوی)، پارسی (پهلوانیک)، سغدی، ختنی، خوارزمی، سکایی، فارسی دری، عربی، و در قرون متأخرتر به زبان‌های ترکی شرقی و غربی و اردو، و یا زبان‌های محلی ایرانی چون طبری، گیلکی، آذری، کردی به نظم و نثر پدید آمده و حتی بدان مقدار که تاکنون شناخته شده نیز، حیرت‌آور است. بسیاری از این آثار پای از دایره فرهنگ اقوام ایرانی بیرون نهاده و به صورت بهترین دستاوردهای فکری و ادبی و هنری در مقیاس جهانی در آمده‌اند. پیداست که تحقیق در تاریخ ظهور و رشد چنین ادبیات گسترده و پرمایه‌ای، کاری است بس دشوار و نفس‌گیر. متأسفانه موقعیت جغرافیایی و اقلیمی ایران سبب شد که در مقاطع خطیر تاریخی بسیاری از این آثار نابود گردد. هرچند اقوام مهاجم، پس از مدتی، چنان در فرهنگ ایرانی مستحیل می‌شدند که خود در زمره حامیان و مشوقان آن در می‌آمدند و تاریخ ادبیات ایران در سراسر دوران دراز دولت‌های ترک و تاتار از غزنویان

تا صفویان و در عرصه‌ای پهناور از بین‌النهرین تا شبه‌قاره هند و ماوراءالنهر و مرزهای ترکستان چین گواه این معنی است. اما اطلاع ما بر نام و نشان بسیاری از آثار مکتوب جهان ایرانی مرهون کوشش‌های نویسندگان و ادیبان و دانشمندانی است که از روزگار کهن به حفظ و ضبط این میراث اعتقاد و اهتمام داشتند. اگر نبودند کسانی چون ابن مقفع و ابن قتیبه و بلاذری و معمر بن مثنی و خاندان ماسویه اهوازی و خاندان نوبختی و بنوموسی و ابوریحان و بسیاری دیگر، امروز از آثاری مانند خدای‌نامه‌ها و گاه‌نامه‌ها و خسرونامه‌ها و مرآت‌الامراها و ادبیات تاریخی و داستانی و آثار پزشکی و داروشناسی و ریاضی و نجوم و فلسفه ایرانی و حتی نام و نشان بیشتر آثار دانشمندی چون رازی اطلاعی نداشتیم.

سنت پسندیده نگارش آثار رجالی، فرهنگ‌نامه‌های ادبی - تاریخی، کتاب‌شناسی‌ها و تذکره‌ها منابع مهمی برای پژوهش در تاریخ ادبیات فارسی به دست داده‌اند. اما، برای تدوین تاریخ ادبیات فارسی، افزون بر انواع مذکور، به چند دسته از منابع دیگر نیز باید رجوع کرد:

تواریخ محلی که از دیرباز ذیل نام شهرها نوشته شده و غالباً مشتمل بر نام و نشان رجال علمی و ادبی آن شهرها نیز می‌شود؛
آثار جغرافیایی که، در کنار توصیف ولایات و شهرها، دانشمندان و ادیبان برجسته هر دیار را نیز نام می‌برد؛

تواریخ سلسله‌ای و خاندانی که از ادیبان و شاعران وابسته به سلسله فرمان‌روایان یاد می‌کند؛

کتاب‌های موسوم به طبقات مشتمل بر احوال دانشمندان و نویسندگان علوم و فنون گوناگون؛

مجموعه‌های ادبی و جنگ‌ها شامل قطعاتی از آثار منظوم و منثور گویندگان؛
منابع ادب عربی که دسته‌ای از برجسته‌ترین آنها به قلم ایرانیان نوشته شده و از آثار ایرانی به وفور در آنها سخن به میان آمده یا قطعاتی عیناً نقل شده است؛
اشعار شاعران ایرانی عربی‌گوی یا فارسیات آنها و دواوین شاعران پارسی‌گوی؛
سرانجام، کاشی‌های به جا مانده از آثار باستانی حاوی نقش اشعار شاعران مانند کاشی‌های تخت سلیمان.

در این میان، تذکرها، که عموماً مشتمل‌اند بر احوال و نمونه آثار شاعران و نویسندگان دارای اهمیت خاصی هستند، بلکه مهم‌ترین منبع مستقیم پژوهش‌های تاریخی-ادبی به شمار می‌روند. تذکرها را از لحاظ شیوۀ تدوین و گسترۀ موضوع می‌توان بر چند دسته تقسیم کرد. ذکر نمونه‌هایی برای انواع تذکرها خالی از فایده نیست:

۱. **تذکره‌های عمومی** که بدون اتخاذ دیدگاهی خاص یا محدودیت ویژه‌ای به ذکر احوال و آثار ادیبان پرداخته‌اند. نمونه‌های برجسته این نوع تذکرها عبارت‌اند از: **لباب‌الالباب** سدیدالدین عوفی (اوایل قرن هفتم هجری) که قدیم‌ترین تذکرۀ شعر فارسی شناخته شده به شمار رفته و شاعران را به چهار طبقه از آغاز تا عصر خوارزمشاهی تقسیم کرده است؛ **تذکرۀ الشعراء** دولت‌شاه سمرقندی (پایان قرن نهم هجری)؛ **هفت اقلیم** امین‌احمد رازی (پایان قرن دهم هجری)؛ **خلاصه‌الاشعار** کاشانی (اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری)، از مفصل‌ترین تذکره‌های عمومی که شاعران را برحسب موقعیت جغرافیایی تقسیم و دوره‌های ادبی را نیز بررسی کرده است؛ **عرفات‌العاشقین** تقی‌الدین اوحدی بلیانی (اوایل قرن یازدهم هجری) که شاعران را به طبقات متقدم و متوسط و متأخر تقسیم کرده است؛ **آتشکده‌آذر** از لطفعلی بیگ آذربیکدلی (اواخر قرن دوازدهم هجری)؛ **مجمع‌النصحای** رضاقلی‌خان هدایت (قرن سیزدهم هجری).

۲. **تذکره‌های دوره‌ای**، مشتمل بر نام و نشان ادیبان یک دوره تاریخی خاص، مانند **انجمن‌آرا** از احمدبیک گرجی (نیمه اول قرن سیزدهم هجری) درباره شاعران عصر زندیه تا اواسط دوره فتحعلیشاه قاجار؛ **مجمع‌الخواص** صادقی کتاب‌دار به ترکی جغتایی (قرن یازدهم هجری) درباره شاعران عصر شاه اسماعیل اول تا شاه عباس اول؛ **مجالس‌النفایس** امیرعلیشیر نوایی به ترکی جغتایی شامل احوال شعرا و نویسندگان قرن نهم هجری که ترجمه‌های متعددی از آن در دست است.

۳. **تذکره‌های سلسله‌ای**-**خاندانی** مانند **گلشن‌محمود** محمودمیرزا قاجار مشتمل بر احوال و آثار ادبی فتحعلیشاه و فرزندان او و فرزندان حسین‌قلی‌خان جهانسوز.

۴. **تذکره‌های محلی**-**منطقه‌ای** مانند **عقد ثریای** غلام مصحفی همدانی درباره شاعران فارسی‌گوی هند؛ **کلمات‌الشعراء** محمدافضل سرخوش که تذکره‌ای محلی-دوره‌ای است در ذکر شاعران هند از عصر جهانگیر تا عالمگیر تیموری؛ **تذکرۀ شعراء** قسم از مهدی فیضی. تألیف این نوع تذکرها در عصر حاضر رواج بسیار یافته و آثار متعددی

درباره شاعران و نویسندگان مناطق متعدد قلمرو زبان فارسی پدید آمده است که به برخی از آنها اشاره خواهد شد.

۵. تذکره‌های خاص شامل احوال و آثار گروهی خاص از شاعران و نویسندگان مانند *لطایف‌المدایح و ظرایف‌المناقب* میرزا محمد بروجردی در احوال شاعرانی که در ستایش حسام‌السلطنه شعر سروده‌اند؛ یا *مآثرالباقریه* از وفای زواره‌ای در تراجم احوال شاعرانی که حاج سیدمحمدباقر شفتی را مدح کرده‌اند. شاید آثاری را نیز که درباره زنان شاعر و نویسنده گرد آمده بتوان در زمره تذکره‌های خاص قرار داد. مانند *پرده‌نشینان سخنگوی* اثر ماگه رحمانی‌افغانی مشتمل بر احوال ۱۳۷ تن از زنان شاعر از آغاز شعر فارسی تا قرن دوازدهم هجری؛ و *زنان سخنور* از علی‌اکبر مشیرسلیمی در ۳ جلد مشتمل بر احوال و اشعار زنان شاعر طی هزار سال شعر فارسی تا روزگار معاصر.

۶. تذکره‌های تاریخی-ادبی مانند *بدایع‌الوقایع* از واصفی هروی که، در کنار تاریخ شیپانیان ماوراءالنهر و ذکر محافل و مجالس ادبی امیرعلیشیر نوایی، احوال ادیبان و دانشمندان آن دوره را نیز در بر دارد؛ یا *آثار عجم* فرصت شیرازی که، در کنار مباحث تاریخی، به احوال شاعران و نویسندگان نیز پرداخته است.

پیدااست که مجموعه‌ها و تذکره‌ها را نمی‌توان تاریخ ادبیات به معنای دقیق آن دانست، هرچند برخی از آنها مشتمل است بر مباحث نظری درباره ماهیت شعر و شاعری، دوره‌های ادبی و خصایص صوری و معنوی آنها و حتی گوشه‌هایی از تاریخ هر عصر. مع‌الوصف، این قدر هست که این آثار را باید مهم‌ترین منابع تاریخ ادبیات دانست. مجموعه‌های ادبی هم با آن که تاریخ ادبیات نیستند ولی از جهاتی برای تحقیق در تاریخ ادبیات مهم‌اند. کتاب‌هایی چون *مونس الاحرار فی دقایق الاشعار* از محمد بن بدر جاجرمی به سبب اشتغال بر منتخبی از اشعار دویست تن از شاعران و انواع شعر آنها از منابع مهم تاریخ شعر فارسی به شمار می‌روند. از این آثار هم چنین باید به *اشعار پراکنده* از ژیلبر لازار مشتمل بر کهن‌ترین قطعات پراکنده شعر فارسی از حنظله بادغیسی تا حکیم میسری اشاره کرد.

قدمت نگارش تاریخ ادبیات به مفهوم امروزی از حدود یک قرن در نمی‌گذرد و شگفت آن است که نخستین نویسندگان تاریخ ادبیات ایران خود ایرانی نبودند، هرچند

نسبت به ادبیات این سرزمین علاقه و شیفتگی خاص داشتند. تواریخ ادبیات را می‌توان به عمومی، موضوعی، دوره‌ای، محلی، معاصر، منتخبات و مجموعه مقالات تقسیم کرد.

نخستین اثر نسبتاً جامع در تاریخ ادبیات فارسی *شعرالعجم* شبلی نعمانی، دانشمند و ادیب نامدار هندی، به زبان اردو در پنج مجلد است. شبلی، در سه جلد نخست، تاریخ ادبیات فارسی را در سه دوره متمایز اولیه، میانه و متأخر بررسی کرده و جلد چهارم و متمم آن، جلد پنجم، را به بحث در شعر و شاعری و خصایص شعر و ادب فارسی از دیدگاه‌های گوناگون اختصاص داده است. مؤلف، در این کتاب، شیوه تازه‌ای در پیش گرفت که بعداً نویسندگان تاریخ ادبیات ایران کم و بیش از او پیروی کردند. وی در آغاز هر دوره به بررسی تاریخ سیاسی و اجتماعی و علل رشد و انحطاط ادب و سیر اجمالی علوم و ادبیات پرداخته و سپس از ادبیات به معنای اخص آن سخن رانده، انواع غالب شعر هر دوره را بررسی کرده، احوال شاعران بزرگ را باز گفته و گزیده‌هایی از اشعار و انواع و موضوع‌های مورد علاقه آنان را عرضه کرده و حتی از خلق و خوی فردی و اجتماعی شاعر و تأثیر آن بر شعر او نیز سخن گفته است.

پس از او باید از *تاریخ ادبیات فارسی* هرمان اته یاد کرد که از اولین آثار تحقیقی ایران‌شناسان غربی درباره ادبیات فارسی است. اته، درین کتاب مختصر، خود را در مرزهای جغرافیایی ایران محصور نکرده بلکه به قلمرو زبان فارسی نظر داشته است. اثر او برحسب انواع ادبی تدوین شده و اساساً مبتنی بر دو بخش است: بخش اول درباره شعر، مشتمل بر بررسی مآخذ تحقیق در شعر فارسی، آغاز شعر فارسی، حماسه تاریخی، شعر عرفانی و مواعظ، غزل‌سرایی و بررسی شعر در آخرین دوره شعر فارسی (قرن سیزدهم هجری)؛ و بخش دوم درباره نثر فارسی است. مؤلف در مقدمه یادآوری کرده است که، به دلیل حجم عظیم آثار منثور فارسی در رشته‌های گوناگون علم و ادب، تنها به ذکر اهم آنها اکتفا می‌کند. او نثر فارسی را در دو فصل زیر عنوان‌های «نثر روایی و شاعرانه» و «نثر علمی و فنی» بررسی کرده است. در فصل اول، به بررسی آثار منثوری چون منشآت، قصه‌ها و افسانه‌ها و روایات حماسی و اخلاقی و موضوع‌هایی چون نقد الشعر، معانی و بیان و بدیع پرداخته و از کتب اخلاق و فلسفه و سیاست و تاریخ نیز سخن رانده است. در فصل دوم، به بحث درباره فهارس علوم، آثار دینی اعم از فقه و

تفسیر پرداخته و از کتب طبی و در آخر از نوشته‌های فارسی یهودی یاد کرده است. این کتاب، به رغم گستردگی و احتوای آن بر اطلاعات بسیاری درباره ادبیات فارسی، فاقد انسجام لازم است و چنین می‌نماید که تألیف آن به تفاریق و در طی سال‌های متمادی صورت گرفته است. به علاوه، نویسنده از اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی که بی‌گمان در تحولات ادبی هر دوره و خلق مضامین نو نقش مهمی داشتند سخن نگفته و، با آن که در فصل مربوط به نثر علمی و فنی، از برخی آثار طبی یاد کرده به ذکر کتاب‌های ریاضی و نجوم و فلسفه پرداخته است. البته حواشی سودمند مترجم کتاب (رضازاده شفق) و اطلاعات جدیدتری که وی بر آن افزوده تا حدی جبران نقایص کرده است.

اما تاریخ ادبی ایران ادوارد براون از آثار نسبتاً جامع در موضوع خود است که بسیاری از فصول و مباحث آن اول بار مطرح شده است. جلد اول آن مشتمل است بر مقدمه‌ای در تاریخ زبان فارسی و زبان‌های ایرانی پیش از اسلام، تاریخ ایران از ساسانیان تا اسلام و از اسلام تا انحطاط خلافت و تسلط محمود غزنوی و، در آن، پس از تاریخ سیاسی، از ادیبان ایرانی دستگاه خلافت، آثار اولیه فارسی عصر اسلامی، خصایص ادبی این دوره مهم، تطوّر علوم فلسفی و دینی و ادبی در ایران یا به همّت ایرانیان و، سرانجام، نهضت‌های مذهبی یاد شده است. این مجلد به قلم علی پاشا صالح به فارسی ترجمه شده و در ۱۳۳۲ش در تهران به چاپ رسیده است. در جلدهای بعدی کتاب، شیوه براون اندکی تغییر می‌کند. مؤلف، در این قسمت، پس از ذکر مختصری از تاریخ سیاسی ایران، به تحولات فرهنگی و ادبی به معنای عام می‌پردازد، گاه ادب به معنای خاص را به صورت فصل یا فصولی مطرح می‌کند و گاه بابتی مستقل به آن اختصاص می‌دهد. جلد دوم، ضمن اشمال بر مقدمه‌ای در خصایص نثر و نظم فارسی، مباحث مربوط به معانی و بیان و بدیع و سیری اجمالی در علم و ادب تا روزگار مغول، به بررسی احوال و آثار ادیبان و نویسندگان ایران از آغاز دوره غزنوی تا پایان عصر سلطان محمود اختصاص یافته است. نیمه نخست این مجلد به ترجمه فتح‌الله مجتبابی در ۱۳۴۱ش در تهران منتشر شد. تمام این مجلد را، سپس، علی پاشا صالح نیز ترجمه و زیر عنوان تاریخ ادبی ایران از فردوسی تا سعدی در ۱۳۵۸ش منتشر کرد. جلد سوم، از سعدی تا جامی، مشتمل است بر تاریخ ادبی ایران در عصر ایلخانان، تیموریان و سلسله‌های محلی مانند آل مظفر. بسیاری از آثار منشور فارسی که در این دوره به وفور تألیف می‌شده اول بار، به

صورتی تحقیقی و انتقادی، در این کتاب معرفی شده و چنین می‌نماید که نویسنده بسیاری از این آثار را خود دیده و خوانده و بررسی کرده است. این مجلد به قلم علی‌اصغر حکمت به فارسی ترجمه و در ۱۳۳۷ش در تهران منتشر شده است. جلد چهارم به دوره طولانی عصر صفوی تا روزگار معاصر، یعنی چهار قرن شعر و نثر فارسی، اختصاص یافته است. از مباحث خاص این مجلد، می‌توان به فصول مربوط به ادبیات شیعی، وضع تشیع، شعر مذهبی، خصایص شعری عصر صفوی و قاجار، بررسی بعضی نشریات مهم عصر مشروطه، ورود علوم نوین به ایران و ترجمه آثار عربی به فارسی اشاره کرد. با آن که مؤلف در این مجلد از برخی خصایص نثر این دوره یاد کرده، از شعر عصر مشروطه، به رغم اهمیت آن به لحاظ موضوع و مضمون، سخنی نگفته و این مباحث را به اثر مهم دیگری از خود موسوم به *تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران* واگذاشته است. قسمتی از مجلد چهارم، در ۱۳۱۰ش، به ترجمه سیف پورفاطمی در اصفهان منتشر شده، سپس تلخیص دیگری از آن به ترجمه رشید یاسمی در ۱۳۱۶ در تهران به چاپ رسیده است. تمام کتاب نیز در ۱۳۶۹ش با ترجمه بهرام مقدادی زیر عنوان *تاریخ ادبیات ایران* انتشار یافته است.

اثر دیگر براون که آن را با همکاری محمدعلی تربیت تألیف کرده، *تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران* است مشتمل بر تحقیقات وسیع در ادبیات عصر مشروطه، بررسی نشریات ادبی و اخلاقی و سیاسی، نقل برخی از منظومه‌های سیاسی از شاعران عصر مشروطه و تحقیق در احوال آنها. در این کتاب، مجموعه‌ای مستند و خواندنی درباره ادبیات معاصر ایران فراهم آمده است که از عمده منابع تاریخ ادبی معاصر ایران محسوب می‌شود. جلد اول و دوم این اثر با ترجمه و حواشی محمد عباسی در ۱۳۳۵ و ۱۳۳۷ش و جلد سوم با ترجمه رضا صالح‌زاده (تهران، کانون معرفت، بی‌تاریخ) منتشر شده است. جلد دوم و سوم ظاهراً و اصلاً به خامه محمدعلی تربیت بوده که براون آن را با استفاده از رساله رابینو در تاریخ مطبوعات ایران بسط داده و به انگلیسی ترجمه کرده بوده است. یکی دیگر از آثار عمومی تاریخ ادبیات ایران دستاورد یان ریپکاست و آن، در واقع، شامل مقالات او و اوتاکار کلیما، ییری بچکا، ایوان هریک و تنی چند از دیگر محققان چک است که در حجم محدود نکات مهمی درباره تاریخ ادبیات فارسی در بر دارد. گویا ریپکا این کتاب را اصلاً برای استفاده و مراجعه محققان اروپایی تألیف کرده است؛ زیرا،

در مواضع بسیاری، به مقایسه آثار فارسی با نظم و نثر شاعران و نویسندگان اروپایی پرداخته و نوعی ادبیات تطبیقی عرضه کرده است. از سوی دیگر، رپیکا در مباحث متعدد به گردآوری آراء ایران‌شناسان درباره ادبیات ایران و تحلیل موضوع و مضمون ادبیات دوره‌های گوناگون پرداخته و به همین جهت به ذکر نام و احوال ادیبان قانع نگشته بلکه علل و عوامل رشد و انحطاط یک نوع ادبی یا یک دوره ادبی را نیز بررسی کرده است. کتاب شامل دو بخش است: در بخش اول از خصایص زبانی و میراث فرهنگی ایران بر اساس منابع و کتیبه‌های مانوی و سغدی و خوارزمی و سکایی و اکتشافات باستان‌شناسی آسیای مرکزی بحث شده و، در بخش دوم، متقسم بر هفت دوره، از پیدایش فارسی دری، ارتباط گویش‌های ایرانی با آن، نظم و نثر در ادوار تاریخی از سامانیان و دولت‌های کوچک‌تر محلی تا عصر قاجار، هم‌چنین، خصایص ادبی، صور شعری، سبک‌ها، مضامین و تأثر ادب فارسی از عوامل درونی و بیرونی سخن رفته است. باید گفت برخی استنباطات نویسنده درباره احوال سیاسی و اجتماعی و تأثیر آنها بر ادبیات دوره‌های گوناگون محل تأمل است. به ویژه دیدگاه مارکسیستی مؤلف نسبت به حوادث تاریخی گاهی وی را از طریق انصاف منحرف کرده است. در تحریر انگلیسی کتاب، بخش‌هایی مانند ادب تاجیکی بسط بیشتری یافته است. این کتاب به ترجمه عیسی شهابی در ۱۳۵۴ش در تهران منتشر شده است.

در جنب آثار ایران‌شناسان، محققان ایرانی نیز آثاری در تاریخ ادبیات فارسی نگاشته‌اند که به لحاظ اهمیت و اعتبار و دایره بحث و حجم کار طیف گسترده‌ای پدید می‌آورند. رضازاده شفق، در سال ۱۳۲۰ش، کتابی زیر عنوان *تاریخ ادبیات ایران* برای دبیرستان‌ها نوشت که بعدها آن را تکمیل و زیر همان عنوان منتشر کرد. این اثر کم‌حجم و فشرده، در پرتو نظم و انسجام و تبویب منطقی و جامعیت و توضیحات مهمی که درباره ادبیات هر دوره به دست داده بسیار مفید است. کتاب شامل دو بخش است. در بخش اول، ادبیات ایران پیش از اسلام مطرح شده و، در بخش دوم، دوره‌های ادبی به این شرح آمده است: از اسلام تا فردوسی، عصر غزنوی- فردوسی، عصر سلجوقی، عصر مغول و تیمور، از صفویان تا پایان قاجار، ادبیات نوین ایران، ملاحظاتی درباره ادب مشروطه، اهمیت ادبیات ایران، و مآخذ کلی در ادبیات ایران که مبحث اخیر یکی از بهترین فصول کتاب است.

تاریخ ادبیات فارسی محمدحسین فروغی شامل بعضی درس‌های او، نیز از کتاب‌های مفید و ممتع در این باره است.

تاریخ ادبیات ایران جلال‌الدین همایی نیز از جمله آثار ایرانی در این زمینه است که گویا اصلاً مبتنی بر تقریرات او در مدرسه دارالفنون از حدود ۱۳۱۰ش بوده است. با آن که بخش مربوط به ادبیات فارسی دوره اسلامی آن مفید و حاوی نکات مهمی است و، در آن، نمونه‌های اشعار هوشمندانه و آگاهانه انتخاب و در شرح احوال ادیبان نکات مفیدی ذکر شده، بخش مربوط به ادبیات پیش از اسلام آن اقتباس ناقص و ناتمامی از آثار دیگران و متضمن خطاهایی بعضاً فاحش است. اجمال و تفصیل بی‌دلیل در احوال آثار برخی گویندگان نیز یکپارچگی اثر را مخدوش کرده و در موضعی به نظر می‌رسد که مطلب ناتمام رها شده است. با این همه، این اثر در بعضی مباحث اطلاعات مفیدی در بر دارد.

مهم‌ترین و بزرگ‌ترین تاریخ ادبیات فارسی، اثر ذبیح‌الله صفا موسوم به **تاریخ ادبیات در ایران** است که یک دوره تاریخ علم و ادب و فرهنگ ایرانی نیز محسوب می‌شود. شادروان صفا، در آغاز کار، متذکر شده که، برای درک تحولات ادبی و علل رشد و انحطاط ادب، بررسی محیط سیاسی و اجتماعی و فکری و دینی اجتناب‌ناپذیر است. به علاوه، ادبیات به معنای عام شامل تمام آثار فکری یک قوم اعم از دینی، فلسفی، عرفانی و علوم محض است، هرچند برخی از آنها به زبانی غیر از زبان ملی و فرهنگی آن قوم نوشته شده باشد. از این رو، نویسنده در این کتاب پیش از ورود به مباحث اصلی ادبی، به بررسی سیر علم و اندیشه پرداخته و رجال و آثار برجسته در هر دوره تاریخی و در همه شاخه‌های شناخته شده علوم را معرفی کرده است. نکته مهم آن که زنده‌یاد، صفا، در این کتاب ابتدا متعرض ادبیات ایران پیش از اسلام نشده و آن را مبحثی مستقل و محتاج تحقیق جداگانه دانسته است. جلد اول کتاب در دو باب است. باب اول مشتمل است بر شرح وضع سیاسی و اجتماعی ایران از ورود اسلام تا قرن سوم هجری با نگاهی به ایران عصر اسلامی، نخستین دولت‌های ایرانی، ادیان و مذاهب در ایران، طبقه‌بندی علوم به علوم دینی و ادبی و عقلی، وضع ادبی ایران در سه قرن اول اسلامی، نخستین شاعر پارسی‌گوی، نظم و نثر عربی در ایران؛ باب دوم مشتمل است بر اوضاع سیاسی و ادبی ایران در قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری تا ظهور سلجوقیان. در این دوره،

که آغاز اعتلای علمی و فرهنگی جهان اسلام و ایران است، از رشته‌های متعدد علمی و دینی و ادبی بحث و، در بخش مربوط به ادبیات به معنی اخص، احوال شاعران و آثار آنان بررسی و از مسعودی مروزی آغاز و به ابوسعید ابوالخیر ختم شده است. خصایص نظم و نثر فارسی و تازی‌گویان ایرانی آخرین مباحث این مجلد است. جلد دوم مشتمل است بر ادبیات ایران از غلبه سلجوقیان تا انقراض خوارزمشاهیان در قرن هشتم هجری. بررسی مذاهب و مجادلات مذهبی و کلامی، تصوف، وضع عمومی زبان فارسی از جمله مباحث آن است. ذکر احوال و منتخباتی از اشعار گویندگان این دوره از فخرالدین اسعد گرگانی آغاز و به کمال‌الدین اسماعیل ختم شده است. معرفی مهم‌ترین آثار منشور فارسی، و بحث در تازی‌گویان ایرانی فصول آخر کتاب را تشکیل می‌دهد. جلد سوم مشتمل است بر دو کتاب. در کتاب اول از داستان یورش مغولان، دوره ایلخانان، سلسله‌های محلی اتابکان، آل کرت و مظفریان سخن رفته و اوضاع دینی و اجتماعی و علمی، علوم عقلی و نقلی، بررسی شده و، در فصل آخر، به تحقیق در وضع عمومی زبان و ادب فارسی، شعر شاعران و احوال گویندگان از رکن دعویدار تا سراج قمری پرداخته شده است. احوال شاعران بزرگی چون مولوی، اثیر اومانی، عراقی، سعدی و سیف فرغانی در همین کتاب آمده است. کتاب دوم، به دنبال کتاب اول، احوال و آثار شاعرانی از سلطان ولد تا مغربی را در بر دارد. سپس از نثر فارسی در این دوره سخن رفته و انواع قصص و تواریخ و تراجم و رجال و سبک نثر فارسی و نثرنویسان قرن‌های هفتم و هشتم هجری از صدرالدین حسن تا شمس سراج بررسی شده است. جلد چهارم از پایان تا اوایل قرن دهم هجری را در بر دارد و شامل بررسی احوال تاریخی دولت‌های تیموری، آق‌قویونلو، قراقویونلو، حکام محلی، دولت عثمانی و تیموریان هند است. در این مجلد نیز، بحث در مناسبات دینی و مذهبی در ایران، وضع علوم عقلی و نقلی جای مهمی را اشغال کرده است. فصل آخر در پنج بهره به بررسی وضع زبان و ادبیات ایران اختصاص یافته و احوال و آثار شاعران از لطف‌الله نیشابوری تا نظام استرآبادی؛ و نویسندگان از نظام‌الدین شامی تا خواندمیر بررسی شده است. جلد پنجم، از آغاز قرن دهم تا میانه قرن دوازدهم هجری، مشتمل است بر سه کتاب: کتاب اول، به تحقیق در تاریخ سیاسی و ادبی و علمی عصر صفویان و افشار، ادب فارسی در قلمرو عثمانی و تیموریان هند، وضع عمومی علوم، مدارس، زبان علمی، حکما و حکمت، پزشکی و

داروشناسی، دانش‌های ادبی، فرهنگ‌ها، دستور زبان، ترسّل و انشا، ادب عربی، شعر فارسی، شعر ترکی و ترکی‌گویی، هند قرارگاه ادب فارسی، و موضوعات شعر اختصاص یافته است. در کتاب دوم، از احوال شاعران پارسی‌گوی این عصر در ایران و شبه قاره و ماوراءالنهر و برخی پارسی‌گویان قلمرو عثمانی، از لسانی شیرازی تا فقیر دهلوی، سخن رفته است. شعر شاعرانی چون طالب آملی، شیخ بهایی، کلیم کاشانی، ظهوری ترشیزی، عرفی شیرازی و محتشم کاشانی در همین مجلد بررسی شده است. کتاب سوم به نثر و پارسی‌نویسان اختصاص یافته است. نخست وضع نثر و ویژگی‌های آن بررسی و انواع آثار منثور دسته‌بندی و، سپس، احوال و آثار نویسندگان از حکیم‌الدین ادریسی تا میرزا مهدی‌خان استرآبادی ذکر شده است. به هر حال، قطع نظر از برخی تسامحات و لغزش‌ها که درین اثر دیده می‌شود و البته در چنین اثر سترگی دور از انتظار هم نیست، **تاریخ ادبیات در ایران** تا به امروز معتبرترین و مهم‌ترین اثر در نوع خود به شمار می‌رود.

آخرین اثری که درباره تاریخ عمومی ادبیات ایران در دسترس اهل تحقیق در ایران قرار گرفته **تاریخ ادبیات** فارسی اثر برتلس است که در دو مجلد تدوین شده است. جلد اول از دوران باستان تا عصر فردوسی را در بر دارد و مشتمل است بر تحقیقی درباره اوستا و تاریخ آن، ادبیات خوارزمی، پارتی، مانوی، عصر اسلامی، سلسله‌های ایرانی از طاهریان تا پایان عصر محمود غزنوی. جلد دوم با بررسی ادبیات پهلوانی پس از فردوسی آغاز و به ادبیات در اوج قدرت سلاجقه در قرن‌های پنجم و ششم هجری ختم شده است. بخش مربوط به ایران باستان به لحاظ استناد به کشفیات باستان‌شناسی در آسیای مرکزی و اسناد مانوی و اوستایی و خوارزمی به دست آمده، از اهمیت و اعتبار برخوردار است. این کتاب به قلم سیروس ایزدی به فارسی ترجمه و در ۱۳۷۴ش در تهران منتشر شده است.

تاریخ ادبیات موضوعی نیز از انواع تواریخ ادبی است که تنها به یک یا چند جنبه محدود از ادبیات می‌پردازد مانند **تاریخ تطور شعر فارسی** از ملک الشعرای بهار که در واقع سبک‌شناسی شعر فارسی است؛ **تاریخ شعرا** از محمدعلی و ابوالحسن فروغی که از کتب درسی رایج بوده، و **گنج سخن** از شادروان ذبیح‌الله صفا که یک دوره تاریخ شعر

فارسی از آغاز تا دوره معاصر است. این کتاب در سه جلد (بعداً در یک مجلد) مشتمل است بر مقدمه‌ای درباره زبان و لهجه‌های ایرانی و فارسی دری، تکوین شعر فارس بر اساس قوالب و مقیاس‌های عروضی، نخستین کس یا کسانی که اثر مکتوبی به نظم در فارسی پدید آوردند، وضعیت شعر فارسی در دوره‌های متعدد و سپس ذکر احوال و اشعار شاعران. جلد اول از رودکی تا انوری، جلد دوم از نظامی تا جامی، جلد سوم از فغانی تا بهار را در بر دارد. در این اثر، مجموعاً از نام و اشعار ۱۴۲ تن از بزرگان شعرا یاد شده است. *سخن و سخنوران* بدیع الزمان فروزانفر نیز در زمره همین گونه آثار است. گذشته از شرح احوال شاعران، نویسندگان در آثار آنان تتبع و در باره صورت و معنای اشعار اظهار نظرهای دقیق و عالمانه کرده و، با اطلاع و احاطه ژرف خویش، به انتخاب اشعار دست زده است. این اثر قرار بود در ۴ مجلد شامل ذکر شعراء خراسان و ماوراء النهر، عراق و آذربایجان؛ فارس و هندوستان؛ و احوال نویسندگان تألیف گردد، که از آن میان نویسندگان تنها به تألیف جلد اول و قسمتی از جلد دوم فرصت یافت. اثر حاضر مشتمل بر احوال و اشعار شاعران فارسی‌گوی از حنظله بادغیسی تا شهاب‌الدین ابوالحسن طلحه از شاعران خراسان و ماوراء النهر، فخرالدین اسعد و قطران تاخاقانی از شاعران آذربایجان است. فروزانفر تصریح کرده است مراد از این تقسیم‌بندی مکانی، محل شهرت ادبی یا مسکن شاعران است نه مولد یا محل رشد آنها. از این رو ممکن است شاعری که اصلاً در فارس برآمده در زمره شاعران خراسان از او یاد شده باشد.

تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، اثر سعید نفیسی هم از یک جهت در شمار تواریخ ادبی موضوعی است. نویسندگان در این کتاب، به بررسی زبان‌ها و خطوط ایرانی و سیر تاریخ تحول نظم و نثر و مهم‌ترین آثار منظوم و مثنوی در دوره‌های ادبی پرداخته و هرچه جلوتر آمده به تفصیل بیشتر گراییده، چنانکه بررسی احوال و آثار شاعران و نویسندگان سده دهم هجری نزدیک به نیمی از کتاب را در بر گرفته است.

از دیگر آثار مربوط به تاریخ موضوعی ادبیات، *پژوهشی در سبک هندی و دوره بازگشت ادبی* از احمد خاتمی را باید نام برد که از آثار مفید در باره پیدایش سبک هندی، شاعران منسوب به آن و نقش و تأثیر مثبت و منفی این سبک در شعر فارسی، دوره بازگشت و تجدید شیوه قدام و نقد معنایی شعر شاعران سبک هندی است. اثر شادروان غلامحسین یوسفی به نام *چشمه روشن* را هم می‌توان نوعی تاریخ ادبیات موضوعی

دانست. وی، در این کتاب، به ارزیابی و نقد شعر فارسی از روزگار کهن تا دوران معاصر پرداخته و گزیده‌هایی از اشعار معروف شاعران از رودکی تا شاعران معاصر چون خانلری و سایه و شفیعی به دست داده است.

برخی از تحقیقات موضوعی، دوران یا مکاتب ادبی را در بر دارد مانند *مکتب و قوع در شعر فارسی* از احمد گلچین معانی که، پس از توصیف این مکتب، به احوال و اشعار گویندگان آن از اسیری رازی تا یقینی لاهیجی پرداخته است. *بחי در تصوف* از قاسم غنی هم به تاریخ ظهور و تکامل افکار عرفانی در ایران و هند و تأثیر متقابل آنها اختصاص یافته است. چنان که نیکلسن نیز در *عارفان مسلمان* به سیری در تصوف اسلامی و احوال و افکار و آثار برخی از بزرگان متصوفه پرداخته است.

نوع دیگر تاریخ ادبیات آثاری است که در قالب کتاب‌شناسی‌های توصیفی تدوین شده‌اند مانند *ادبیات فارسی* تألیف استوری به مفهوم عام ادبیات یعنی متون مکتوب فارسی در همه رشته‌های علمی و ادبی و هنری. مجلد پنجم این اثر، که در دو بخش و به اهتمام دوبلوا^۱ تدوین شده، به ادبیات به مفهوم خاص آن اختصاص یافته که مشتمل است بر *بחי* درباره شعر فارسی و خاستگاه‌های آن، تاریخ شعر فارسی از قرن سوم تا قرن پنجم هجری، و فهرستی توصیفی از دواوین شعرا. دیگر فهارس توصیفی آثار فارسی را گرچه عنوان «ادبیات» یا «تاریخ ادبیات» ندارند نیز می‌توان در زمره این گونه آثار به شمار آورد.

تواریخ ادبیات دوره‌ای و منطقه‌ای که با نام‌های گوناگون در دهه‌های اخیر تألیف شده‌اند از دو ویژگی برخوردارند. نخست آن که تنها احوال و شعر شاعران یک ناحیه یا یک دوره را بررسی کرده‌اند، دوم آن که بسیاری از آنها مشتمل بر احوال و اشعار برخی شاعران معاصر، نه الزاماً نوپرداز، نیز هستند، از تواریخ دوره‌ای کهن یا نوی که درباره ادیبان روزگاران گذشته نوشته شده باید به *تحفه سامی* از سام میرزا صفوی در احوال و منتخبات اشعار هفتصد تن از شاعران عصر صفوی؛ و *ادبیات ایران در عصر سلجوقیان و مغولان* نوشته یان ریپکا (در مجموعه تاریخ ایران دانشگاه کمبریج) اشاره کرد که در آن به بررسی قصیده‌سرایی سبک آذربایجانی، اصفهانی، ادبیات هند و ایرانی و نیز نثر فارسی

1) François de Blois

در این دوره پرداخته است.

برخی از آثار مهم در دوره معاصر نیز عبارت‌اند از: *تذکره سخنوران یزد* از اردشیر خاضع که حاوی مطالب مهمی در تاریخ اجتماعی و فرهنگی یزد و نایین و جندق است. جلد اول احوال و اشعار الهی یزدی تا یغمای جندقی، و جلد دوم از افشار یزدی تا ایمانی بهابادی را دربر دارد و بر اساس الفبایی تنظیم شده است. نویسنده کوشیده اشعار را به گونه‌ای انتخاب کند که همه انواع شعر، از غزل و قصیده و رباعی و قطعه، عرضه گردد. *گیلان در قلمرو شعر و ادب* از ابراهیم فخرایی هم شامل مختصری در احوال و منتخبی از اشعار شاعران گیلان از کهن‌ترین ایام تا روزگار معاصر است. در این کتاب از نوپردازان و اشعار آنان نیز یاد شده است.

سخنوران آذربایجان تألیف عزیز دولت‌آبادی نیز از آثار مهم در این زمینه است. نویسنده شاعران را برحسب موقعیت جغرافیایی مولد و مسکن تقسیم‌بندی کرده و هر دسته را ذیل نام هر شهر به ترتیب الفبایی آورده است. از نظر زمانی، این کتاب احوال و اشعار شاعران آذربایجان از قدیم تا حدود ۱۳۶۰ش را دربر دارد.

تذکره شعرای سمنان از نصره‌الله نوحیان، *تذکره شعرای خوانسار* از یوسف بخشی خوانساری، *تذکره شعرای دامغان* از محمدعلی طاهریا، *کاشانه دانش* از حسین پرتو بیضایی درباره شاعران کاشان، *گلشن ادب* از علی اکبر گلشن آزادی تربتی درباره شاعران خراسان، *نمونه ادبیات تاجیک* از صدرالدین عینی مشتمل بر احوال شاعران ماوراءالنهری همه از این گونه آثار و مشتمل بر احوال و اشعار شاعران قدیم و جدید این شهرها و مناطق است. یکی از فواید مهم تواریخ ادبی شهرها و سرزمین‌ها، اشتغال آنها بر احوال و اشعار شاعران گمنامی است که در تذکره‌ها و تواریخ مشهور از آنها نامی به میان نیامده در حالی که بسیاری از آنها صاحب فکر و مضمون و شیوه بدیعی نیز هستند.

از مجموعه‌هایی که به یک دوره از تاریخ ادبیات ایران پرداخته کتاب *پیشاهنگان شعر پارسی* تألیف محمد دبیرسیاقی را نیز می‌توان نام برد که مشتمل است بر احوال و منتخبات اشعار نخستین شاعران پارسی‌گو از حنظله بادغیسی تا بشار مرغزی و شماری از شاعران دارای شهرت کمتر از آغاجی بخاری تا ابو عبدالله محمد بن صالح معروف به ولواجی از شاعران قرن چهارم هجری.

نوعی دیگری از تواریخ ادبیات، تک‌نگاری‌ها و مقدمه‌هایی است که محققان بر دواوین شاعران یا آثار منشور نویسندگان نوشته‌اند. از مقدمه‌های ممتع و مفید بر چاپ‌های انتقادی آثار ادبی می‌توان به مقدمه‌های قزوینی و روشن بر *مرزبان‌نامه*، غنی و فیاض بر *تاریخ بیهقی*، رشید یاسمی بر دیوان مسعود سعد، صادق هدایت بر *اشعار خیام*، فروغی بر *کلیات سعدی*، نخجوانی بر *دیوان قطران* و مقالات فروزانفر و تقی‌زاده و صفادر همین دیوان، هم‌چنین مقدمه اقبال آشتیانی بر دیوان امیرمعزی و مقدمه محمدعلی موحد بر *مقالات شمس* و بسیاری دیگر اشاره کرد که غالباً حاوی نکات نو و تحقیقات جدید و گاه نخستین تحقیق در موضوع خود به‌شمار می‌روند.

تعداد تک‌نگاری‌ها درباره شعر و شاعران فارسی زبان نیز بسیار است مانند *حماسه ملی ایرانیان* اثر تئودور نولدکه که درباره فردوسی و شعر او، تاریخ و نقد شعر حماسی تحقیقی ممتاز ارائه کرده است؛ *بحث در افکار و آثار و احوال حافظ* از قاسم غنی که به بررسی تاریخ ایام حافظ و وجوه تاریخی و اجتماعی شعر او پرداخته؛ *کاخ ابداع و نقشی از حافظ* نوشته علی دشتی که مشتمل است بر تحقیق در اندیشه‌های حافظ و تحلیل بعضی مفاهیم و اصطلاحات خاص او، معنی‌شناسی شعر حافظ و نیز تحقیق در تجلی شعر مولانا و سعدی و خیام در شعر حافظ. *خاقانی شاعری دیر آشنا* از همو درباره شعر و شیوه سخن خاقانی، تألمات او، تأثیر و انعکاس اشعارش بر شعرای متأخرتر؛ *در قلمرو سعدی* از همو با نگاهی نوبه نظم و نثر استاد سخن؛ *تحقیق درباره سعدی* از هانری ماسه مشتمل بر مطالعه احوال و آثار و شعر و زبان سعدی و کتاب‌شناسی او که به ویژه جنبه‌های تطبیقی آن حایز اهمیت است؛ *فردوسی و حماسه ملی* از همو در بررسی خصایص شاهنامه، خلق و خوی فردوسی و تأثیرات او بر دیگران؛ *رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد مولوی* از فروزانفر که نخستین و بیشترین پرتوها را بر زندگی و افکار مولانا انداخته و در نوع خود کم‌نظیر است؛ *دریای جان* اثر ممتاز هلموت ریتز در احوال و اندیشه‌ها و تحلیل شعر عطار.

نقد ادبی هم نوع دیگری از منابع تاریخ ادبیات به‌شمار می‌رود. آثاری چون *نقد ادبی*، *باکاروان حله*، *سیری در شعر فارسی* همه از عبدالحسین زرین‌کوب از نخستین آثار در این موضوع به‌زبان فارسی است. زرین‌کوب، در این کتاب‌ها، به‌جست‌وجو در اصول و روش‌ها

و مباحث نقّادی، لزوم نقد ادبی، راه‌های تازه در بررسی آثار ادبی، شعر فارسی و تحولات آن، و این نکته که تاریخ ادبیات را نمی‌توان بیرون از نقد ادبی دانست پرداخته است. از جمله آثار پرارزش که بر مبنای دیدگاهی نو در نقد نوشته شده مقاله حسین معصومی همدانی درباره اشعار سهراب سپهری است که همراه با مقاله‌های داریوش آشوری و کریم امامی، که با نگاه‌های دیگری به دستاورد هنری سهراب سپهری نگریسته‌اند، در کتابی با عنوان *پیامی در راه* (تهران ۱۳۵۹ش) منتشر شد.

گذشته از آثار مستقل درباره تاریخ ادبیات ایران، در چند دهه اخیر نشریات معتبر متعددی که زمینه اصلی فعالیتشان ادبیات و تاریخ ادبی است در عرصه فرهنگی زبان فارسی در ایران و خارج از ایران پدید آمدند که نقش مهمی در تحقیقات مربوط به تاریخ ادبیات، معرفی ادبیات فارسی و ادبیات نو و کهن داشتند و دارند. مجلات *کاو، ایرانشهر، دانشکده، گوهر، بهار، نوبهار، سخن، یغما، آموزش و پرورش* (تعلیم و تربیت)، و *مجله سیمرخ*، نشریه بنیاد شاهنامه از جمله نشریاتی هستند که بهترین محققان و ادیبان معاصر تحقیقات ادبی-تاریخی و آثار منظوم و مثنوی خود را در آنها منتشر کرده‌اند. برخی از این مقالات مانند *مقالات قزوینی، مقالات سعید نفیسی، مقالات مینوی، مقالات فروزانفر، مقالات اقبال، مقالات فرزانه، مقالات فروغی، گزینۀ مقاله‌های پروین گنابادی*، یادداشت‌های قزوینی، که حاوی نکات و تحقیقات مهم در احوال بعضی ادیبان است؛ و مقالات اسلامی ندوشن درباره برخی زمینه‌های تاریخ ادبی مانند بررسی احوال و افکار فردوسی و خیام، یا مقالاتی که برای کنگره‌های ادبی تدوین شده به صورت مجموعه‌ها منتشر گردیده است مانند *صائب و سبک هندی* مشتمل بر مقالاتی درباره معنی و مضمون و صورت شعر صائب؛ مجموعه مقالات *هزاره فردوسی، سعدی‌نامه* به مناسبت هفتصدمین سال تألیف گلستان، همه از محققانی چون ملک‌الشعرا بهار، قزوینی، رشید یاسمی، عباس اقبال، علی اصغر حکمت، فروغی، فروزانفر، هانری ماسه، برتلس، روما سکویچ، خانلری، زرین‌کوب، گلچین معانی و محیط طباطبایی و بسیاری دیگر. مقالات دایرة المعارف‌ها که خود از ایجاز و شیوه تدوین خاصی برخوردارند گونه دیگری از آثار مربوط به تاریخ ادبیات را تشکیل می‌دهند. از آن میان می‌توان به مقالات عباس زریاب، عبدالحسین زرین‌کوب، محمد پروین گنابادی، مصطفی مقربی، فتح‌الله

مجتبایی، شفیعی کدکنی و دیگران در *دایرةالمعارف فارسی* مصاحب، *دانشنامه ایران و اسلام*، و *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی* اشاره کرد.

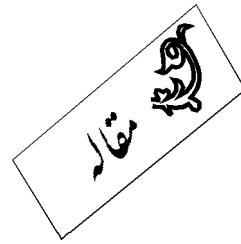
تحقیق در ادبیات معاصر که عموماً مراد از آن ادبیات فارسی از عصر مشروطه و تحولات معنوی و صوری آن است نیز در نیم‌قرن اخیر مورد توجه نویسندگان و ادیبان واقع شده است. گذشته از آنچه در تواریخ عمومی ادبی و نیز در اثرگران‌بهای براون، *تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران*، درباره ادبیات عصر مشروطه آمده، مقالات متعددی نیز درباره شاعران و نویسندگان و نشریات این دوره در ایران و خارج از کشور به چاپ رسیده است. البته تحقیق در ادبیات معاصر همه جا به معنای اشمال آن بر تاریخ و پژوهش در شعر نو فارسی نیست. چنان که آنچه رشید یاسمی زیر عنوان «ادبیات معاصر» در ذیل ترجمه جلد چهارم *تاریخ ادبیات ایران* براون آورده تنها ناظر بر احوال و آثار شاعران معاصر او از ادیب نیشابوری تا میرزا احمدخان اشتری است که به شیوه قدما شعر می‌سرودند. در واقع، سیطره این شیوه بر شعر و ادب فارسی چنان بود که کمتر کسی می‌توانست یا می‌خواست به بررسی ادبیات نو، زمینه‌های ظهور و مختصات آن بپردازد. با این‌همه، نثری که دهخدا و جمال‌زاده و صادق هدایت آوردند، و شعر عصر مشروطه و آنچه که نیما بنیاد نهاد، بنا به دلایل متعدد فرهنگی و اجتماعی، پایگاهی بلند یافتند. رواج این شیوه نویسندگی و گویندگی و کثرت شاعران نوپرداز و نویسندگانی باذوق سلیم و زبانی روان که آن گونه که می‌اندیشیدند و سخن می‌گفتند، می‌نوشتند یا شاعرانی که به هر دو شیوه شعر می‌سرودند سبب شد تا نویسندگان و شاعران و محققانی به پژوهش در شعر و ادب نو، تحلیل ویژگی‌های صوری و معنوی و تبیین نقش مهم آن در تحولات زبان و مضامین ادب بپردازند. این تحقیقات در انبوه کتاب‌ها و مقالات و فصول دلکشی از تواریخ ادبی و تذکره‌های معاصر منتشر گردید و فصل نوینی در تاریخ ادبی ایران و زبان فارسی گشوده شد. بعضی از این آثار امروزه در شمار آثار کلاسیک ادبیات معاصر فارسی قرار گرفته‌اند. کتاب *از صبا تا نیما* تألیف یحیی آرین‌پور از آن جمله است که در آن به پژوهشی گسترده در ادبیات معاصر ایران، از دوره بازگشت ادبی به این سو، اعم از نظم و نثر و عوامل و زمینه‌های ظهور و رشد آن پرداخته شده است. در جلد اول این کتاب زیر عنوان «بازگشت- بیداری» به بررسی ادبیات ایران در عصر قاجار، ورود تمدن نوین به ایران، احوال و آثار شاعران و نویسندگان، و بررسی

تواریخ و تذکره‌ها و آثار دینی و کتب حکمی و تراجم احوال پرداخته شده، از مقدمات نهضت مشروطه، ظهور چاپ و چاپ‌خانه و روزنامه‌نویسی سخن رفته و از ترجمه کتاب‌های اروپایی و تدوین کتب نوین درسی و نقش دارالفنون و رواج نمایشنامه‌نویسی و شبیه‌خوانی و طنزپردازی یاد شده است. جلد دوم زیر عنوان «آزادی-تجدد»، به شرح قیام مشروطه و نتایج ادبی آن، احوال و آثار بعضی شاعران برکنار از احوال سیاسی مانند صفای اصفهانی، شوریده و ادیب نیشابوری و تاریخ مطبوعات اختصاص یافته و احوال بعضی از شاعران و نویسندگان برجسته این عصر مانند اشرف گیلانی و دهخدا ذکر شده است. در بحث از تجدد نیز، از داستان‌نویسی و شعر شاعرانی چون ادیب پیشاوری، وحید، بهار، عارف، عشقی، لاهوتی، ایرج و نظام وفا و انجمن‌های ادبی یاد شده است. بخش سوم این مجلد به بررسی علل و اسباب ظهور شعر نو، کشمکش میان نوپردازان و کهنه‌گرایان، تجدد در ادبیات و احوال نیما یوشیج «شاعر افسانه» اختصاص یافته است. این بخش یکی از بهترین فصول کتاب به شمار می‌رود، چنان که جلد سوم زیر عنوان *از نیما تا روزگار ما* که بخشی از آن، پس از مرگ نویسنده و از روی یادداشت‌های وی، به ویراستاری استاد احمد سمیعی تدوین شده، از آثار جامع و مستند ادبیات نو در ایران به شمار می‌رود. این جلد مشتمل بر هشت بخش درباره تغییر خط فارسی، فرهنگستان ایران، جراید و مجلات، تاریخ‌نویسان و ادب‌شناسان از حسن پیرنیا تا مجتبی مینوی، رمان‌نویسان از عبدالحسین صنعتی‌زاده تا صادق هدایت، نمایش و نمایشنامه‌نویسی، دانش عوام (فولکلور)، شاعران از بهار تا رعدی آذرخشی، شعر نو و نیما و تأثیر و پیام اوست. *تذکره شعرای معاصر ایران* از سید عبدالحمید خلخالی هم مشتمل است بر احوال و منتخب آثار بیش از صد تن از شاعران معاصر اعم از نوپرداز یا شاعرانی که به شیوه کهن شعر سروده‌اند. *سخنوران نامی معاصر* از سیدمحمدباقر برقی در ۶ مجلد نگاهی است به شعر شاعران از آتش اصفهانی تا غلامحسین یوسفی اعم از شعر کلاسیک و نو. *شعر امروز خراسان* از مهم‌ترین آثار منطقه‌ای در تاریخ شعر معاصر است. مؤلف، پس از بررسی موقعیت خراسان در شعر ایران عصر اسلامی و سیری در شعر خراسانیان از آغاز تا کنون، به درج گزیده‌هایی از شعر ۶۰ شاعر معاصر این دیار اعم از کهنه و نو پرداخته ولی از احوال این شاعران یاد نکرده است. از آثار مربوط به تاریخ شعر نو در ایران، کتاب *شعر نو از آغاز تا کنون* تألیف محمد حقوقی هم از آثار مهم و پرآوازه در تاریخ

شعر نو فارسی است. حقوقی در این کتاب شعر فارسی پس از حافظ را «شعر بیمار» دانسته و معتقد است که ظهور نیما و شعر او نجات‌بخش شعر فارسی و ادامه تکامل منطقی شعر کهن بوده است. بررسی صورت و مضمون و بعضی صنایع ادبی در شعر نیمایی و فرق آن با شعر کهن از بهترین فصول کتاب است. او نوپردازان را به ۶ دسته متمایز تقسیم کرده: مستزاد سازان و بحر طویل‌گویان، نثر موزون‌نویسان که به خطا شعر نامیده شده، چهارپاره‌سرایان، شاعران شعرهای بی‌شکل، شاعران موج‌نو، و شاعران نیمایی. حقوقی معتقد است که تنها دسته اخیر عمق شعر و معنای شعر نیمایی را درک کرده و راه او را برگزیده‌اند. به سبب بررسی‌های انتقادی نویسنده نسبت به شعر این گروه‌ها و حتی شاعران نیمایی، این اثر را باید نقد الشعر معاصر نیز محسوب کرد.

به هر حال، به رغم تمام آثاری که درباره تاریخ ادبی ایران پدید آمده باید اذعان داشت که هنوز همه مباحث و زوایای موضوع بررسی جدی نشده و آنچه پدید آمده باید گام‌هایی، کمابیش بلند، در تدوین یک دوره تاریخ ادبیات جامع فارسی شمرده شود. اثری که از عهده ارائه تصویری مستند و دقیق از ادب فارسی به طور عام با موضوعات بس متنوع، دوره‌های متعدد ادبی، تحولات بزرگ و کوچک در نظم و نثر کهن و معاصر برآید. چنین کاری البته مستلزم سازمان‌دهی مرکزی فرهنگی و جلب محققان برجسته و تهیه لوازم و منابع آن خواهد بود. این منابع، گذشته از آنچه پیش‌تر ذکر شد، شامل سفرنامه‌ها و خاطرات و انواع مقالات ادبی و تاریخی و مقدمه‌های متون و مجموعه‌های مکاتیب و ادبیات عامیانه، هم‌چنین تحقیقاتی خواهد بود که در سرزمین‌های دیگر خاصه شبه قاره هند و تاجیکستان و ازبکستان و روسیه و ترکیه و اروپا و امریکا درباره ادبیات فارسی در قالب مقالات دایرة المعارفی، نشریات تحقیقی و کتاب‌های مستقل صورت گرفته است. آنچه در سطور بالا ذکر شد تنها نگاهی اجمالی به سیر تاریخ ادبیات‌نگاری و بعضی از منابع آن بود. اما بی‌گفتگو آثار مهمی که باید آنها را در شمار منابع تحقیق برای تدوین تاریخ جامع ادبیات ایران دانست، خاصه آثاری که در قرن اخیر در این زمینه پدید آمده، بسی افزون‌تر از اینهاست. پیداست که غفلت از ذکر نام و نشان این آثار ارزشمند البته وجهی ندارد جز بضاعت اندک نگارنده، و هم محدودیت حجم مقاله حاضر.

□



درباره فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی و ضرورت تدوین آن*

بهمن سرکاراتی

پیش از پرداختن به اصل مطلب، که زمینه و حدودش در عنوان این گفتار مشخص شده است^(۱)، ضروری می‌نماید که شرحی مختصر درباره پیشینه ریشه‌شناسی (ετυμολογία) بیان کنم. با اندکی تسامح، شاید بتوان این ادعای تا حدی گزاف‌مانا را پذیرفت که تا زبان بوده کنجاوی درباره گونه نخستین و معنی راستین الفاظ، به ویژه اسامی خاص، یعنی نوعی ریشه‌یابی و تأویل لغوی نیز وجود داشته است^(۲)؛ زیرا اشتیاق ناخودآگاه برای بازگشت به ابتدای چرخه نخستین زمان و رسیدن به سرآغازها و بدایت‌ها و آگاهی از چگونگی آفرینش عناصر گیتی و نحوه پیدایش نهادها و سنت‌های فرهنگی، باز نمود یکی از نیازهای اساسی ذهن آدمی است که، ناخشنود از وضع و سامان جهان ایدری و اکنونی، خواهان بازگشت به گذشته دور و دراز و روز الست و رسیدن به اصل و ریشه‌ها و آویختن به آنهاست. جلوه‌های گوناگون این تلاش ناگزیر و گاه دردناک جان آدمی و نموده‌های مختلف این نیاز فکری را به صور متعدد، از جمله برپایی اعیاد سنتی و جشن‌های نوروزی که ضمن آنها تعلیق زمان و بازگشت به آغاز دهر و لحظه نخستین خلقت صورت می‌پذیرد، پرستش نیاکان، احساس دل‌تنگی و حسرت به خاطر سپری

* این نوشته صورت ویراسته متن دو سخنرانی است که نگارنده در خرداد ماه سال ۱۳۷۷ در فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایراد کرده است.

شدنِ عصر زرین و روزگار خجسته در گذشته دور، بر ساختنِ تبارنامه‌ها و کاوش برای یافتن یادگارهای اعصار فراموش شده و، از همه مهم‌تر، پردازش اساطیر بُندَه‌شنی و افسانه‌های تعلیلی و جستجو برای شناخت اصل قدیم نخستین *ápxñ* مشاهده می‌کنیم؛ و از همین نوع است جستجو برای یافتن اصل الفاظ و پژوهش‌های ریشه‌شناختی. علاوه بر این، اقوام و مردمان ابتدایی بر این باور بودند که بین نام اشخاص و اشیا، از یک سو، و نیروی جادویی نهفته در سرشت آنها، از سوی دیگر، نوعی پیوند نامرئی وجود دارد به گونه‌ای که، هرگاه به نام چیزها و کسان پی ببریم، می‌توانیم اگر بخواهیم، بر آنها چیره شویم^(۳). در واقع، نام‌گذاری از یک دیدگاه برابر است با نوعی از نظم‌آرایی و سامان‌بخشی. هر چه بی‌نام و نشان است هنوز در نهفتگی تاریکی و در مغاک آشوبِ آغازین قرار دارد. با نام نهادن بر پدیده‌ها و یا آگاه شدن از نام آنها، مطابق پنداشت پیشینیان، نه تنها آنها را می‌شناسیم بلکه خودِ نامیده‌ها را نیز در حیطه تسلط خود قرار می‌دهیم و می‌توانیم دشمنان و موجودات گزاینده و آسیب‌رسان و حتی مظاهر قوای شرّ را نیز، از طریق پیوند دادنِ نام آنان به افسون و جادو، از پای در آوریم و یا از خود دور برانیم. فشرده این پنداشتِ دیرین با عبارت معروف لاتینی بیان شده است: *nomen est omen* نام یک نشانه و مُرواست، پاره‌ای است رازناک از هستی اشیا که، با پی بردن بدان، معرفت و نیز امکان چیرگی به ذات نامیده‌ها حاصل می‌شود.

یکی دیگر از عوامل برانگیزنده اذهان بشری به غور و تدقیق درباره مسائل لغوی و کوشش برای دستیابی به اشکال و معانی درست و اصلی نام‌ها این بود که، در روزگاران کهن، بسیاری از ملل و اقوام زبان و الفاظ تشکیل‌دهنده آن را امری قدسی یا جادویی می‌پنداشتند که در پردازش اولیه آن هم ایزدان دست داشته‌اند و هم ذهن خلاق مردمان. در هند باستان، بر اثر اعتقاد به تأثیر جادویی ادعیه و اوراد و اهمیت بیش از حد ادای دقیق و صحیح الفاظ نیایشی ضمن مراسم پرستش در جلب مهر و دفع خشم خدایان و نهایتاً برآورده شدن خواسته‌های ستایشگران، سخنان و افسون‌های مقدّس (*vācaḥ*، *vāc-* و *mántra-*)، که اجزای تشکیل‌دهنده دعاها و سرودهای آیینی بودند، تشخّص ایزدینه پیدا کرده بودند و مقدّس و سپند انگاشته می‌شدند و آگاهی از تلفّظ درست و معنی اصلی آنها از اهمّ وظایف برهمنان محسوب می‌شد و ایزدِ سخن (*Vācaspati*) در انجمنِ بغانِ ودایی جایگاهی داشت^(۵) و در اوپانیشادها اشاراتی شبیه پنداشت‌های مربوط

به جهان کبیر و جهان صغیر را درباره *sāman* «سخن، سروده» مشاهده می‌کنیم.^۱ علت اصلی گرایش برخی از کهنه یهود و آبا‌ی کلیسا به تتبعات ریشه‌شناختی و تأویلات لغوی این بود که در فرهنگ یهودی - مسیحی نیز زبان یا به سخن دقیق‌تر گونه نخستین زبان که، تا هنگام واقعه بنای برج بابل، مردمان بدان زبان ساده و یگانه سخن می‌گفتند، امری قدسی انگاشته می‌شد. در عهد عتیق (سفر پیدایش، باب اول، بندهای ۱-۱۱) آمده که یهوه، به هنگام خلقت پدیده‌های مهم و کلان گیتی مانند روز و شب و آسمان و زمین و دریا، خود بر آنها نام نهاد و سپس، بعد از آفرینش آدم ابوالبشر، «خداوند خدا هر حیوان صحرا و هر پرنده آسمان را از زمین سرشت و نزد آدم آورد تا ببیند که چه نام خواهد نهاد و آنچه آدم هر ذی‌حیات را خواند همان نام او شد. پس آدم همه بهایم و پرنندگان آسمان و حیوانات صحرا را نام نهاد» (عهد عتیق، سفر پیدایش، باب دوم بندهای ۱۹-۲۱). با این نامگذاری، زبان واحد اولیه به پیدایی آمد که مشترک همه انبای بشر بود، تا آن که، با حادثه بنای برج بابل، به روایت عهد عتیق (سفر پیدایش، باب یازدهم، بندهای ۱-۹)، آن زبان یگانه مخدوش و پراکنده شد و چندگانگی زبان‌ها بر روی زمین پدید آمد. مطابق این پنداشت، که در اعصار بعدی اساس نظرپردازی‌های زبان‌شناختی یهودی - مسیحی در قرون وسطی بود، زبان در آغاز پدیده‌ای بوده است نیمش عطیه‌ای الهی و نیم دیگرش ساخته و پرداخته ذهن خلاق انسان. آن زبان اولیه یگانه زبان کامل و بی‌نقص بود که در آن الفاظ، با رسایی کامل، بیانگر مفاهیم بودند و جالب توجه است که، تا قرن هجدهم میلادی، بودند کسانی چون بومه^۲، شورتل^۳، روشلین^۴ و بعدها فرزانگانی چون لایب‌نیتس و جان‌لاک که درباره معنی نهفته روایت تورات و نحوه نامگذاری آدم بر موجودات به بحث می‌پرداختند^۵ و برخی از آنان، با دستیازی به انواع شیوه‌ها از جمله ترفندهای ریشه‌شناختی، در صدد بازسازی آن زبان خالص و کامل (*Lingua Adamaica*) بودند؛ چنان که، در روزگار ما، زبان‌شناسانی چون شلايخر^۵ و پیروان او بر آن بوده‌اند که، اگر از دست برآید، زبان اولیه هندواروپایی را بازسازی کنند و نیز کسانی چون ویتگنشتاین و دیگران که در آرزوی ابداع زبان ناب فلسفی بوده‌اند و هستند.

این سه عامل عمده که بر شمردیم و نیز دخالت برخی از عوامل فرعی دیگر نظیر نیاز

1) R.C. ZAEHNER, *Hindu and Muslim Mysticism*, London 1960, p.24. 2) Jakob BÖHME
3) Justus SCHOTTEL 4) REUCHLIN 5) SCHLEICHER

ذاتی بشر برای یافتن و یا ساختن معنایی معقول و سامانی مطلوب برای پدیده‌های پیرامون خود، برای تأویل الفاظ به کار رفته در کتب مقدّس، و گاه برای معتبر و موجّه قلمداد کردن رفض و بدع، افسانه‌پردازی بر اساس وجه اشتقاقِ اسامی خاص و نام‌های جغرافیایی، بازی با الفاظ و فضل‌نمایی از طریق فقه اللّغهٔ عامیانه، سبب شده است که هر جا و هر گاه که ضرورتی احساس می‌شد، نحوّیون و لغویّون و نویسندگان و شاعران و اهل فضل و هم عامّهٔ مردم بی‌پروا به ریشه‌یابی و ریشه‌تراشی بپردازند. از میان صدها وجه اشتقاق که در عهد عتیق ارائه شده فقط به ذکر دو نمونه اکتفا می‌کنم:

گونهٔ عبری نام حضرت موسی (ع) Mosheh است و این اسم را در تورات، با توجّه به سرگذشت ایام خردسالی آن پیامبر، به غلط از ریشهٔ عبری māšāh به معنی «بیرون کشیدن» مشتق دانسته‌اند. در سفر خروج، باب دوم بند ۱۰ می‌خوانیم: «چون طفل (موسی) نمو کرد، (دایه‌اش) وی را نزد دختر فرعون برد و او، وی را موسی نام نهاد، زیرا گفت او را از آب بیرون کشیدم». مفسّران تورات در زمان‌های متأخّر، باز از روی تعبیر عامیانه، نام موسی را ترکیبی از mō «آب» و uses یا ses «نجات یافته» تأویل کرده‌اند (Josephus, *Ant.* II. 6; Philo, *Vit. Moys.* I.4)، در صورتی که امروز تقریباً مسلم شده که موسی یک اسم قبطی است و با کلمهٔ messu یا mes به معنی «کودک» در آن زبان ربط دارد. واژهٔ اخیر را، به صورت جزو دوم، در اسامی مرکّب مصری مانند Thot-mes «فرزند ایزد Thot» (رب النوع ماه در آیین مصر قدیم) و Ra-messu «فرزند ایزد Ra» (خدای برین در آیین مصر قدیم) و غیره باز می‌یابیم^(۷).

در مورد نام حضرت ابراهیم (ع)، در تورات آمده است که نام قبلی او Abrām بوده و بهوه آن را به Abrāhām عوض کرد. در سفر پیدایش، باب هفدهم بند ۵ آمده که «بهوه» خطاب به او گفت: «و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشود بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا که ترا پدر امت‌های بسیار گردانیدم».

روشن است که نویسندگان عهد عتیق، از راه فقه اللّغهٔ عامیانه، جزء دوم نام ابراهیم را با لفظ عبری hamon به معنی «گروه، انبوه مردم» ربط داده‌اند و جزء اوّل را همان آب یعنی «پدر» گرفته‌اند و این چنین نام پیامبر را «پدر گروه مردمان» تعبیر کرده‌اند و حرف «ر» بازمانده بین دو جزء اسم را حرف زاید خوانده‌اند. در تلمود، برای توجیه حرف «ر»

وجه جدیدی ارائه شده که، مطابق آن، گونه اولیه نام ابراهیم Abirhamon* فرض شده در معنی «نیرومند در میان انبوه مردمان»؛ در حالی که ابرام و ابراهیم گونه‌های دوگانه یک اسم سامی‌اند که وجه اشتقاق آن به طور متقن معلوم نیست و شاید معنی آن «دارنده پدر (=خدای) متعال» باشد^(۸). طرفه این که جاعلان حدیث و مفسران و لغویون تازی و پارسی نیز بی‌کار ننشسته‌اند و برای اسامی انبیای بنی‌اسرائیل وجه اشتقاق ساخته‌اند، چنان که در سفینه البحار (ج ۱، ص ۷۶) آمده است که ابراهیم اسم سریانی و معنی آن «اب رحیم» است. در تفاسیر و کتب لغت می‌خوانیم که نام آدم از ادیم یعنی «رویه زمین»، نام نوح از نوحه، نام ادریس از درس مشتق است و جالب‌تر از همه این که نام حوا را از حوا به معنی «سیاه مایل به سبز» مشتق گرفته‌اند. هم چنین است وجه اشتقاق‌های برساخته برای اسامی ایالات، شهرها و کوه‌ها و غیره.

شاعران و حماسه‌سرایان و قصه‌پردازان نیز از کاروان ریشه‌پژوهان عقب نمانده‌اند. هُمر و هسیودوس و پینداروس و دیگر شعرا و تراژدی‌نویسان یونانی، برای شمار زیادی از نام‌های بغان و یلان و نیز برای اسامی جای‌ها، وجه اشتقاق داده‌اند که لِرَش، در بخش سوم از کتاب خود به نام فلسفه زبان در عهد باستان^(۹)، بیش از هفتاد مورد از این گونه اشتقاقات شاعرانه را گردآوری و بررسی کرده و باز نموده است که اغلب آنها نادرست‌اند؛ چنان که مثلاً هسیودوس و، به تبع او پینداروس، نام پهلوان‌رویین‌تن یونانی، آژاکس (گونه یونانی: *Ai'as*) را با واژه یونانی *αιετό* «شاهین» ربط می‌دهند و افسانه‌ای نقل می‌کنند درباره چگونگی زادن پهلوان، نیایش هرکول به درگاه ژئوس که کودک خردسال را زورمند و رویین‌تن کند و اجابت دعای او از جانب خدای برین که شاهینی را برای پروردن نوزاد می‌فرستد^(۱۰). نکته درخور توجه در این میان مسئله افسانه‌پردازی بر اساس ریشه‌شناسی واژه‌هاست؛ بدین ترتیب که ریشه‌یابی اسامی خاص، در بسیاری از موارد، به پیدایش و رواج افسانه‌ها درباره ایزدان و پهلوانان منجر می‌گردد و یا، برعکس، وجه اشتقاق‌ها بر مبنای افسانه‌هایی که از پیش درباره شخصیت‌های اساطیری رواج داشته ساخته و پرداخته می‌شود. به عنوان مثال، ویرژیل، معنی و ریشه اسم مکان لاتیم (*Latium*)، ایالتی را که شهر رُم در مرکز آن بنا شده بود،

6) L. LERSCH

از مصدر *latere* «پنهان شدن» می‌گیرد؛ چون، مطابق افسانه، در این محل بود که ساتورن (Saturnus)، ایزد زمان در آیین روم باستان) از پیش ژوپیتر گریخت و در آن جا پنهان شد؛ در حالی که تردیدی نیست که این نام یک واژه کهن اوسکو-اومبرایی است در معنی «جای گشاد»^(۱۱).

فردوسی خودمان نیز گاه معنی و اشتقاق برخی از اسامی خاص را شرح می‌دهد. در شاهنامه، درباره یکی از موجودات اساطیری هندو ایرانی یعنی Gandarōwa (هندي باستان: Gandharva)، که پیشکار و کدخدای ضحاک معرفی شده، چنین می‌خوانیم:

چو کشور ز ضحاک بودی تهی یکی مایه‌ور بُد به سانِ رهی
که او داشتی تخت و گنج و سرای شگفتی به دل‌سوزگی کدخدای
وُرا کندرو خواندندی به نام به گندی زدی پیش بیداد گام
(شاهنامه تصحیح خالقی مطلق، ج ۱، ص ۷۸)

روشن است که فردوسی این نام را که احتمالاً به صورت «کندرو» بدو رسیده بود از «گند رفتن» مشتق دانسته که تعبیری عامیانه است.^۷

همو، در مورد نام رستم نیز، با مهارتی کمتر، با الفاظ بازی کرده است. در داستان چگونگی زاده شدن رستم، آورده است که چون رودابه، با تحمل رنج بسیار، کودک پهلوان را به دنیا آورد:

بگفتا برستم غم آمد به سر نهادند رستمش نام پسر
در داستان داراب، پسر همای چهر آزاد که فرزند نوزاد خود را در گهواره‌ای نهاده و در رودخانه هشته بود و آن گهواره و کودک را مردی گازر از آب گرفته و به زنش سپرده بود که او را پروراند، آمده است:

زنِ گازر او را چو پیوندِ خویش پرورد چونان که فرزندِ خویش
سیم روز داراب کردند نام کز آب روان یافتندش کنام
اما، در مورد معنی نام سهراب، نظر فردوسی صائب بوده است:

چو خندان شد و چهره شاداب کرد وُرا نامِ تهمینه سهراب کرد
در یونان باستان، از قرن پنجم قبل از میلاد به بعد کنجکاو‌های متذوقانه پیشینیان

(۷) نمی‌توان با قاطعیت گفت که کندرو گونه تحریف‌شده گندرو بوده؛ زیرا تبدیل «گ» آغازین به «ک» را در چند مورد دیگر نیز مشاهده می‌کنیم: کیومرث، کزدم، کوسان و غیره.

درباره ریشه و معنی الفاظ، اندک اندک، جای خود را به بحث‌ها و نظریه‌پردازی‌های نیمه‌عالمانه سپرد و ریشه‌شناسی صبغه فلسفی به خود گرفت و در نزد برخی از حکما با مسائلی نظیر خاستگاه زبان و مسئله چگونگی حصول معرفت در ذهن انسان ربط پیدا کرد. نمونه بارز این گونه نظریه‌پردازی‌ها رساله معروف افلاطون به نام کراتیلوس^۸ است که، ضمن آن، درباره منشأ زبان، چگونگی پیدایش الفاظ و نام‌ها، نحوه دلالت اصوات بر مفاهیم و جنبه نمادی آواها گفتگو و به ناچار مباحث مربوط به ریشه‌شناسی نیز در آن مطرح شده است. افلاطون، در این رساله، ضمن انتقاد از شیوه معمول در بررسی‌های ریشه‌شناختی، از طریق حذف و اضافه‌های کاملاً دلخواهی، از زبان سقراط بسیاری از وجه اشتقاق‌های رایج زمان خود را با لحنی استهزاآمیز نقل می‌کند و از آن میان، به طور مثال، به اشتقاق واژه یونانی *ἦρος* به معنی «پهلوان» اشاره می‌کند که، به زعم لغویون آن عصر، گونه تغییر یافته *ἔρος*، نام ایزد عشق، بوده است؛ زیرا، مطابق توجیه آنان، پهلوانان یونانی اغلب بر اثر رابطه مهرآمیز ایزدان با بانوان خوب‌روی زاییده شده‌اند.^۹ اما باید یادآوری کرد که تعبیرات ریشه‌شناختی خود افلاطون نیز، که از زبان سقراط نقل کرده، جز چند مورد نادر، به هیچ وجه اساس استواری ندارد و نشان می‌دهد که آن حکیم فرزانه هم، مانند معاصران خود، از مسائل اساسی ریشه‌شناسی، مانند قاعده‌مند بودن تحوّل آواها، تغییرات معنایی واژه‌ها و خویشاوندی زبان یونانی با زبان‌های دیگر و غیره، آگاهی اندکی داشته و بیشتر در پی بنیان افکندن نوعی فلسفه زبان و پی بردن به راز دشوار خاستگاه کلام بوده است^(۱۲). بعد از افلاطون و شاید هم‌زمان با عصر او، مسئله‌ای که، بیش از هر چیز دیگر، ذهن حکمای یونانی، به ویژه رواقیون، را به خود مشغول می‌کرده، این پرسش بود که آیا نام‌های موجودات، متناسب با سرشت و طبیعت (*φύσει*) هریک از آنان، به دست طبیعت و با میانجیگری ذهن انسان بر آنها نهاده شده یا از طریق سنت و قرارداد (*θέσει*). اگر فرض نخست درست باشد، باید پذیرفت که بین اسم و موسوم رابطه مستقیم وجود دارد و برای شناخت پدیده‌های گیتی باید حقیقت و معنی

8) *Kratylus*

۹) معنی واژه یونانی *ἦρος*، به احتمال زیاد، «مدافع، نگهبان» است و این واژه با مصدر *servāre* لاتینی به معنی «حفاظت، پاییدن» و ماده اوستایی *har-* به معنی «نگهبانی کردن» هم‌ریشه است. نکته جالب توجه اینکه واژه «پهلوان» فارسی نیز، اگر آن را بازمانده **parθava-pāna* بگیریم. «نگهبان مرز» معنی می‌دهد.

راستین (ἐτυμιον) هریک از آنها را در نهفت نامی که در آغاز بر آن پدیده نهاده شده جست. مطابق این پنداشت، بر عهده حکیم فرزانه است که، با بهره‌گیری از بررسی‌های لغوی و دست یاختن به هر چاره و تدبیر دیگر، به صورت اولیه و معنی راستین نامها (ἐτυμιος λογός) دست یابد و یا با کاربرد قواعدی چند، به بازسازی آنها بپردازد^{۱۰}. گونه‌سامان یافته و عالمانه نمای این اعتقاد که نام چیزها بیانگر سرشت و هویت حقیقی آنهاست، در نزد فلاسفه رواقی، به صورت یک آموزه فلسفی، اهمیت به‌سزایی پیدا کرد و به عنوان یک اصل در مبحث معرفت‌شناسی^{۱۱} پذیرفته شد. رواقیون، با پذیرفتن فرضیه اصالت فطرت و طبیعت، بر این باور شدند که گونه نخستین و معنی راستین الفاظ را طبیعت در نهفت جان انسان‌ها به ودیعه نهاده است و، بدین سان، هر یک از عناصر زبانی، اگر ریشه اصلی آن را بشناسیم، در مطابقت با گوهر طبیعی مابازای خود در جهان خارج، در بر دارنده و بازگوکننده حقیقت یکی از عناصر گیتی است. لذا، اگر به صور اولیه و معانی حقیقی نامها دست یابیم، توفیق خواهیم یافت که نه تنها به سیر و تطور پنداشت‌های بشری بلکه، در واقع، به حقایق و راستی‌های گوهرین طبیعت نیز پی ببریم و برای رسیدن به صورت تحریف نشده ریشه‌ها و معانی نامها، باید با حرکتی در خلاف جهت زمان بازپس برویم تا بتوانیم، با پیوند دادن پایان به آغاز و غایت به بدایت و از طریق بازشناسی یا بازسازی حلقه‌های مفقود پیشین، به نمودگارهای باستانی زبان برسیم. یکی دیگر از مفروضات رواقیون در بررسی‌های ریشه‌شناختی این بود که طبیعت بر مبنای ارکان اصلی ساختار زبان (*principia dialecticea*) صورت اولیه و حقیقی نامها را ابداع می‌کند ولی، با گذشت زمان، بر اثر دخالت عوامل محوف و

۱۰) اصطلاح اتیمولوژی *etymologia*، که به احتمال زیاد خریسیپوس *Chrysippus*، فیلسوف معروف رواقی در سده سوم پیش از میلاد، آن را وضع کرده، از ترکیب دو لفظ یاد شده در بالا ساخته شده است. جزء اول ترکیب، یعنی *etymos*، در زبان یونانی صفتی است به معنای «راست» که از روی آن، اسم ختثای *etymon* ساخته شده که به صورت یک اصطلاح لغوی در معنی مفهوم راستین هر واژه بر اساس ریشه آن به کار رفته است. صفت *etymos* در عصر رواقیون لغتی منسوخ بوده و برای رساندن مفهوم «راست» صفت *alēsēs* به کار می‌رفته است. احتمال می‌رود که واضع این اصطلاح اجزای آن را از اشعار همر اخذ کرده باشد که صفت *etymos* را، در رابطه با سخن گفتن، بارها به کار برده است. حدس برخی از محققان مبنی بر این که واژه *etymologia* نزد فلاسفه پیش از سقراط شناخته بوده صائب به نظر نمی‌آید. برای اطلاع بیشتر ←

G. Curtius, *Grundzüge der griechischen Etymologie*, I, 1852, s.5; R. Thurneysen, *Die Etymologie, Eine akademische Rede*, Freiburg: Speyer und Kaerner, 1905 s.4. 11) epistemology

بی‌قاعدگی‌ها و بی‌آیینی‌های ناشی از کج‌اندیشی‌های ذهن بشری - که آنها را در مجموع، *anomalia* می‌نامیدند - صورت اصلی الفاظ و معانی حقیقی آنها دگرگون و یا فراموش می‌شود؛ لذا، بر ماست که این تحریفات را شناسایی کنیم و، با یک سو کردن آنها، گونه تغییر یافته واژه‌ها را به صورت درست اولیه آنها برگردانیم^(۱۳). عمده‌ترین این گونه ناهنجاری‌ها، مطابق با اصطلاحاتی که بعدها در زبان لاتینی برای آنها وضع شد^(۱۴) عبارت بودند از حذف (*demptio*)، اضافه (*additio*)، قلب (*traiectio*) و تحریف (*commutatio litterarum*) که ترتیوس وارو^{۱۲} لغوی معروف رومی و صاحب کتاب ۲۵ جلدی زبان لاتینی^{۱۳}، در مقدمه مجلد پنجم، از آنها یاد کرده است^(۱۵). اعمال این روش در بررسی‌های ریشه‌شناختی کاری‌ترین زخم را بر پیکر ریشه‌شناسی در دوران باستان و سپس در قرون وسطی وارد کرد. نحوین بعدی، چه در یونان و چه در روم و اسکندریه و بعدها در کشورهای اروپایی، که در میان آنها با علمایی چون خریسیوس^{۱۴}، آپولونیوس دیسکولوس^{۱۵}، قدیس آگوستینوس، ایزیدوروس سویلایی^{۱۶} و غیره برخورد می‌کنیم^(۱۶). با قبول آرای رواقیون درباره زبان، مدعی بودند که، با استفاده از قواعدی چون ابدال و ادغام و تحریف و تصحیف و حذف و اضافه و غیره و نیز با مددجویی از مقولات معانی و بیان نظیر مجاز و ایهام و کنایه و استعاره و غیره، می‌توان ریشه الفاظ را یافت و بر مبنای آن صورت نخستین و معنی راستین آنها را پیدا کرد. چنان که مثلاً وارو (L. L. V. 101) نظر معلم خود، آیلوس استیلو^{۱۷}، را درباره وجه اشتقاق واژه لاتینی *vulpes* «روباه» نقل می‌کند که چون این جانور با پاهایش می‌پرد (*volat* از مصدر «پرواز کردن») (*pedibus* حالت مفعول معه از *pes* «پای»)، چنین نامیده شده است. بدیهی است که این ریشه (ایمون) تنها بر اساس شباهت لفظی جزو اول واژه مورد بحث با مشتقی از مصدر *volito* «پریدن» و هماهنگی جزو دوم آن با واژه لاتینی *pes* «پای» ارائه شده است؛ در صورتی که واژه لاتینی *volpēs* به معنی «روباه» لغتی است

12) Terentius Varro 13) *De lingua Latina*

۱۴) وی، بعد از هراکلیدس بنطسی Heraclides Ponticus، یکی از شاگردان افلاطون و مؤلف رساله *περί ἑτυμολογίας*، صاحب قدیم‌ترین کتاب مستقل در زمینه ریشه‌شناسی است موسوم به *Ἑτυμολογικά* که متأسفانه هم این کتاب و هم نوشته هراکلیدس از بین رفته است.

15) Apollonios Dyskolos

16) Isidorus de Sevilla

17) Aelius Stilo

بازمانده از دوران هندو اروپایی که با مترادفات خود در زبان هندی باستان -lopā sā- و فارسی روباه و یونانی *ἄλωπηξ*^{۱۸} و غیره هم‌ریشه است. وارو (L. L. V. 99) و، به تبع او، دیگران واژه لاتینی *canis* به معنی «سگ» را از مصدر لاتینی به معنی «آواز خواندن» مشتق می‌گیرد و می‌گوید که وجه این نامگذاری آن است که سگ، هم شبانه‌روز و هم در موقع شکار، پارس می‌کند و از این رو می‌توان گفت که او هم به نوعی آوازخوان است؛ در صورتی که می‌دانیم *canis* لاتینی با واژه‌های *κυνός* یونانی، *śván-* سنسکریت، *span-* اوستایی (که لغت سگ فارسی نیز بازماندهٔ گونهٔ فارسی باستان آن است؛ قس صورت مادی، *spāka* که هرودت آن را نقل کرده است) و *hunt* گوتی و غیره، که همگی «سگ» معنی می‌دهند، هم‌ریشه است و همهٔ آنها از هندو اروپایی **kuon-* و یا گونه‌های مشابه آن با پسوندهای گوناگون مشتق‌اند.^{۱۹} از این قبیل است هم‌چنین اکثر وجه اشتقاق‌هایی که مثلاً قدیس آوگوستینوس در کتاب *De dialectica* ی خود، بر مبنای جنبهٔ نمادی آواها، ارائه کرده است. وی بسیاری از واژه‌های لاتینی را که با حرف *v* شروع می‌شوند، مانند *violentus* «خشن، قاهر»، *vinculum* «بند، زنجیر»، *vietus* «در هم کشیده» و غیره، از واژهٔ *vis-* «زور، توان» مشتق می‌داند، با این پنداشت که حرف *v* از لحاظ آوایی از خصوصیت رمزی «قدرت و توانایی» برخوردار است. این گونه ریشه‌یابی‌ها، که گاه در واقع چیزی جز بازی با الفاظ و ترفندهای لغوی نیستند، منحصر به ادوار قدیم یا قرون وسطی نبوده است. ژیل مناژ^{۲۰} لغت‌شناس و فرهنگ‌نویس معروف فرانسوی در قرن هفدهم میلادی، در دو قاموس مشهور خود به نام‌های فرهنگ اشتقاقی یا ریشه‌های زبان فرانسه و ریشه‌های زبان فرانسه، برای بسیاری از لغات فرانسه، «اتیمون»‌هایی پیش‌نهاد کرده که نه تنها یاوه بلکه مضحک‌اند. این عالم شعبده‌انگیز مثلاً واژهٔ *haricot* به معنی «لوبیا» را بازماندهٔ واژهٔ لاتینی *fabā* به همان معنی می‌گیرد. بدین ترتیب: باید فرض کنیم که از اسم *fabā* صفتی ساخته شده بود به صورت **fabaricus* و از این صفت فرضی

18) A. Walde - J. Hofmann, *Lateinisches Etymologisches Wörterbuch*, Heidelberg 1972, II, 830.

19) A. Walde, J. Pokorny, *Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanischen Sprachen*, I, 1927, p.465f.

20) Gilles Ménage, *Dictionnaire étymologique ou origines de la langue française*, Paris 1694; *Origines de la langue française*, Paris 1650.

مشتق فرضی دیگری به صورت **fabricotus* به دست آمده و این لفظ اخیر، از طریق حذف حرف اول کلمه (*apheresis*) می‌توانسته شکل **aricotus* به خود بگیرد و این **aricotus* فرضی، نهایتاً در زبان فرانسه به صورت *haricot* در آمده است. یا این که، مطابق تأویل او، واژه فرانسوی *rat* «موش» بازمانده واژه لاتینی *mus* است که از طریق گونه‌های جعلی مفروض **muratus* و **ratus* به صورت *rat* در آمده است^(۱۷). شگفت آور نیست که ولتر یاوگی این گونه ریشه‌یابی‌های رایگان را به باد استهزا گرفته و با لطیفه‌ای هجوآمیز در تعریف ریشه‌شناسی، گفته است:

Une science où les voyelles ne font rien et les consonnes font peu de chose

« [اتیمولوژی] علمی است که در آن مصوّت‌ها اصلاً نقشی ندارند و صامت‌ها نقشی

ناچیز دارند»^(۱۸).

صرف نظر از برخی ابداعات و گرایش‌های نامعقول جدید - مانند تأویلات مسیحی (*interpretatio christiana*) در ریشه‌یابی نام‌ها، دادن معانی مینوی (*sensus spritualis*) به کلمات، کوشش برای یافتن ریشه لغات یونانی و لاتینی در زبان عبری، خلط مباحث لغوی با مقولات معانی و بیان، استفاده از نمادپردازی آوایی به عنوان یکی از ارکان ریشه‌پژوهی و افسانه‌پردازی بر مبنای فقه اللغه عامیانه و غیره - ریشه‌شناسی غیرعلمی در طول قرون وسطی و اعصار بعدی تا پایان قرن هجدهم میلادی هم‌چنان ادامه داشت.^(۱۹)

در قرن نوزدهم میلادی، در سایه تحقیقات ارزنده محققان زبده‌ای چون کریستین

۲۱) اگر بخواهیم، با چشم‌پوشی از دقایق جزئی، مشخصه کلی بررسی‌های ریشه‌شناسی غیرعلمی را به‌طور خلاصه بیان کنیم، می‌توانیم بگوییم که، در ریشه‌شناسی غیر علمی، بیشترین اهمیت به معنی الفاظ داده می‌شود نه به صورت و ساخت آوایی آنها و، برای دستیابی به معنی مطلوب، هرگونه دخل و تصرف در صورت جایز شمرده می‌شد. بدین گونه که ریشه‌پژوهان، هرگاه به تصادف به دو لغت هم معنای جدید و قدیم که از لحاظ آوایی مختصر هماهنگی داشتند برمی‌خوردند، بی‌درنگ نتیجه‌گیری می‌کردند که آن دو لفظ با هم خویشاوندند و یکی از دیگری مشتق است و، اگر معنی یا صورت مورد نظر در آن دو واژه به گونه‌ی موجه و قانع‌کننده‌ای شباهت نداشت، آنگاه، به طور کاملاً دلخواه، صورت و یا صور مفروضی را بازسازی می‌کردند تا خلأ موجود بین دو واژه مورد بحث را پر کند و آن دو را به هم پیوند دهد. به سخن دیگر، ریشه‌شناسی غیر انتقادی، مبنایش بر اساس هم‌آوایی کاملاً تصادفی الفاظ استوار بود و هرگونه تغییر و تبدیل لفظی و معنایی را بی‌دغدغه خاطر روا می‌دانست.

راسک^{۲۲}، اگوست پات^{۲۳}، فرانتر بوب^{۲۴} یا کوب گریم^{۲۵}، اگوست شلایخر^{۲۶} و دیگران، خویشاوندی زبان‌های هندو اروپایی و انشعاب همه آنها از یک زبان کهن مفروض شناخته و، به تبع آن، شالوده زبان‌شناسی نوین و به ویژه زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی پی‌ریزی شد. چون، در تدوین دستور تطبیقی زبان‌های هندو اروپایی، سنجش واژه‌های زبان‌های خویشاوند با یکدیگر و بازسازی گونه‌های مفروض لغات در زبان هندو اروپایی مادر، اطلاع از مبانی و قواعد علمی تحولات آوایی بسیار اهمیت داشت، ریشه‌شناسی نیز اهمیتی به‌سزا یافت و به صورت یکی از ارکان فقه اللغة تاریخی درآمد. در آخرین دهه‌های نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، گروهی از زبان‌شناسان، که بعداً به نودستوریان^{۲۷} مشهور شدند، در دانشگاه لایپزیک آلمان گرد آمدند و با پی‌گیری تتبعات دانشمندان یاد شده در بالا، به تحقیقات تطبیقی درباره زبان‌های هندو اروپایی ادامه دادند. کسانی همچون هرمان گراسمان^{۲۸}، جورج کورتیوس^{۲۹}، برتولد دلبروک^{۳۰}، کارل بروگمان^{۳۱} و هرمان اوستهوف^{۳۲} و دیگران، با بازشناسی و تدوین ضوابط دقیق و استثنای پذیر ضوابط ناظر بر تغییرات آوایی^{۳۳} در حیطه واج‌شناسی (فونولوژی) و قواعد ناظر بر دگرگونی‌های صرفی- که اغلب بر مبنای قیاس^{۳۴} در زمینه ساخت واژه (مورفولوژی) صورت می‌پذیرد- هریک به نحوی به استواری و تحکیم بنیاد علمی ریشه‌شناسی کمک کردند و با رعایت دقیق این قواعد در بازسازی گونه‌های قدیم‌تر لغات در مراحل پیشین زبان‌های مورد مطالعه، نشان دادند که تغییرات لغوی، به طور اعم، و تحولات آوایی، به طور اخص، در هر زبانی قانونمند هستند و استثنا نمی‌پذیرند و در هر پژوهشی در زمینه زبان‌شناسی تاریخی، از جمله ریشه‌شناسی، باید

22) K. Rask

۲۳) A. Pott این دانشمند را به حق می‌توان پایه‌گذار دانش زبان‌شناسی علمی نامید و انتشار اثر سترگ و تحسین‌انگیز او با عنوان
Etymologischen Forschungen auf dem Gebiete der Indo-germanischen Sprachen, Lemgo, 1833-1836.
 (بررسی‌های اتیمولوژیک در زمینه زبان‌های هندو اروپایی) نقطه عطفی در تاریخ ریشه‌شناسی محسوب می‌شود.

24) F. Bopp

25) J. Grimm

26) A. Schleicher

27) die Junggrammatiker

28) H. Grassmann

29) G. Curtius

30) B. Delbrück

31) K. Brugmann

32) H. Osthoff

33) Lautgesetze

34) Analogie

این قوانین را در مد نظر داشت. نودستوریان، با پیشرفت‌های چشمگیری که در این زمینه نصیبشان شد، بر تأویلات دلبخواهی و ریشه تراشی‌های بی‌قاعده پیشینیان قلم بطلان کشیدند و به هرج و مرجی که از دیرباز بر این شعبه از دانش زبان‌شناسی حاکم بود خاتمه دادند^(۳۵).

نودستوریان و پیروان آنان، به دلیل شیوه تحقیقی که در پژوهش‌های مربوط به زبان‌شناسی تاریخی و از آن جمله در بررسی‌های ریشه‌شناختی به کار می‌بردند و اصول و موازینی که در این زمینه طرح کردند و شرح آنها را در بیانیه این مکتب ارائه دادند^(۳۶)، صحت و اعتبار تحقیقات خود را به عنوان بخشی از ریشه‌شناسی علمی حفظ کردند و گزافه نخواهد بود اگر بگوییم که در آینده نیز حفظ خواهند کرد. با این همه، باید یادآور شد که کار آنان نیز ناگزیر دارای نقایصی بود که زبان‌شناسان بعدی در رفع آنها کوشیدند. مهم‌ترین کاستی مکتب نودستوریان اصرار بیش از حد آنها بود در بازسازی حالت اولیه مفروض زبان‌های هندو اروپایی در دوران پیش از تاریخ که بالاجبار باعث می‌شد که آنان برای دستگاه واجی (فونولوژی) و تغییرات آوایی الفاظ اهمیت بیش از حد قایل شوند و در نتیجه از اهمیت معناشناسی و تحولات معنایی عناصر زبان غافل بمانند. برای رفع این نقیصه، در قرن بیستم گرایش‌های نوینی در حیطه ریشه‌شناسی پیدا شد که ویژگی مشترک آنها تأکید بر اهمیت مفاهیم در برابر الفاظ بود.

نخستین واکنش در برابر نودستوریان به صورت پیدایش مکتبی پدید آمد معروف به الفاظ و اشیا^{۳۵} که هرمان شوخارت^{۳۶} و رودولف مرینگر^{۳۷} در دهه اول قرن بیستم بنیان نهادند و مجله‌ای بدان نام منتشر کردند و زبان‌شناسانی چون ویلهلم میِر-لوبکه^{۳۸}، رودلف موخ^{۳۹}، ماتیا مورکو^{۴۰} و دیگران، که هرکدام در یک شعبه از زبان‌شناسی تاریخی خبره بودند^(۳۲)، در تبیین و پیش‌برد اهداف این مکتب، که بر پایه رابطه نزدیک بین نام‌ها و نامیده‌ها استوار بود، کوشیدند^{۴۱}. پیروان این مکتب بر روی این اصل تأکید می‌ورزیدند

35) Wörter und Sache

36) H. Schuchard

37) R. Meringer

38) W. Meyer-Lübke

39) R. Much

40) M. Murko

(۴۱) مرینگر شعار اصلی این آموزه را، در عبارت معروف خود، بدین گونه اعلام داشته است:

Ohne Sachwissenschaft keine Sprachwissenschaft mehr (R. Meringer, *Indogermanische Forschungen*, 17, 1906, 457.) «بدون شناخت اشیا دانش زبان‌شناسی وجود نمی‌تواند داشت.»

که بین تاریخ هر واژه و سیر تغییرات لفظی و معنایی آن، از یک سو، و تاریخچه کاربرد و سیر تغییر و تحولات پدیده‌ای که واژه نام آن است، از سوی دیگر، رابطه تنگاتنگی وجود دارد. از این رو، در این مکتب، پژوهش درباره گونه‌های بازسازی شده باستانی و پیشینه ماقبل تاریخ واژه‌ها جای خود را به تحقیق درباره سرگذشت واژه‌ها در رابطه نزدیک آنها با تاریخ فرهنگ و تمدن در گسترده‌ترین معنی آن داد و از پژوهندگان خواسته شد که در تحقیقات ریشه‌شناختی توجه خود را به نتایج حاصل از پژوهش‌های مربوط به باستان‌شناسی، فرهنگ عامه، مردم‌شناسی و تاریخ تحول نهادهای مهم اجتماعی، چون مبانی حقوقی و اقتصادی و مذهبی جوامع، معطوف دارند.

یکی دیگر از گرایش‌های نوین در حیطه ریشه‌شناسی در قرن بیستم، که باز به دنبال قایل شدن اهمیت مفرط برای معنی‌شناسی پدید آمد، تمایل افراطی محققان زبان‌های رومانس (زبان‌های منشعب از لاتینی) است برای نشان دادن اصطلاح «تاریخ یا سرگذشت واژه‌ها»^{۴۲} به جای ریشه‌شناسی سنتی در مفهوم رایج آن. اصطلاح «سرگذشت واژه‌ها» را به عنوان جانشین مناسب برای ریشه‌شناسی یا، به سخن دقیق‌تر، آن ریشه‌شناسی که هدفش تنها یافتن ریشه‌هاست^{۴۳}، نخست بار، محقق معروف، والتر فون وارتبورگ در مقدمه کتاب ارزشمند خود، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فرانسه، به سال ۱۹۲۸ پیش‌نهاد کرد^(۳۳). و از آن زمان تا کنون، در برخی از محافل علمی، کوشش آگاهانه به عمل می‌آید که این اصطلاح را در پژوهش‌های ریشه‌شناختی به کار برند.

از دیدگاه این گروه از پژوهندگان، نقص مهم ریشه‌پژوهی به شیوه نودستوریان قایل شدن اهمیت بیش از حد آنهاست به قواعد ناظر بر تحولات آوایی و ته‌ور بیش از حد آنها در فراتر از مرز تاریخ رفتن که به محقق اجازه می‌دهد تا برای رسیدن به صورت نخستین و معنی راستین واژه‌ها، به گذشته دور و دراز باز گردد و بی‌باکانه گونه‌های اولیه لغات را در زبان اولیه هندو اروپایی، که هیچ نشان ملموس و سند مکتوبی از آن بر جای نمانده، بازسازی کند. نودستوریان و پیروان آنان، در تحقیقات ریشه‌شناختی خود، به‌ویژه در زمینه برخی از شاخه‌های زبان‌های هندو اروپایی مانند زبان‌های ژرمنی که از

(۴۲) "histoire du mot". تعریف مجمل ریشه‌شناسی از دیدگاه مورد بحث که بالدینگر (K. Baldinger) ارائه کرده درخور توجه است: L'étymologie, au sens moderne, c'est la biographie du mot.
43) étymologie origine

سابقه آنها در ادوار کهن اطلاعی در دست نیست، در آخرین مرحله تحقیق به بازسازی پیشینه مفروض کلمات در ادوار پیش از تاریخ اسناد مکتوب بدین زبانها اقدام می‌کردند، برخلاف پژوهش‌های مربوط به ریشه‌یابی در شاخه زبان‌های رومی که در آنها تحولات آوایی و معنایی کلمات را از دوران رواج زبان لاتینی تا زمان پیدایش زبانها و گویش‌های منشعب از آن از روی اسناد مکتوب می‌توان پی گرفت. از این روست که پیروان این گرایش نوین به گونه‌های بازسازی شده در ریشه پژوهی سنتی به دیده تردید نگریده‌اند و می‌نگرند و برآنند که در سامان کلی هر زبان، هر واژه دارای سرگذشت ویژه خود است و ریشه‌شناسی قابل اعتماد و سودمند حاصل تحقیق برای آگاه شدن از مراحل متعدد سرگذشت واژه است در رابطه با واژه‌های دیگر یک زبان و رجوع به تاریخچه هر واژه از لحاظ تحولات لفظی و معنایی آن در محدوده فرهنگی مشخص. از نظر این مکتب، هدف ریشه‌شناسی این نیست که اشتقاق واژگان را بدهیم بدون آن که روشن کنیم که کی، کجا و چگونه این اشتقاقات تحقق یافته‌اند و یا تغییرات معنایی لغات را یادآوری کنیم بی‌آنکه شرایط و عوامل تاریخی و فرهنگی این دگرگونی‌ها را شرح دهیم^{۴۴}. هدف اصلی ریشه‌شناسی عبارت از شناختن و نشان دادن راه‌هایی است که واژگان در طول کاربرد خود پیموده‌اند و تبیین شیوه و راه‌هایی است که ما از طریق آنها تحولات لغوی را پی‌جویی می‌کنیم^(۲۵).

گروه دیگری از محققان که در قرن بیستم در صدد رفع کاستی‌های ریشه‌شناسی سنتی رایج در نزد نودستوریان برآمده‌اند گویش‌شناسانی هستند که بر اهمیت فقه‌اللغه از لحاظ جغرافیایی^{۴۵} و یا جغرافیای زبانی و لهجه‌ای^{۴۶} در بررسی‌های ریشه‌شناختی تأکید می‌کنند. محقق مشهور فرانسوی به نام ژیله رون، مؤلف و مدون اطلس زبان‌شناختی فرانسه و دو تن از دانشمندان آلمانی به نام‌های تئودور فرینگس^{۴۷}، مؤلف چندین کتاب و

۴۴) از دو فرهنگ ریشه‌شناختی زبان لاتینی یکی، تألیف والده- هوفمان، به شیوه معمول در ریشه‌شناسی نودستوریان و دیگری، تألیف ارنو- میه، به شیوه مکتب جدید تدوین شده‌اند و نمی‌توان گفت که یکی بر دیگری رجحان دارد بلکه باید گفت هر کدام مکمل دیگری است:

A. Walde, B. Hofmann, *Lateinisches etymologisches Wörterbuch*, 3rd ed. 2. Bd. Heidelberg 1954; A.

ERNOUT, -A. Meillet, *Dictionnaire étymologique de la langue Latine. Histoire des mots*, Paris 1939.

45) räumlich Linguistik

46) Sprachgeographie

47) Th. Frings

رسالهٔ مهم دربارهٔ جغرافیای زبان‌ها و گویش‌های آلمانی، و فردیناند ورده^{۴۸}، مدوّن اطلس زبان‌شناختی آلمان را می‌توان به عنوان بنیان‌گذاران و پیشروان این مکتب به شمار آورد (۳۶). اینان و پیروانشان بحق اهمیت گونه‌های گویشی لغات و فرق‌های لفظی و معنایی را که بین واژگان زبان‌های معیار و صور لهجه‌ای آن واژه‌ها به چشم می‌خورد، یادآوری می‌کنند و می‌کوشند تا دلیل‌گزینش صورتی از میان صور گوناگون یک لغت در زبان‌های ادبی را شناسایی کنند و یا، بالعکس، دلیل پذیرفته شدن چند گونه از واژه‌ای واحد را در یک زبان که هم‌زمان به کار می‌روند، جز یک گونهٔ اصلی، صورت‌های دیگر آن واژه جنبهٔ لهجه‌ای دارند پیدا کنند و توضیح دهند چگونه است که قواعد ناظر به تحولات آوایی در زبان اصلی، در یک و یا چند گویش وابسته بدان زبان عمل نکرده‌اند و نمی‌کنند. از این روست که نتایج حاصل از پژوهش‌های مربوط به جغرافیای زبانی می‌تواند، در بسیاری از موارد، در بررسی‌های ریشه‌شناختی راه‌گشا باشد (۳۷).

با پیدایش این گونه‌گرایی‌ها بود که افق‌های جدیدی در زمینهٔ ریشه‌شناسی پدید آمد. بنیادگذاران نحله‌های نوین و پیروان آنها توجه خود را به مسائل تازهٔ دیگری معطوف داشتند. با بزرگ قلمداد کردن اهمیت وجه اشتقاق‌های عامیانه، که قبلاً بدان‌ها به عنوان تأویل‌های لغوی غلط نگریده می‌شد، با توجه دقیق به صور گویشی واژگان، با استفاده از دستاوردهای قابل ملاحظه در حیطةٔ جغرافیای زبانی و با بررسی‌های موشکافانه در مباحث مربوط به برخورد زبان‌ها، لغات دخیل، نام‌آواها^{۴۹}، مترادفات، کلمات هم‌آوا^{۵۰}، واژه‌های چندمعنایی^{۵۱} و بالاخره با توجه به عوامل روان‌شناختی و نمادپردازی، ابداعاتی به وجود آوردند و به بحث دربارهٔ موضوعاتی نوین یاد پرداختند. از رهگذر این گونه نگرش‌های جدید بود که اصطلاحات تازه و گاه ناموزونی وضع شد مانند «ریشه‌شناسی مادی»^{۵۲}، «ریشه‌شناسی روحانی یا متافیزیکی»^{۵۳}، «ریشه‌شناسی درونی»^{۵۴}، «ریشه‌شناسی برونی»^{۵۵}، «ریشه‌شناسی ایستا»^{۵۶}، «ریشه‌شناسی متقاطع»^{۵۷}، «ریشه‌شناسی واقعی» و «ریشه‌شناسی زنده» و غیره.

48) F. Werde 49) onomatopoeia 50) homonymy 51) polysemia
 52) étymologie matérielle 53) geistige / metaphysische Etymologie
 54) innere Etymologie 55) ausseren Etymologie
 56) étymologie statique 57) étymologie croisée

وجه اشتراک گرایش‌های نوین، در تحلیل نهایی، بها دادن بیش از حد است به مبحث معنی‌شناسی. این مبحث جدیدترین شعبه دانش زبان‌شناسی است. از تاریخ وضع اصطلاح «معنی‌شناسی»^{۵۸} به ابتکار محقق آلمانی کارل رایزیگ^{۵۹} و کاربرد *sémantique* در معنی اصطلاحی آن از جانب گاستون پاری^{۶۰} بیش از صد و اند سال نمی‌گذرد؛ با این همه، بعد از بنیادگذاری این رشته از زبان‌شناسی علمی به همت محققانی چون برنال^{۶۱}، اردمان^{۶۲}، یابریگ^{۶۳} و هرن پاول^{۶۴} و اشترن^{۶۵} و دیگران در دهه‌های نخستین قرن بیستم و بر اثر گسترش سریع و گاه بی‌رویه مطالعات توصیفی (هم‌زمانی)^{۶۶} در پنجاه شصت سال گذشته، برخی از پژوهندگان در زمینه ریشه‌شناسی جنبه تاریخی پژوهش‌های ریشه‌شناختی را، که در واقع رکن اصلی این شعبه از دانش زبان‌شناسی است، تقریباً به کنار نهاده تنها جنبه معنی‌شناسی این علم را در خور توجه و عنایت وانمود کرده‌اند^{۶۷}. اهمیت به سزای معنی‌شناسی بر کسی پوشیده نیست؛ با این همه، به‌رغم تلقینات مستقیم و غیر مستقیم برخی از محققان، هرگز نباید ریشه‌شناسی را با معنی‌شناسی یکی دانست. هدف اصلی ریشه‌شناسی این نیست که معانی واژگان یک زبان را، چه در حال و چه در ادوار گذشته، تعیین کند بلکه در پژوهش‌های ریشه‌شناختی، علاوه بر جستجو برای یافتن مفاهیم واژه‌ها در مراحل متعدد، در پی آنیم که، با بررسی عناصر تشکیل‌دهنده یک واژه، صورت نخستین و معنی اولیه آن را، که از نحوه ساخت و

58) Semasiologie 59) K. Reizig 60) Gaston Paris 61) M. Bréal
 62) K. O. Erdmann 63) K. Jaberg 64) H. Paul 65) G. Stern
 66) synchronistic

۶۷) یادآوری این نکته لازم است که سخن ما در این جا درباره معنی‌شناسی در محدوده زبان‌شناسی است و با مبحث معنی‌شناسی در حیطه علوم دیگر به ویژه «معنی‌شناسی فلسفی»، که در واقع شاخه‌ای از مشرب تحصیل منطقی (logical positivism) است و در روزگار ما یکی از اشتغالات ذهنی برخی از فلاسفه و منطقیون مانند چووستیک Chwistek، آیر Ayer، اوربان Urban، کاسیرر، راسل، ویتگشتاین و دیگران بوده و نیز با شعبه دیگری از این دانش، که محقق لهستانی کورزیسکی Korzybski نخست بار آن را با اصطلاح «معنی‌شناسی عمومی» ضمن کتاب معروفش علم و عقل سلیم مطرح کرد و به ویژه در امریکا پیروان زیادی یافت، کاری نداریم. برای کسب آگاهی بیشتر در این زمینه‌ها ←

C. K. Ogden, -L. A. Richards, *The Meaning of Meaning*, London 1956; A. J. Ayer, *Language. Truth and Logic*, London 1946; S. Chase, *The Tyranny of words*, London 1938; S. Öhman, *Wortinhalt und Weltbild. Vergleichend und methodologische Studien zu Bedeutungslehre und Wortfeldtheory*, Stockholm 1951.

چگونگی اشتقاق آن واژه در رابطه با واژه‌های دیگر در نظام کلی یک زبان استنباط می‌شود، به دست آوریم. در ریشه‌شناسی، شناختِ دگرگونی‌های معنایی الفاظ به همان میزان اهمیت دارد که شناختِ تحولاتِ آوایی. در واقع، معنی‌شناسی و آواشناسی به منزله دو چشم پژوهشگری هستند که در زمینه ریشه‌پژوهی به کاوش و جستجو می‌پردازد. بدیهی است که اگر کسی عمداً یک چشم را ببندد و تنها با یک چشم باز به جهان بنگرد، ناگزیر چیزها را راست و درست نخواهد دید. ریشه‌شناسی در زمان ما مفهوم وسیع و پیچیده‌ای پیدا کرده است. در پژوهش‌های مربوط به این شعبه از زبان‌شناسی، همواره باید اصل تعادل را در مد نظر داشت. در این زمینه، نه باید طریق افراط پیمود و فقط به جستجوی پیشینه تاریخی واژه‌ها از لحاظ تغییرات آوایی و واجی آنها و نهایتاً به یافتن ریشه‌های مجرد در دوران پیش از تاریخ مشغول بود و نه باید راه تفریط پیمود و خود را در دایره تنگی «سرگذشت واژه‌ها» یعنی فقط شناخت تغییرات معنایی محض محبوس کرد و از جستجو درباره اصل و ریشه الفاظ غافل ماند. اینک پس از این مقدمه که، اندکی نیز به درازا کشید، می‌پردازیم به اصل مطلب.

از صد سال پیش تا امروز، همه محققانی که، به نحوی از انحا، با فرهنگ و زبان‌های ایرانی سر و کار داشته‌اند و نیز همه پژوهندگان زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی در حیطه زبان‌های هندو اروپایی بر سر یک نکته هم‌داستان بوده و هستند و آن این که تدوین فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی یک ضرورت علمی عاجل است و اهتمام برای برطرف کردن این کاستی بزرگ از اهم خویشکاری‌های ایران‌شناسان محسوب می‌شود. در دو سده گذشته، با کشف خویشاوندی گروه زبان‌های هندو اروپایی با یکدیگر و به تبع آن، با پیشرفت روزافزون دانش زبان‌شناسی تاریخی، تقریباً برای همه زبان‌های هندو اروپایی و حتی، در برخی موارد، برای گویش‌های پراکنده هر یک از این زبان‌ها که از اهمیت چندانی نیز برخوردار نیستند، فرهنگ‌های اشتقاقی معتبری تألیف شده است، به ترتیبی که امروزه بررسی قاموس‌های ریشه‌شناختی که شمارشان پیوسته رو به فزونی است و طبقه‌بندی آنها از لحاظ شیوه تدوین و آرایش محتوا، خود تقریباً به صورت گرایشی خاص در زمینه مسائل مربوط به فرهنگ‌نگاری در آمده و کسانی چون آنتوان

هیرسمان^{۶۸}، یاکوف مالکیل^{۶۹}، آلفرد بامسپرگر^{۷۰}، ویلفرد لیمان^{۷۱} و دیگران، در این زمینه، کتب و مقاله‌ها نوشته‌اند^(۷۲). در مورد زبان‌های باستانی مهم، نظیر سنسکریت، هیتی، یونانی باستان، لاتینی و گوتی و نیز زبان‌های هندو اروپایی معاصر، از اسلاوی و ژرمنی گرفته تا رومی و سلتی، در اغلب موارد چندین فرهنگ ریشه‌شناختی از دیدگاه‌های گوناگون زبان‌شناسی نگاشته شده است. برای زبان یونانی باستان، علاوه بر قاموس‌های سنتی بازمانده از دوران هلنیستی و قرون وسطی، بیش از پانزده لغت‌نامه اشتقاقی از سده هجدهم به بعد تألیف شده که از میان آنها حداقل سه فرهنگ مفصل و معتبر، یکی به زبان آلمانی و دو تای دیگر به زبان فرانسه، امروزه مرجع معتبر به شمار می‌آیند^{۷۳}. در مورد زبان لاتینی، غیر از لغت‌نامه‌های اشتقاقی کهن، امروزه هجده فرهنگ ریشه‌شناختی در دست است که از میان آنها، حداقل دو فرهنگ از اعتبار علمی بیش از حد برخوردارند^{۷۴}.

در میان لغت‌نامه‌های اشتقاقی متعددی که برای زبان هندی باستان تدوین شده، در اینجا، به معروف‌ترین و معتبرترین آنها یعنی فرهنگ ریشه‌شناختی مختصر زبان سنسکریت در چهار جلد تألیف زبان‌شناس فرزانه اطریشی، مانفرد مایرهوفر، اشاره می‌کنیم که، از چند سال پیش، تدوین فرهنگ اشتقاقی جامع زبان‌های هندو آریایی را آغاز کرده که دو جلد آن تا کنون منتشر شده است^{۷۴}.

در اینجا، از بحث درباره فرهنگ‌های ریشه‌شناختی سایر زبان‌های هندو اروپایی نظیر قاموس‌های اشتقاقی زبان گوتی تألیف زیگموند فایست^{۷۵}، زبان روسی تألیف ماکس واسمر^{۷۶}، زبان فرانسه تألیف والتر فون وارتبورگ^{۷۷} و آلمانی تألیف فریدریش

68) A. HIERSEMANN

69) Y. Malkiel

70) A. Bammesberger

71) W. Lehmann

72) H. Frisk, *Griechisches etymologisches Wörterbuch*, 3 Bd Heidelberg 1973; E. Boisacq, *Dictionnaire étymologique de la langue grecque*, Heidelberg-Paris 1907-1916; P. Chantraine, *Dictionnaire étymologique de la langue grecque, Histoire des mots*, Paris 1974.

73) A. Walde, J. Hofmann, *Lateinisches etymologisches Wörterbuch*, 2 Bd. vierte Auflage, Heidelberg 1965; A. Ernout, -A. Meillet, *Dictionnaire étymologique de la langue latine*, Paris 1932.

74) M. Mayrhofer, *Kurzgefaßtes etymologisches Wörterbuch des Altindischen*, 4 Bd. Heidelberg 1986, 1986.

75) S. Feist

76) M. Vasmer

77) W. von Wartburg

کلوگه^{۷۸} و غیره صرف نظر کرده فقط به یک نکته اشاره می‌کنم و آن این که برای دو زبان بعداً کشف شده هندواروپایی، یعنی زبان‌های هیتی و تخاری که از زمان بازپایی آثار بازمانده از آنها بیش از شصت سال نمی‌گذرد، نه یک بلکه چند قاموس اشتقاقی تألیف شده است^{۷۹}.

نکته جالب توجه دیگر این است که در حیطه زبان‌های ایرانی نیز برای برخی از زبان‌ها و گویش‌های کم اهمیت‌تر از زبان فارسی، قاموس‌های اشتقاقی معتبری تدوین شده است مانند فرهنگ اشتقاقی زبان پشتو و دسته‌گوش‌های شُغنی از تألیفات مورگان اشترنه و یا فرهنگ پر ارزش زبان ختنی (سکایی) تألیف استاد فقید بیلی و، از همه مهم‌تر، فرهنگ تاریخی و ریشه‌شناختی زبان اُستی (آسی) تألیف آبایف در پنج جلد که در نوع خود یکی از بهترین و معتبرترین فرهنگ‌های اشتقاقی جهان محسوب می‌شود. در این میان، تنها زبان فارسی، که از جهت دارا بودن ادبیات بسیار غنی و پیشینه هزار و اند صد ساله فرهنگی و تاریخی و پیوستگی آن با زبان‌های فارسی میانه و باستان و بدین ترتیب، برخوردار آن از سابقه‌ای چند هزار ساله، یکی از مهم‌ترین زبان‌های جهان شمرده می‌شود، از داشتن فرهنگ ریشه‌شناختی جامع و معتبر محروم مانده است. البته همه آگاهیم که محقق معروف آلمانی پاول هُرن، در اواخر سده نوزدهم (سال ۱۸۹۳)، قاموسی با عنوان اساس اشتقاق فارسی تدوین کرده است^(۷۹)؛ لیکن این قاموس، با آن که بودنش نعمت بزرگی است، به هیچ وجه جامع و کافی نیست و نیازمندی‌های کنونی پژوهندگان را درباره ریشه‌شناسی زبان فارسی برطرف نمی‌کند به دلایل زیر:

۱. هُرن در فرهنگ خود تنها به کاوش درباره ریشه و اشتقاق شمار معدودی (۱۳۷۰ مدخل) از واژگان فارسی پرداخته است. در حالی که، در همان هنگام تألیف اثر او، شمار مدخل‌های مستقل در لغت‌نامه‌های سنتی فارسی چندین و چند برابر مدخل‌های فرهنگ هرن بوده است و، از آن زمان تا امروز، با انتشار آثار مکتوب به زبان فارسی، چه متون قدیم و چه نوشته‌های نوین، شمار قابل ملاحظه‌ای از واژه‌های بازیافته به گنج‌واژه

78) F. Kluqe

79) A. JURET, *Vocabulaire étymologique de la langue hittite*, 1942; J. Tischler, *Hittisches etymologisches Glossar*, 1977; J. Puhvel, *Hittite Etymological Dictionary*, 3 vols. Berlin, New-York 1984-1991; A. J. von Windekens, *Lexique étymologique des dialectes tochariens*, Louvain 1941.

فارسی افزوده شده است و اگر لغات دخیل غیر ایرانی در زبان فارسی را نیز - که به جای خود باید در فرهنگ ریشه‌شناختی جامع ریشه‌پژوهی شوند - در نظر بگیریم و نیز آن عده از الفاظ فارسی را که فقط به صورت جزو دوم در کلمات مرکب به کار رفته‌اند، به مجموعه واژگان فارسی بیفزاییم با هزاران لغت سر و کار خواهیم داشت که هرن متعرض آنها نشده است.

۲. هرن، در اساس اشتقاق فارسی، هم خود را فقط به ریشه‌یابی لغات نوشتاری و ادبی، آن هم بخشی از این گونه لغات، معطوف داشته و به بحث درباره ریشه و معانی لغات عامیانه و الفاظ محاوره‌ای پرداخته است.

۳. هرن در فرهنگ خود، کلمات را فقط از لحاظ تغییرات آوایی، آن هم به صورت ارائه‌گونه قدیم‌تر آنها، مورد بحث قرار داده و اصلاً به چگونگی تغییرات معنایی، یعنی جنبه معناشناختی ریشه‌شناسی پرداخته است.

۴. شیوه تحقیق هرن مطابق با سلیقه رایج زمان او در زمینه ریشه‌شناسی بوده و، از نظر ساختار کلی و سبک و روش تنظیم داده‌ها و نحوه ارائه مطالب، کاستی‌های فراوان دارد. او در هر مورد پس از ضبط مدخل فارسی و معنی آن - بدون یادآوری تفاوت‌های معنایی واژه و چگونگی تحولات تاریخی مفاهیم لغت در ادوار گذشته، به ذکر گونه پهلوی واژه، اگر گونه پهلوی آن در آن زمان شناخته شده بوده، و سپس به ذکر ریشه کلمه در زبان اوستایی و در برخی موارد به آوردن گونه‌هلی گویشی آن بسنده کرده است.

هدف از یادآوری این نکات کاستن از ارزش فرهنگ هرن نیست و باید اقرار کرد که بسیاری از این نقایص در زمان تألیف اساس اشتقاق فارسی اجتناب‌ناپذیر بوده است. در آن زمان، فرهنگ بارتولومه، که یکی از معتبرترین لغت‌نامه‌های جهان و شامل واژگان زبان‌های اوستایی و فارسی باستان است، هنوز منتشر نشده بود؛ در آن زمان، فرهنگ اشتقاقی قابل اعتمادی درباره زبان سنسکریت در دسترس نبود؛ در آن زمان، فرهنگ‌های تطبیقی والده - پوکورنی^(۳۰) و دیگران و اکثر قاموس‌های اشتقاقی زبان‌های هندو اروپایی هنوز تدوین نشده بود؛ در آن زمان، از زبان‌های ایرانی میانه فقط زبان پهلوی، آن هم پراکنده و ناقص، معلوم محققان بود و زبان‌های پارتی و سغدی و سکایی

(ختنی) و بلخی هنوز شناخته نشده بود؛ در آن زمان، متون مانوی، که به سه زبان ایرانی میانه، یعنی فارسی میانه و پارتی و سغدی، نگاشته شده‌اند، هنوز کشف نشده بودند و، مهم‌تر از همه، در آن زمان، اصول و موازین علمی ریشه‌شناسی آن چنان که باید و شاید هنوز مدون نشده بود. از این روست که فرهنگ هرن، علاوه بر کاستی‌های یاد شده، دارای اشتباهات زیادی است و بسیاری از این اشتباهات را، در همان هنگام، هاینریش هوبشمان، در نقد مفصلی که بر کتاب هرن نوشته و، به صورت بخشی، در کتابش با عنوان مطالعات ایرانی درج کرده، یادآوری و تصحیح کرده است^(۳۱). محققان دیگر نیز بعدها، هرگاه که فرصتی مناسب یافته‌اند، به تصحیح اغلاط این فرهنگ پرداخته‌اند. اما آنچه در این میان مایه تعجب و تأسف است این است که امروز، هر چند بیش از صد سال از تاریخ تدوین اساس اشتقاق فارسی می‌گذرد و همه پژوهندگان زبان‌های ایرانی به ناقص و عیبناک بودن فرهنگ هرن مقررند، هیچ کس، برای رفع این نقیصه، در صدد تدوین فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی بر نیامده است. اینک باید دلیل یا دلایل این اهمال و تسامح را شناخت. اولین دلیل عبارت است از کلانی و سترگی حجم کار و دشواری بیش از اندازه آن. این دشواری به گونه‌ای است که هر محقق خبره و آگاه را، با وجود دارا بودن شرایط لازم برای شروع این کار، دچار یأس و هراس می‌کند. در گذشته نه چندان دور، برای دست یازیدن به پژوهش‌های ایرانی، آگاهی از زبان‌های اوستایی و فارسی باستان و مختصر آشنایی با سنسکریت و زند و پازند کافی به نظر می‌رسید. امروز دیگر چنان نیست. امروز برای هر گونه تحقیق علمی جدی و کامل درباره هر یک از جنبه‌های گوناگون فرهنگ ایران باستان، از جمله تدوین فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، پژوهنده باید از دانشی فراگیر برخوردار باشد و بتواند بر مشکلات و موانعی که بدان‌ها اشاره خواهد شد فایق آید.

چنین پژوهنده‌ای، علاوه بر آگاهی کامل از زبان و ادب فارسی و احاطه بر لسان عربی، ناگزیر باید زبان‌های ایرانی باستان یعنی اوستایی و فارسی باستان را نیک آموخته باشد، زبان هندی باستان را بداند و، در عین حال، از نتایج آخرین تحقیقات و یافته‌های نوین در زمینه زبان‌های ایرانی میانه یعنی پهلوی و پارتی و سغدی و سکایی و اخیراً بلخی، آگاهی داشته باشد. هم‌چنین حد اقل با چندگوش ایرانی نو آشنا باشد. افزون بر این، چون انبوهی از لغات دخیل ایرانی از دیرباز تا امروز در زبان‌های متعددی

چون ایلامی، آرامی، عربی، هندی، ترکی، ارمنی و گرجی در شرق و زبان‌های اسلاوی و برخی از گویش‌های فینو-اوگری و غیره در غرب راه یافته‌اند، برای دستیابی بدین عناصر لغوی، پژوهنده باید به هر نحوی که هست به مباحث زبان‌شناختی در گستره پهناور این زبان‌ها دسترسی داشته باشد و، از سوی دیگر، برای رسیدن به قدیم‌ترین صورت واژه‌ها و نیز برای یافتن معادل‌های لغات فارسی و واژه‌های همزاد خویشاوند در دیگر زبان‌های هندو اروپایی، به ویژه در زبان هندی باستان، لازم است که بحث‌های لغوی و پژوهش‌های ریشه‌شناختی هندو اروپایی را پی‌گیری کند؛ افزون بر این، علاوه بر آگاهی از آخرین پیشرفت‌ها در ساحت زبان‌شناسی تاریخی، باید از لحاظ‌گزینش شیوه و روش علمی در این زمینه، مطابق هنجار و معیارهای امروزی، آگاه و کارآزموده باشد و اصول و موازین از پیش پرداخته بررسی‌های ریشه‌شناختی را بیاموزد و به کار بندد.

– نخستین مانعی که در صد سال گذشته محققان برجسته مطالعات ایرانی را از اهتمام به تألیف قاموس اشتقاقی زبان فارسی باز داشته، این بوده است که تقریباً در هر دهه از قرن بیستم، در سایه کنجکاوی و کوشش خستگی‌ناپذیر ایران‌شناسان، زبان و یا گویشی از خانواده زبان‌های ایرانی کشف شده است و اغلب زبان‌های ایرانی میانه که اسنادی از آنها به جای مانده و هم‌چنین گروه‌های کثیری از گویش‌های ایرانی به ویژه گویش‌های ایالات شمال شرقی ایران بزرگ که قبلاً ناشناخته بودند، از این رده‌اند. محققان مطالعات ایرانی هیچ آگاهی قبلی از این زبان‌ها و لهجه‌ها نداشتند و در خواندن و گزارش متن‌های نگاشته بدین زبان‌ها با مشکلات جدی رو به رو بوده‌اند ولی با توجه به ارزش و اهمیت بیش از حد یافته‌های نو، که گنجینه گران‌بهایی از آگاهی‌های تازه درباره تاریخ و فرهنگ و کیش‌های ایرانی را تشکیل می‌دهند، ایران‌شناسان طی سالیان دراز هم‌خود را صرف شناختن و شناساندن آثار بازمانده از این زبان‌های بازیافته کردند و از توجه لازم به زبان فارسی بازماندند.

– دومین مانع جدی در پی افکندن اساس اشتقاق فارسی، سرشت ویژه پیکره واژگان این زبان است. گنج-واژه زبان فارسی به طرز عجیبی جنبه هم‌آمیگی دارد. نزدیک به نیمی از لغات رایج فارسی، به ویژه در آثار نوشتاری، لغات دخیل عربی‌اند. در وهله اول چنان می‌نماید که در فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی لازم نیست که بدین وام‌واژه‌ها

بپردازیم؛ در صورتی که چنین نیست. اغلب الفاظ تازی در زبان فارسی، در جریان تطابق ناگزیر ساختارشان با نحوه واج‌آرایی فارسی و طی کاربردهای در زنجیره واژه‌های این زبان، هم از لحاظ صورت و هم از لحاظ معنی دچار نوعی «تغریس» (اگر بتوانیم این اصطلاح را به کار ببریم) شده‌اند.^{۸۰} این قاعده در مورد لغات دخیل از زبان‌های دیگر نیز صدق می‌کند. بدیهی است که لغات دخیل، به دلیل اهمیت زیاد آنها در زبان، که نمایانگر نوعی تأثیرپذیری زبان و فرهنگی از زبان و فرهنگی دیگر است، در قاموس ریشه‌شناختی جامع زبان فارسی باید بررسی شوند.

از سوی دیگر، خود واژه‌های فارسی ضبط شده در لغت‌نامه‌های موجود، در برخی موارد دارای دو یا حتی چند گونه‌اند؛ مانند انباز، هنباز، انباغ؛ استه، هسته، خسته؛ کیهان، گیهان؛ جهان؛ اسپریس، اسپریز، اسپرس، اسپرسف؛ نان، نغن؛ گوش، غول (در ترکیب اسبغول؛ قس بیغوله)؛ مَی، مَل؛ جیوه، ژیوه؛ آذر، آتش؛ نای، نال و صدها مثال دیگر. بدیهی است که اشکال متعدد یک واژه یا اصل گویشی دارند یا از زبان‌های دیگر ایرانی مانند سغدی، پهلوی اشکانی و غیره به وام گرفته شده‌اند (در مورد واژه‌های بازمانده از زبان اشکانی و به کار رفته در شاهنامه، استاد فقید ولفگانگ لنتز و در مورد واژه‌های دخیل سغدی در زبان فارسی، استاد هنینگ به تحقیق پرداخته‌اند)^(۳۲). علاوه بر لغات دخیلی که اصل ایرانی دارند، زبان فارسی، از دیرباز، شمار زیادی از اصطلاحات مربوط به علوم و فنون، به ویژه در زمینه طب و نجوم و صیدنه را از زبان‌های غیر ایرانی مثل سنسکریت، آرامی، سریانی و یونانی به وام گرفته که تشخیص اصل و ریشه آنها مستلزم آشنایی با آن زبان‌هاست که خود کاری است بس دشوار. شماری از این گونه وام‌واژه‌های یونانی را پاول دولگارد و بُلدکه جمع‌آوری و بررسی کرده‌اند^(۳۳). لغات ترکی و مغولی

۸۰) امثال بی‌شماری را در این مورد می‌توان ذکر کرد. من فقط به چند نمونه از لغات عربی که در فارسی در آنها هم از لحاظ تلفظ و هم از لحاظ معنی تصرف شده اکتفا می‌کنم. از لحاظ تلفظ: تبدیل کسره به فتحه، مانند عَطْر، مَهَار، آنعام (= دهش، عطا)؛ تبدیل کسره و فتحه به ضمه، مانند: قُمَار، تَرْجُمَه، شُجَاع و عکس آن مانند: نِزْهَت، صَنْدُوق؛ تبدیل فتحه به کسره مانند تمامی مصادر باب مفاعله که در فارسی بر وزن مفاعله تلفظ می‌شود. از لحاظ تغییرات معنایی: اجلاس به معنی «نشست»، حیف به معنی «افسوس»، مدهوش به معنی «بیهوش»، تماشا به معنی «نگریستن» و غیره و غیره. بدیهی است که از لحاظ آوایی، تغییرات الفاظ تازی در زبان فارسی بسیار چشمگیر است و هیچ یک از حروف خاص عربی مثل ح، ط، ص، ظ و غیره در زبان فارسی آن‌چنان که اعراب تلفظ می‌کنند تلفظ نمی‌شود مگر در زبان و دهان گران‌جانان خردک نگرشن که، در محضر استاد آداب فضل‌نمایی آموخته‌اند و می‌آموزند.

دخیل در زبان فارسی را گرهارد دورفر، در کتاب چهار جلدی خود موسوم به عناصر ترکی و مغولی در زبان فارسی، که دست‌یابی به گونه اصلی آنها دشوار است، به تفصیل شرح داده است (۳۴). آنچه در این میان مشکل را صدچندان می‌کند این است که متأسفانه تا کنون فرهنگ جامع زبان فارسی که شامل همه واژگان نوشتاری و محاوره‌ای و الفاظ عامیانه و لغات دخیل باشد و از لحاظ ذکر شاهد مثال و کاربرد هر واژه در ادوار تاریخی و نیز از لحاظ بررسی تحولات معنایی و غیره و غیره کامل باشد تألیف نشده است و، متأسفانه، برخی از خبرگان بحق بر آن‌اند که تا چنین قاموس جامعی تدوین نشده نمی‌توان به تألیف فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی دست یافت.

– مانع سوم در نگارش فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی عبارت است از کثرت و پراکندگی تحقیقاتی که به صور گوناگون تا کنون در زمینه‌های متعدد فرهنگ و زبان‌های ایرانی، که مستقیم یا غیر مستقیم با موضوع مورد بحث ما ربط دارند، انجام گرفته است. از آغاز قرن نوزدهم تا کنون، گروه کثیری از ایران‌شناسان و نیز محققان خبره در دیگر زبان‌های هندو اروپایی، در هزاران کتاب و رساله و مقاله، به مناسبت‌های گوناگون، ضمن بحث درباره مسائل بی‌شمار مربوط به تاریخ و تمدن و ادیان و فرهنگ و زبان‌های هندو اروپایی، درباره موضوعات ایرانی، از جمله ریشه و اشتقاق واژه‌های ایرانی و فارسی، بحث کرده‌اند. این کتب و مقالات به زبان‌های گوناگون نگاشته شده و در نشریات متعدد به چاپ رسیده‌اند. (پیرسون، در تدوین فهرست فقط مقاله‌های مربوط به مسائل ایرانی پیش از اسلام، به چند صد مجله و نشریه ادواری مراجعه کرده است). دسترسی به برخی از این نشریات نه تنها در ایران بلکه در بعضی موارد حتی در کتابخانه‌های بزرگ اروپایی نیز سخت دشوار است. علاوه بر این، در اغلب موارد، چون از روی عنوان کتاب و مقاله نمی‌توان حدس زد که محتوای آنها حاوی اطلاعاتی درباره مسائل ایرانی است، گردآوری و دسته‌بندی اطلاعات علمی مفید درباره ریشه‌شناسی لغات ایرانی و فارسی از این نوشته‌ها بسیار مشکل و گاه محال است ولی مؤلف فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی باید به گونه‌ای حداقل از اهم این نوع مطالب و مباحث پراکنده اطلاع داشته باشد و الا کار او ناگزیر ناقص و نارسا خواهد بود.

در روزگار ما که متأسفانه عصر تخصص و یکسوگرایی در تحصیل علوم است و بلای ویژه‌کاری و افراط در تخصص‌گرایی دانش‌پژوهان شده، مشکل بتوان فرزانه‌ای را

سراغ گرفت که از چنین احاطه و جامعیتی در فراگیری زبان‌های متعدد زنده و مرده و از چنین تبخّری در رشته‌های گوناگون علوم و فنون و از چنین توان نقادی و تشخیص سره از ناسره و بالاتر از همه از چنین مجال و فرصت درویشانه برخوردار باشد که بتواند بر همه موانع و دشواری‌های کار— که فقط به بعضی از آنها در بالا اشاره کردیم— فایق آید و این مهم را به تنهایی به انجام رساند؛ چنان که علامه‌ای بی‌همتا و فرزانه‌ای غول‌آسا چون استاد هنینگ، که سال‌ها پیش این کار را آغاز کرده بود، تا پایان عمرش متأسفانه نتوانست از عهده آن برآید و تا امروز معلوم نشده که یادداشت‌های آن فقید مأسوف علیه کجاست. چون ماجرا از این قرار است که گفته شد، به نظر می‌رسد که یگانه راه معقول و ممکن برای تدوین فرهنگ اشتقاقی زبان فارسی استفاده از کار گروهی و پژوهش جمعی باشد. نخست باید مؤسسه‌ای تحقیقاتی طرح جامع و از هر لحاظ سنجیده‌ای در این باره تهیه کند و سپس، برای انجام دادن این کار، از محققانی که هرکدام در بخشی از این پژوهش خبرگی دارند گروهی تشکیل شود تا بتوانند مطابق طرح از پیش پرداخته کار بورزند و این امر به ظاهر نشدنی را شدنی سازند. در ترسیم این طرح و اجرای آن، دو دسته از اصول و ضوابط را، به عنوان پیش‌نیازهای ناگزیر، باید ملحوظ داشت. دسته اول عبارت‌اند از ضوابط مربوط به سنجش و گزینش شیوه و روش کار که امروزه در تدوین فرهنگ‌های ریشه‌شناختی معمول‌اند^(۳۵)؛ دسته دوم از ضوابط مربوط می‌شود به رعایت دقیق اصول و مبانی ریشه‌شناسی علمی که از دیدگاه مکتب‌های متعدد زبان‌شناسی مورد قبول واقع شده‌اند. آنچه مربوط می‌شود به روش و شیوه کار در این زمینه عبارت است از یک سلسله معیار و هنجارهایی که باید، به هنگام تدوین هر نوع قاموس اشتقاقی، از پیش در نظر گرفته شود تا هدف و منظر کلی و حدود و ثغور آن قاموس از جهات زیر روشن گردد این ضوابط عبارت‌اند از:

(۱) تعیین پیشینه زمانی، بدین معنی که در پی‌جویی ریشه و اشتقاق هر یک از مدخل‌ها، باید از پیش مشخص شود که تا چه دوران و حد زمانی در گذشته واپس گرایید. فارسی یک زبان زنده هندو اروپایی است که بیش از هزار سال سابقه ادبی دارد. در شناسایی گونه اولیه و معنی اصلی واژه‌های فارسی، می‌توان پیشینه‌های زمانی متفاوتی را انتخاب کرد. مثلاً حد نهایی در ریشه‌یابی را از لحاظ زمانی تا دوران رواج زبان‌های

ایرانی باستان یعنی تا اواسط هزاره دوم پیش از میلاد اختیار کرد. در آن صورت، باید در زیر هر مدخل گونه‌های قدیم‌تر واژه و یا لغات خویشاوند آن در زبان‌های ایرانی را، در صورتی که واژه مورد بحث در آن زبان‌ها به کار رفته باشد، آورد و سپس به ذکر یا بازسازی گونه اوستایی و فارسی باستان بسنده کرد و از آن فراتر نرفت؛ نیز می‌توان حد زمانی را تا دوره هندوایرانی (اواسط هزاره سوم پیش از میلاد) و یا حتی دوره هندواروپایی یعنی تقریباً تا چهار هزار سال پیش از میلاد بازپس برد. به طور مثال، واژه فارسی *خُسَر* را در نظر می‌گیریم به معنی «پدرشوهر» و «پدرزن» (گونه‌های دیگر این واژه، در فارسی، *خوسوره*، *خسوره*، *خسور*؛ و در گویش‌های ایرانی، *پشتو*: *sxar*؛ *کردی*: *xezwr*؛ *لری*: *hoisira*؛ *شغنی*: *xisur*؛ *پراچی*: *xasur*؛ *وخی*: *xürs* و غیره). در ریشه‌شناسی این واژه، اگر عمق زمانی را تا عهد زبان‌های ایرانی باستان در نظر بگیریم، در آن صورت گونه فارسی میانه آن را باید به گونه **xvasur* (قس خوارزمی: *xsor*) ذکر کنیم تا برسیم به گونه اوستایی: *xvasura-* و سنسکریت: *śvaśura*. ولی، اگر مرز زمانی را تا دوران هندواروپایی تعیین کنیم، در آن صورت باید پس از ارائه گونه اوستایی، هم‌زاده‌های این واژه را در دیگر زبان‌های خویشاوند یعنی یونانی: *ἐκυρός*؛ لاتینی: *socer*؛ آلمانی کهن: *swehur*؛ گوتی: *swahirō* و غیره ذکر کنیم تا برسیم به صورت بازسازی شده هندواروپایی **suekuros* که اسمی است مذکر به معنی «پدرشوهر» و قرینه مؤنث آن را در هندو اروپایی به صورت **suekrūs* می‌توان بازسازی کرد^(۳۶). از این اسم مؤنث، به معنی «مادرشوهر، مادرزن»، نیز در زبان‌های گوناگون، از جمله فارسی، گونه‌های متعددی بر جای مانده است. فارسی: *خُسور*، *خسور*، *خشو*

بدسگالِ تو و مخالفِ تو خشوی جنگجویِ را داماد
فرخی

علاوه بر این، در قاموس‌های فارسی. صورت‌های: *خوشه*، *خشان*، *خشانمن*، *خشانمن*، *خوش* نیز در همین معنی ضبط شده است:

ز تیمار خوش و پند خسوره دلم شد آتش‌آگین چون تنوره
تاج‌بها (آندراج)

(قس سغدی بودایی: *γwšh*^(۳۷)، *xwāsa*^(۳۸)، *xwāsa*، *xsu*، *xš*^(۳۹) و غیره).

۲) مرزبندی داده‌های لغوی در بررسی‌های تطبیقی، بدین معنی که در تحقیق برای یافتن یا بازساختن گونهٔ اولیهٔ واژه و مقایسهٔ آن با لغات هم‌ریشه در زبان‌های دیگر، باید از پیش مشخص کرد چه پهنه و دیدرسی را از لحاظ جستجو و ارائهٔ هم‌زادهای واژه در زبان‌های خویشاوند در مدّ نظر داریم. آیا باید الفاظ هم‌ریشهٔ هریک از لغات فارسی را فقط در محدودهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی قدیم و جدید به دست داد یا باید معادل‌های لغت را در گسترهٔ پهناور دیگر زبان‌های هندواروپایی نیز پیدا کرد. به طور مثال، واژهٔ **چهر** را بر می‌گزینیم که در فارسی به دو معنی «رخسار» و «نژاد» به کار رفته است (قس منوچهر و غیره و در ترکیب به صورت چیر و ژیر. اسم خاص **هجیر / خجیر / هژیر** می‌تواند هم «خوبروی» معنی بدهد و هم «خوب‌نژاد»). در ریشه‌شناسی این لغت باید موارد زیر را ذکر کرد: پهلوی: **čihr** «چهره، گوهر»، **čihrtk** (صفت) «گوهرین»، **čihrē nītan** (مصدر) «به منصّه ظهور رساندن» (همانند فعل **صَوَّرَ** در زبان عربی)، **čihrē nītār** «واهبُ الصُّور»^(۴۰)؛ فارسی میانهٔ ترفانی: **čihrā wand** «زیبا»؛ پارسی: **čihr**^(۴۱) «گوهر و سرشت»؛ ختنی: **čira** «آشکار»؛ پشتو: **čera** «نگاره، عکس»؛ آسی: **čirt**^(۴۲) «پیکره» (سنگ روی قبر)؛ فارسی باستان: **čiča**، در ترکیب: **ariya-čiča** «ایرانی نژاد»^(۴۱)؛ مادّی: ***čīθra** که در تحریر یونانی و اکدی اسم خاص **čiča-taxma** «تہم چهر» به صورت **Τριταντάχμης** و **ši-it-ra-an-tah-ma** باقی مانده است و اوستایی: **čīθra** که هم به صورت اسم به کار رفته به معنی «چهر، نژاد» و هم به صورت صفت به معنی «آشکار، پدیدار». تا این جا در حیطة زبان‌های ایرانی می‌گشتم. از این فراتر، اگر در پی پژوهش تطبیقی باشیم، باید الفاظ هم‌ریشهٔ **چهر** را در دیگر زبان‌های هندو اروپایی پیدا کنیم: سنسکریت: **citṛā-** «درخشان، آشکار» (و مشتقاتش، نظیر **caitra-** «نام یکی از ماه‌های موسم بهار»، **citrya** «روشن، درخشان» و غیره)؛ آلمانی: **heiter** «شفاف»، مأخوذ از ژرمنی کهن ***xaidra-** معادل **čīθra**؛ گوتی: **haidu** «آشکارگی» و غیره. همگی این الفاظ از ریشهٔ هندو اروپایی ***kejt-** «روشن شدن»^(۴۳) مشتق‌اند. به اضافهٔ بازمانده‌های دیگر این ریشه در زبان‌های

(۸۱) مترادف این واژه در زبان فارسی اسم خاص چهرآزاد (قس چهرزاد، معرّب: شهرزاد) است. جزو دوم این ترکیب یعنی آزاد جانشین مناسبی است برای **ariya-** یعنی «ایرانی» که معنی اصلی آن «آزاده» است. قس صفت نسبی **Čihrazātān** در فارسی میانه.

لاتینی و اسلاوی و غیره که، اگر برشماریم، سخن به درازا می‌کشد. در اینجا باید یادآوری کنم که برخلاف تصوّر بعضی‌ها که واژه فارسی چراغ (گونه دیگر آن: چراغ؛ آذری قدیم: چراغینه «کرم شب‌تاب»؛ فارسی میانه ترفانی: čirāh؛ پارتی: čirāγ؛ سکایی: carau و غیره) را لغت دخیل سریانی انگاشته‌اند، این واژه اصل ایرانی دارد و می‌توان آن را از همین ریشه هندو اروپایی *keǵ- «روشن بودن» مشتق گرفت یا از ریشه هندو اروپایی *kāj- «گرم شدن»، آن‌چنان که پروفیسور بیلی پیش‌نهاد کرده است (۴۴).

۳) تعیین جهت تحقیق، بدین معنی که در جستجو برای یافتن وجه اشتقاق واژه‌ها می‌توان حرکت بازگونه کرد و از اکنون آغازید و به سوی گذشته بازگشت تا به قدیم‌ترین گونه لغت در دوران باستانی رسید، که شیوه معمول است، یا بالعکس، جهت حرکت از گذشته به اکنون را انتخاب کرد، که چندان معمول نیست. در صورت اختیار شق اول، می‌توان گفت که مثلاً تطوّر تاریخی واژه فارسی بیوگ بدین شرح بوده است: بیوگ به معنی عروس است:

بس عزیز و بس گرامی شاد باش اندرین خانه به سان نوبیوگ

گونه مخففش، بیو، در ترکیب بیوپیرا «مشاطه» و گونه قدیم‌ترش ویوگ است:

درو خرّم ویوگان و خسوران عروسان دختران داماد پوران
(ویس ورامین)

گونه‌های لهجه‌ای آن بسیار زیاد است که از ذکرش فقط نظر می‌کنم و فقط به بازمانده آن در گویش به‌دینان اشاره می‌کنم که godu است در ترکیب hamgodu «جاری» و، به نظر من، به احتمال زیاد کلمه «هوو» از این لفظ مشتق است: *havadu «هم‌عروس». بیوگ فارسی از vayōg پهلوی و این کلمه از ایرانی باستان *vaduka به جای مانده است که در اوستا به صورت vadū- به معنی «زن، همسر» به کار رفته است (قس اوستایی: vadrya «بالغ، درخور عروس شدن») که از ریشه vad- «راهنمایی کردن، بردن عروس» مأخوذ است. اما اگر شق دوم را اختیار کنیم، یعنی جهت تحقیق را از گذشته به حال برگزینیم، باید از ریشه هندو اروپایی *vedh- به معنی «هدایت کردن، بردن عروس به خانه شوهر، ازدواج کردن» شروع کنیم و مشتقاتش را در

زبان‌های گوناگون بیابیم: سنسکریت: vadhū- «عروس، زن جوان»؛ یونانی: ἑδνον «هدیهٔ عروس»؛ آلمانی کهن: Widomo «جهاز عروس»؛ انگلیسی کهن: weotuma «شیربها» و غیره (قس انگلیسی: wedding, wed) تا برسیم به زبان‌های ایرانی، از جمله، سغدی: waḏ, waḏu «زن، همسر»؛ پشتو: wal-war «شیربها»؛ خوارزمی: wd «زن، زوجه» و غیره (۴۵) و نهایتاً به فارسی و گویش‌های ایرانی نو.^{۸۲}

شیوۀ اول، چنان‌که توضیح دادیم، روش معمول در نگارش فرهنگ‌های ریشه‌شناختی است؛ ولی شیوۀ دوم، یعنی حرکت از گذشته به سوی حال-که در بعضی از قاموس‌های اشتقاقی مانند فرهنگ ریشه‌شناختی واژگان هندواروپایی از والده-پوکورنی، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان‌های لاتینی تألیف فانیچک (۴۶) و غیره رعایت شده-به نوبۀ خود، مزیت‌هایی دارد؛ از جمله این که مشتقات یک ریشه را، به صورت خوشه‌های معنایی، یک‌جا در اختیار ما می‌گذارد که، با بررسی آنها در هر گروه لغوی هم‌ریشه، به یک بنیاد فکری دیرین، که در نهفتۀ واژه‌ها جایگزین است، پی می‌بریم. برای توضیح بیشتر این شیوه، به طور مثال، ریشهٔ ایرانی باستان man- «اندیشیدن» (هندو اروپایی *men- در همان معنی) را در نظر می‌گیریم. برخی از مشتقات این ریشه در زبان اوستایی عبارت است از ریشهٔ mand- «به خاطر سپردن»، mazdā(h)- «نام ایزد برین در آیین زردشتی»، masti- «دانش»، manah- «اندیشه»، و ترکیب‌های vohu-manah- «بهمن، اندیشهٔ نیک، نام یکی از امشاسپندان» در مقابل aka-manah- «دیو بداندیش»، armati- «اندیشهٔ سزاوار» در ترکیب نام امشاسپند سپندارمذ، mainyu- «مینو، روح، جایگاه اندیشه» در اسامی سپندمینو و اهریمن، mati- در اصطلاح humati- «پندار نیک» و غیره. هرگاه به این مجموعهٔ لغوی در اوستا و واژه‌های مشتق از ریشهٔ مورد بحث را در فارسی باستان و زبان‌های ایرانی

۸۲ باید یادآوری کرد که واژهٔ بیوگ (قس بیوگانی) در فارسی از لحاظ معنی دچار دگرگونی شده؛ بدین ترتیب که معنی اصلی آن «زن عروسی کرده، همسر» بوده است. در میان اصطلاحات خویشاوندی، لغت دیگری برای نامیدن عروس در فارسی معمول بوده و آن عبارت است از سنه sunuh (قس سنهار، سنار) که متروک شده ولی در زبان‌ها و گویش‌های دیگر ایرانی به جای مانده است، از جمله، پشتو: nžōr؛ سغدی: šwnšh؛ در لهجه‌های پامیری: wuznel و غیره. سنه از نام‌های قدیم خویشاوندی در زبان‌های هندو اروپایی است. سنسکریت: snuṣā-؛ ارمنی: nu؛ لاتینی: nurus؛ یونانی: νύος ←

W. Eilers, *Westiranische Mundarten*, I, Wiesbaden 1976, pp. 242f; O. SZEMÉRNÉYI, *Acta Iranica*, vol. VII, 1977, p. 68f.

میان‌ه و ایرانی نو و از جمله فارسی بیفزاییم، شمار زیادی از لغات هم‌خانواده در دست خواهیم داشت و، با بررسی آنها، به این نتیجه خواهیم رسید که مسئله اندیشه و اندیشیدن، در حیطه باورهای دینی و کلاً در ساحت جهان‌بینی ایرانی در گذشته، اهمیت به‌سزایی داشته است. هم‌چنین است مثلاً مجموعه لغات ایرانی مشتق از ریشه bag- «بخش کردن» (قس بغ، بخش، بخت، باغ، انباغ، هنباز و غیره در فارسی) و جز آن.

۴) گزینش کارمایه مشخص، بدین معنی که در نگارش هر نوع واژه‌نامه و از جمله واژه‌نامه‌های ریشه‌شناختی باید میزان و کمیت و کیفیت کارمایه اصلی (به اصطلاح فرنگی، پیکره corpus) برگزیده برای تحقیق از پیش مشخص شود. در مورد فرهنگ اشتقاقی زبان فارسی، می‌توان کل پیکره لغوی این زبان را کارمایه قرار داد یا بخش خاصی از آن را. در حالت اول، باید روش استقصا را در پیش گرفت و بیشترین کوشش را به کار برد تا، در حد امکان، همه عناصر زبان فارسی از زمان تکوین آن تا امروز را گردآوری و ریشه‌یابی کرد. در آن صورت، علاوه بر لغات ضبط شده در فرهنگ‌ها، مواد زبان محاوره کنونی و الفاظ عامیانه را نیز باید در فرهنگ گنجانید که کاری است سخت دشوار. در صورت دوم، می‌توان فقط به جستجوی اشتقاق مثلاً واژه‌های به‌کار رفته در شاهنامه یا لغات نوشتاری زبان فارسی پرداخت. آنچه، در این میان، مشکل جداگانه‌ای پدید می‌آورد، عبارت است از لغات دخیل که دو سویه مسئله‌دار است. بدین معنی که طرز رفتار خود را باید، از یک سو، با انبوه لغات برگرفته از زبان‌های دیگر مشخص کنیم و از سوی دیگر، با مجموعه وام‌واژه‌های فارسی در زبان‌های دیگر.

زبان فارسی، مانند هر زبان زنده و پویای دیگر، طی قرن‌ها، شمار زیادی از الفاظ بیگانه را از زبان‌های یونانی، آرامی، سریانی، عربی، هندی، ترکی و مغولی و، در روزگار ما، از زبان‌های فرنگی به وام گرفته است. لغات دخیل در فارسی دو گروه‌اند: گروه اول اصطلاحات ویژه در زمینه علوم و فنون مانند طب و نجوم و صیدنه و منطق و حکمت و فقه و قضا و غیره. خوش‌بختانه شمار زیادی از این گونه اصطلاحات جزو لغات منسوخ‌اند و شاید بتوان از آنها با عنوان لغات حاشیه‌ای یاد کرد که، از یک دیدگاه، جزو

لاینفک واژگان فارسی محسوب نمی‌شوند، مانند مثلاً **انقباض** و **انخفاض**^{۸۳} و بسیاری از لغات ویژه نجوم، و یا مانند **قسطوریون** و **فرانیطوس** و **قراطارغوبین**^{۸۴} و شمار زیادی از لغات ویژه طب قدیم و جانور شناسی و گیاه شناسی، و بسیاری از لغات مغولی و ترکی رایج در دوره ایلخانان در ایران مثل **سیورغالی** «اقطاع»، **قنیش‌میشی** «چاشنی‌گیر»، **شوکورچی** «چتردار سلطنتی»^{۸۵} و بسیاری از لغات دخیل دیگر از این لون. از همین نمط است پاره‌ای از لغات عربی شاذ و مهجور و باردی که در گذشته برخی از نویسندگان و شعرای متکلف ما عمداً از باب فضل‌فروشی به کار برده‌اند مانند **قواضب** (جمع **قاضب**) «بُرّان»، **ظرابی** (جمع **ظربان**) «نام جانوری کلان‌تر از توله‌سگ»، **ظماء** «تشنه شدن» و چندین و چندین صد لفظ از این قبیل. برای توضیح وجه اشتقاق و معنی اولیه این دسته از اصطلاحات و لغات شاذ، اگر کسی ذوق و علاقه و سوادش را داشته باشد، باید لغت‌نامه‌های جداگانه‌ای تدوین کند. اما، در جنب این گروه، علاوه بر لغات رایج و مأنوس عربی که به زبان فارسی وارد شده‌اند یا از زبان‌های دیگر به وام گرفته شده‌اند^{۸۶}، گروه دیگری از واژه‌های ویژه در زمینه‌های فلسفه و منطق و فقه و حقوق وجود دارد که هنوز هم در حیطه‌های فرهنگی و در زبان اداری و دیوانی ایران کاربرد دارند و بسیاری از فرهیختگان و گاه مردم عادی نیز با آنها سر و کار دارند. به نظر من، این گونه واژه‌ها و اصطلاحات، جزئی از واژگان فارسی محسوب می‌شوند و باید در فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی بیابند و، علاوه بر ذکر صورت اولیه و معنی اصلی آنها در زبان عربی، باید توضیح داده شود که چرا و چگونه مثلاً واژه **حوری** در فارسی برساخته شده و یا چگونه لغت **خُمار**، که در عربی اسم و به معنی صداع و ملالی است که بعد از رفتن نشئه شراب و

۸۳) هر دو از اصطلاحات نجومی، اولی به معنی سقوط سریع ستاره و دومی به معنی زاویه بین امتداد افق نظری و امتداد شعاع چشم در صورتی که از سطح زمین بالا رویم.

۸۴) هر سه از اصطلاحات یونانی دخیل در عربی و فارسی: اولی معرب یونانی *καστόριον* «جُند بیدستر»؛ دومی معرب یونانی *φρενίτος* «ورم جرم دماغ»؛ و سومی معرب یونانی *κράταιγονον* «نام گیاهی ناشناخته».

۸۵) در این جا بی‌مناسبت نیست که به یک نکته اشاره کنم و آن این که دورفرد در صفحات ۴۶۴-۴۶۶ جلد اول از کتاب خود به نام عناصر ترکی و مغولی در زبان فارسی، لغت کریاس را جزو لغات دخیل مغولی آورده است بی‌آن‌که به کاربرد این واژه در شاهنامه، در داستان رستم و اسفندیار، اشاره کند. در برخی موارد، مشاهده می‌شود که این محقق با اصرار کوشش کرده است که بعضی از واژه‌های فارسی دخیل در ترکی را از اصل ترکی قلمداد کند.

۸۶) مانند الماس، دفتر، دیهیم، نرگس، تنور، شنبه، مسیح، انگلیون، لگن، فتیله، کیوان، نیشان، بت، نیلوفر، ماچین، رای، برهمن، جُنگ، تیم، درشکه، چتور و صدها لغت دیگر.

غیره حاصل می‌شود، در زبان فارسی، ضمن حفظ معنی اصلی، به صورت صفت نیز به کار رفته و معنی دیگری پیدا کرده است (چشم خمار و غیره)؛ یا چرا، در فارسی، فضول به جای فضولی، حاجی به جای حاج، سلامتی در کنار سلامت رواج یافته است؛ هم‌چنین صدها واژه بیگانه دیگر که در زبان فارسی از لحاظ آوایی و معنایی دچار دگرگونی شده‌اند. شاید، در وهله اول، چنان بنماید که بررسی ریشه‌شناختی لغات دخیل در قاموس اشتقاقی زبان فارسی چه ضرورتی دارد و کافی است که تنها به اصل لغت و معنی آن در زبان بیگانه اشاره شود؛ ولی باید یادآوری کرد که، در بسیاری موارد، مسئله بدین سادگی نیست و ضروری است که درباره ریشه و معنی اصلی لغت دخیل و تغییرات آن در زبان فارسی بحث شود. به عنوان مثال، واژه هیکل را در نظر می‌گیریم که در زبان فارسی کنونی به معنی «کالبد» و «پیکر» به کار می‌رود. در وجه اشتقاق این واژه باید یادآوری کرد که چگونه لغت بین النهرینی ekallu به معنی «خانه» و «کاخ» بعداً در زبان سریانی و شاید پهلوی معنای «بتخانه» و «معبد» به خود گرفته^{۸۷} و در عربی به معنی «هر چیز درشت و سطر» «گیاه دراز بالیده» و «خانه ترسایان» به کار رفته و در زبان فارسی به معنای «پیکر» و «اندام». یا چگونه جزو اول دو واژه کاملاً ایرانی و فارسی شده دیوان و دبیر، لغت دخیل ایلامی tippi (گونه قدیم تر آن tupperi مأخوذ از سومری dub-) به معنی «کتیبه و نوشته» است که در دوران هخامنشی به صورت dipī- وارد زبان فارسی باستان شده است. (دبیر بازمانده فارسی میانه dipīr و فارسی باستان dipī-bara* است و دیوان بازمانده *dipī-pāna). گونه دیگری از این واژه، یعنی dipī، که در زبان فارسی به جای مانده نبی / نبی است در معنی «مصحف». (قس گونه‌های فارسی میانه ترفانی nibēg «کتاب»، nibēgān-nigār «مصور کتاب» و سغدی npyk «نوشته»^{*}. و یا چگونه است که واژه دخیل یونانی *ύάκινθος* به دو صورت یا کند و یا قوت به زبان فارسی رسیده است و غیره. نکته درخور توجه این است که برخی از لغات دخیل، در اصل، واژه‌های ایرانی و

۸۷ درباره گونه‌های فارسی میانه ترفانی و سغدی ←

W.B. HENNING, *Ein manichäisches Bet-und Beichtbuch*, SPAW, 1934, p. 53

* درباره گونه‌های هندی این واژه که از ایرانی به وام گرفته شده ←

W. EILERS, *Indo-iranian Journal*, 5, 1962, pp.216, 223; W. BRANDENSTEIN - M. MAYRHOFFER, *Hanndbuch der Altperischen*, Wiesbaden 1964, p.116.

فارسی‌اند که وارد السنه دیگر شده و رنگ بیگانه گرفته و سپس به زبان فارسی بازگشته‌اند. از این قبیل است مثلاً لغات قفیز، جوزهر، فردوس، مجوس، ستی، قُرطه، مروارید، ساتراپ، پیاله، بیگ، خاتون و غیره.

در برابر این گونه لغات دخیل، گروه دیگری از واژه‌ها، که باید در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی به توضیح معنی و بررسی اشتقاق آنها پرداخت، شامل بسیاری از لغات فارسی است که در ادوار مختلف وارد زبان‌های بیگانه شده‌اند. دامنه نفوذ، انتشار و گسترش لغات دخیل ایرانی و فارسی از چنان وسعتی برخوردار است که واقعاً شگفت‌آور می‌نماید. از برمه و مالزی و چین در شرق گرفته تا مجارستان و فنلاند و بریتانیا در غرب، از دشت‌های جنوبی روسیه و اقصی نقاط آسیای مرکزی و قفقاز در شمال گرفته تا خلیج بنگال هند و اندونزی در جنوب، هر جا که می‌رویم با واژه‌های برگرفته و دخیل فارسی برخورد می‌کنیم. شمار زیادی از لغت ایرانی و فارسی طی قرون و ادوار، در زبان‌های آرامی، سریانی، عربی، ارمنی، گرجی، ترکی، هندی و چینی و، به طور غیرمستقیم، در برخی از زبان‌های اروپایی راه یافته‌اند. شمار لغات ایرانی در زبان ارمنی به اندازه‌ای است که، تا اواسط قرن نوزدهم، محققان زبان‌های هندو اروپایی این زبان را در شمار زبان‌های ایرانی فرض می‌کردند. مطابق آماری که برخی از لغت‌نویسان شبه‌قاره هند تهیه کرده‌اند، بیش از هفده هزار کلمه فارسی و عربی (عربی‌ها هم از طریق زبان فارسی) وارد زبان اردو شده و تقریباً به همان تعداد در زبان هندی. البته این سوی لغات دخیلی است که در زمان‌های پیشین به زبان‌های سنسکریت و پراکریت و غیره راه یافته‌اند. در غزلیات سروده شده به زبان اردو، در اغلب موارد، جز برخی از حروف و افعال، بقیه الفاظ همه فارسی است. زبان ادبی ترکی، از اویغوری و جغتایی و ازبکی گرفته تا ترکی عثمانی و لهجه اَرانی، آن‌چنان انباشته از واژه‌ها و ترکیبات و تعبیرات فارسی است که خواندن و فهمیدن بسیاری از اشعار سخن‌سرایان ترکی‌زبان، بدون آگاهی از زبان فارسی، دشوار و تقریباً محال است.

شمار واژه‌های فارسی در زبان عربی از دوران جاهلیت تا سده‌های نخستین هجری، چه آنهایی که از طریق زبان‌های آرامی و سریانی به وام گرفته شده‌اند و چه آنهایی که بی‌واسطه وارد عربی شده‌اند، بسیار زیاد است. با آن‌که لغت‌پژوهانی چون جوالیقی، خفاجی، ابن دُرَید، حمزه اصفهانی، سیوطی و غیره در گذشته و برخی از پژوهندگان

ایرانی، تازی و فرنگی در زمان ما نظیر احمد تیمورپاشای مصری، ادّی شیر، صدیقی، امام شوشتری و استاد محمد محمدی و آذرتاش آذرنوش و در اروپا کسانی چون نلندکه، آیلرز و ویدنگرن و غیره درباره معرّبات از دیدگاه‌های گوناگون تحقیق کرده‌اند، لیکن باید گفت که متأسفانه هنوز استقصای کامل و بررسی جامع در این زمینه، که از جهات متعدد بسیار مهم است، انجام نگرفته است. علاوه بر زبان‌هایی که یاد کردیم، السنه دیگری که قلمرو آنها بسیار دورتر از مرزهای کنونی ایران است، بلاواسطه و یا به میانجیگری زبان‌های دیگر واژه‌های زیادی را از ایران برگرفته‌اند. از اوایل دوره اسلامی تا عصر ایلخانان، اسامی صدها نبات و جانور و جامه و رزم‌افزار و غیره و نیز برخی از اصطلاحات دیوانی و دینی از زبان فارسی وارد زبان چینی شده است که بخشی از آنها را برتولد لوفر در کتاب خود به نام پژوهش‌های چینی و ایرانی و پاره‌ای دیگر را بعضی از محققان معاصر چینی، مانند هوآنگ شی-جیان^{۸۸} و فینگ جین یوآنگ^{۸۹} و دیگران بررسی کرده‌اند^(۴۷). علاوه بر لغات فارسی، شمار زیادی از واژه‌ها و اسامی جغرافیایی از زبان‌های ایرانی دیگر به‌ویژه سغدی و ختنی، نیز در زمان‌های قدیم‌تر، به زبان چینی راه یافته‌اند که به طور جداگانه باید بررسی شوند^(۴۸). شاید برای کسانی شگفت بنماید اگر بگوییم که شماری از واژه‌های ایرانی و فارسی در مرکز و شمال اروپا به زبان‌ها و گویش‌های فینو-اوگری، به‌ویژه زبان مجاری و فنلاندی، راه یافته‌اند مانند هزار = مجاری *ezēr*، شهر = مجاری *šacr*، گراز / براز = فنلاندی *orāz*، میش = *mēž*، آماج = *amež* و خیش، یوغ، چکش و غیره^(۴۹).

این گونه واژه‌های فارسی، که در چهار سوی گیتی پراکنده‌اند، پیک‌های گمنام ولی گویای تمدن، زبان و فرهنگ ایران‌اند و باید هر جا که هستند و به هر وسیله‌ای که باشد آنها را با درایت و دقت گردآوری کرد و درباره معنی و ریشه آنها به بررسی پرداخت. از جمله فوایدی که از بررسی ریشه و اشتقاق لغات دخیل به دست می‌آید این است که، ضمن تحقیق در این زمینه، در می‌یابیم که برخی از کلمات فارسی وجود داشته که در لغت‌نامه‌های موجود ضبط نشده‌اند و یا معنی آنها درست و روشن نیست و یا اصلاً استعمال آنها در فارسی متروک شده است، ولی بازمانده‌های آنها در میان لغات دخیل

فارسی در زبان‌های دیگر یافت می‌شود. در این جا، به دلیل تنگی مجال، به ذکر دوسه نمونه اکتفا می‌کنیم:

در بحار الانوار (ج ۸۶ چاپ لبنان، ص ۱۸) حدیثی از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده درباره چهار گروهی که چه در سفر و چه در حضر باید نماز تمام بخوانند که عبارت‌اند از: المکاری «ساربان»، الکرّی «کرایه دهنده شتران بارکش»، الرّاعی «شبان» و الاشتقان، و بعد آمده است که شیخ صدوق در خصال می‌گوید: الاشتقان: البرید^(۵). این واژه تا آن جا که من می‌دانم در قاموس‌ها و در جزو معرّبات ضبط نشده ولی ساخت کلمه نشان می‌دهد که واژه باید فارسی باشد و چنین نیز هست. گونه فارسی میانه آن āstak «پیک» است (āstakīh = پیغام‌گزاری) و صورت اوستایی آن āsta- «پیک، فرستاده».

مثال دیگر: در فرهنگ‌های فارسی، از جمله برهان قاطع، واژه دستاران آمده به معنی «اجرت و مزدی که پیش از کار کردن به مزدور دهند» و نیز به معنی «شاگردانه و مزدگانی». هُرن و هویشمان و دیگران متعّرض وجه اشتقاق واژه نشده‌اند. در اقرب الموارد، ذیل مدخل دستر لغت دستاران آمده و، در معنی آن، از تاج العروس نقل شده است: «الدارش و البرکة کِلاهُما الدّستاران و یقال بُرکة الطّحان». از این جا معلوم می‌شود که معنی اصلی دستاران «مزد و اجرت آسیابان» بوده است. بر اثر اطلاع از معنی این لغت دخیل، وجه اشتقاق واژه روشن می‌شود: بدین ترتیب که گونه دیگر واژه فارسی آس به معنی «آسیا»، آر است که در برخی از گویش‌های ایرانی و در ترکیب دستار به معنی «آسیای دستی» برجای مانده است. دو کلمه آس و آراز واژه ایرانی باستان *artri «آسیا» (از ریشه ar- «کوبیدن، آرد کردن») مشتق‌اند. آس از گونه فارسی باستان *arçi- با حذف r و کشیدگی مصوّت پیش از آن و آراز گونه اوستایی واژه یعنی *arθri- (هم‌ریشه این لغات، واژه فارسی آرد است از ایرانی باستان: *arta-، اوستایی: aša- به معنی «آرد»؛ واژه‌های آسیا و آس در ترکیبات دستاس، خراس و غیره با واژه‌های آسمان و آس به معنی «سنگ» ربطی ندارند بلکه همه از ریشه هندو اروپایی *ei- «خرد کردن، آسیا کردن» مشتق‌اند). بدین ترتیب، جزو اول ترکیب دستاران همان دستار است به معنی «آسیای دستی» و جزو دوم پسوند -آن (مخفّف پسوند -آنه)، که در کلماتی مثل شاگردانه و کارانه و غیره مشاهده می‌کنیم و بدین سان، با مراجعه به کلمات معرّب، وجه اشتقاق و معنی اصلی یکی از لغات فارسی معلوم می‌شود.

هم‌چنین، در انتخاب کارمایه برای تدوین فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی، باید از پیش مشخص کنیم که آیا متعریض اسامی خاص و نام‌های جغرافیایی خواهیم شد یا نه. هم‌چنان که می‌دانیم، این گونه نام‌ها، که از آسیای میانه تا جنوب هند و از مرزهای شرقی افغانستان گرفته تا بغداد و آسیای صغیر پراکنده‌اند، بخش کلانی از گنج‌واژه زبان فارسی را تشکیل می‌دهند که گاه، با گذشت زمان و تأثیر زبان‌ها و گویش‌های غیر ایرانی، تشخیص اصل ایرانی آنها مشکل شده است. در میان این اسامی، چه به صورت بسیط چه به صورت دو جزء اسامی مرکب، با واژه‌هایی برخورد می‌کنیم که از لحاظ ریشه‌شناسی از اهمیت فراوانی برخوردارند. با تحقیق در این زمینه، در می‌یابیم که مثلاً در کنار واژه فارسی گنج، گونه‌های دیگر این واژه به صورت گنجه و غزنه (قس گونه فارسی باستان این واژه دخیل در آرامی: ganza = gnz) نیز در میان نام‌های باقی مانده است؛ و یا اسم خاص موبد، که در منظومه ویس و رامین پادشاه ایالات شرقی ایران با پایتختش در مرو معرفی شده، در اصل مروبد > Margu-pati* بوده^{۹۰} یعنی «صاحب مرو» و یا اسم دژی که اسفندیار را به دستور پدرش در آن جا زندانی کرده بودند در شاهنامه گنبدان آمده که به احتمال زیاد، هم‌چنان که فون اشتاکلبرگ حدس زده، در اصل کنبدان بوده است که بازمانده کنبندان «بند و زندان کنیزان» می‌تواند باشد و جزو اول این ترکیب گونه کوتاه شده کنی (اوستایی: kaini-) «کنیز و دختر» تواند بود^{۹۱}؛ یا مثلاً نام شهر اهواز صیغه جمع مکسر عربی شده اسم هوز یا خوز فارسی است که در خوزستان و هویزه به جای مانده است و خود گونه‌های فارسی این واژه، باقی مانده اسم قوم ایلامی است که در کتیبه‌های هخامنشی نام ایالت آنها به صورت hūvja- یا hūja- آمده است و به احتمال زیاد، نام شهر شوش نیز باقی مانده گونه دیگری از همین نام است. بعد از گذشت صد سال از تاریخ انتشار نام‌نامه ایرانی یوستی، از چند سال پیش، در سایه همت استاد فرزانه اطریشی مانفرد مایرهورفر و شاگردانش، تحقیقات اساسی درباره اسامی خاص

90) W. Minorsky, Vīs u Rāmin, in *Iranica*, 1964, p. 185.

۹۱) درخور توجه است که بنداری، در ترجمه عربی شاهنامه، این دژ را حصن النساء توصیف کرده و در تاریخ طبری (چاپ لیدن، ج ۱، ص ۶۷۷) آمده: الحصن الّذی فیہ حبس النساء. برای اطلاع بیشتر ←
R. von Stackelberg, "Persica", in *ZDMG*, 54, 1959, p. 103f; J. Markwart, *Wehrot und Arang*, ed. by H.H. Schaefer, Leiden 1936, p. 156f; D. Monschizadeh, *Topographisch- historische Studien zum iranischen Nationalepos*, Wiesbaden 1975, p. 212.

ایرانی، از دوره ایران باستان گرفته تا زمان سرایش شاهنامه، شروع شده و، در چند سال گذشته، مجلداتی حاوی نام‌های اوستایی، فارسی باستان، نام‌های ایرانی در آثار مؤلفان یونانی، نام‌های ایرانی در سکه‌های شاهان آسیای صغیر و نام‌های ایرانی در کتیبه‌های پارتی و فارسی میانه و غیره منتشر شده است و، از سوی دیگر، استاد فقید ویلهلم آیلرز نیز، در سال‌های آخر عمرش، رساله‌های پرارزش درباره اسامی جای‌ها و رودها و کوه‌های ایران و هم‌چنین گرشویج، مایر هوفر و استاد فقید والتر هینتز کتاب‌هایی درباره اسامی ایرانی بازمانده در لوحه‌های ایلامی منتشر کرده‌اند. در اینجا حیف است که از کوشش‌های آقای هاشم رضی که نام‌های اوستایی را گردآوری کرده و آقای دکتر رستگار فسایی که فرهنگ نام‌های شاهنامه را منتشر کرده است ذکر خیری نشود.

۵) تحدید آگاهی‌های جنبی و اطلاعات غیر لغوی که برای توضیح ریشه و توجیه معانی واژه‌ها ارائه می‌شود. در هر فرهنگ اشتقاقی، علاوه بر توضیحات ریشه‌شناختی، در بسیاری موارد، برای روشن ساختن چگونگی تطور معنی یا معانی لغات، به ناچار باید مبلغی اطلاعات جنبی ارائه کرد که جنبه لغوی ندارند بلکه به ساختار کلی جامعه و تاریخ و فرهنگ و آیین گویندگان زبان مورد نظر، چه در حال و چه در گذشته، مربوط می‌شوند و ما را، از طریق بررسی‌های ریشه‌شناختی، در شناخت بهتر معتقدات و سنت‌ها، پنداشت‌های اساطیری و باورهای دینی و غیره که در معانی لغات نهفته‌اند و از دیرباز تا امروز توانسته‌اند حد اقل در واژگان زبان دوام بیاورند، یاری می‌کنند. برای روشن شدن مطلب، مثال‌هایی می‌آورم: در زبان فارسی علاوه بر جنّت، فردوس، رضوان، گرزمان و علیون، دو واژه دیگر نیز برای نامیدن جنّت به کار می‌رود که عبارت‌اند از بهشت و مینو. ریشه هردو واژه کاملاً روشن است. بهشت، صفت عالی است به معنی «بهترین». گونه‌های قدیم‌تر آن vahišt در فارسی میانه و vahišta در اوستایی است. در اوستا، این صفت چند بار با موصوف ahav-، arhāv- «هستی، زندگی» به کار رفته (قس سغدی: wštm'γw, 'wštm'x بازمانده *vahištəm-ahum؛ قس فارسی میانه: dušaxw، فارسی: دوزخ). بعدها، به تدریج، با حذف موصوف، صفت جانشین آن شده است و این‌چنین است که، هم در فارسی میانه و هم در فارسی، واژه مورد بحث معنی «جنّت» به خود گرفته است. علاوه بر آنچه گفته شد، کاربرد صفت vahišta- با موصوفی

دیگر یعنی مینو (mainyu-) نیز باعث شده است که این واژه هم معنی «فردوس» پیدا کند. مینو، در فارسی، بازمانده واژه فارسی میانه *mēnōg/mēnōi* است که از ریشه *man-* «اندیشیدن» مشتق است و در اوستا به صورت *mainyu-* «اندیشه، روح» به کار رفته است. در مواردی، *mainyu-* مترادف واژه اوستایی *manah-* به معنی «اندیشه، پندار» است. در بخش گاهان اوستا، که سروده‌های خود زردشت است، آمده است که پاداش مرد پارسا در جهان دیگر بهترین اندیشه خواهد بود. چنان که در بند چهارم از یسنای ۳۰ می‌خوانیم: «آنگاه که آن دو گوهر نخستین (سپندمینو و اهریمن) به هم رسیدند، زندگی و مرگ را بنیاد نهادند و این نیز که، در فرجام، بدترین هستی (دوزخ) از آن پیروان دروغ خواهد شد و بهترین اندیشه (*vahištəm manō*) از آن پیروان راستی». به یاری این آگاهی جنبی، درمی‌یابیم که ایرانیان، در روزگار باستان، بر اساس اعتقاد خود به دوزخ و بهشت معنوی، دو لفظ بهشت و مینو را در معنی «فردوس» به کار می‌برده‌اند که تا امروز کاربرد لغات مزبور در همان معنی در زبان فارسی به جا مانده است. بدیهی است که در فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی، بدون یادآوری این نکات، صرف گفتن این که ریشه بهشت، واژه اوستایی *vahišta-* و از آن مینو واژه اوستایی *mainyu-* است، در توضیح اشتقاقی دو واژه مورد بحث، ناقص و نارسا خواهد بود. به عنوان مثالی دیگر واژه انگیزش را در نظر می‌گیریم. این واژه در زبان فارسی، علاوه بر معنی رایج آن «تحریک و تحریض»، در معنی رستاخیز و حشر نیز به کار رفته؛ چنان که اسدی گوید:

بدانی که انگیزش است و شمار همیدون به پول چنیود گذار
(این معنی انگیزش را اغلب لغت‌نامه‌های فارسی، از جمله برهان قاطع و فرهنگ معین، یاد نکرده‌اند.)

صورت قدیم‌تر این واژه در زبان فارسی میانه *hangēzišn* از مصدر *hangēzēnītan* است به معنی «برانگیختن (مردگان)» که احتمالاً از پیشوند *ham* و اسم مصدر *gēzišn* از ریشه ایرانی باستان **vaig-* به معنی «به حرکت درآوردن، شوراندن» مشتق است (قس بلوچی: *gējag*، آسی: *veγun* به همان معنی) (۵۱). در زبان فارسی، مشتقات مصدر *انگیختن* (با پیشوند بر)، «به حرکت درآوردن، به جنبش درآوردن، بلند کردن و اغوا و تحریک» معنی می‌دهند. از این رو، برای توجیه معنی اصطلاحی انگیزش، یعنی «حشر و قیامت»، لازم است توضیح دهیم که به جهت اعتقاد ایرانیان در دوره پیش از اسلام به روز

شمار و برانگیخته شدنِ مردگان، واژهٔ مورد بحث چنین معنایی را پیدا کرده است. گواه این مدعا خودِ واژهٔ کهنِ رستاخیز است مرکب از: rista «مُرده»، از اوستایی: irista- صفت مفعولی از ریشهٔ račθ- «مُردن» و -āxaēza، پهلوی: āxēz بُنِ مضارع از āxistan «برخاستن»، بر روی هم «برخیزشِ مردگان». هم‌چنین است بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحات دیگر فارسی که دادن ریشهٔ آنها از لحاظ صرفاً لغوی و معنایی کافی نیست بلکه برای توضیح معانی خاصِ جای گرفته در نهفتِ آنها از اطلاعات جنبی و فرازبانی کمک باید گرفت مانند واژه‌های فَرّه، فروهر، پری، اردیبهشت، دخمه، ستودان، برزخ و غیره و یا ترکیباتی چون درفش کاویانی، هفتاد و دو شاخ، آلِ طه، یارِ غار و غیره. از سوی دیگر، در بسیاری از موارد، آگاهی‌های ویژه‌ای که در ریشه‌پژوهی به دست می‌آید ما را در درک مفاهیم فرهنگی و دینی و اساطیری و غیره کمک می‌کند. برای توضیح بیشتر این مطلب، به دلیل تنگی مجال، فقط به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنم. اعراب نیاکان ما ایرانیان را احرار یا بنی‌الاحرار می‌نامیدند. در قصاید بسیاری از شعرای عرب و ایرانیان تازی‌گو مانند اعشی، بشّار بن برد، ابونواس، مهیار دیلمی، ابوالصلت ثقفی، سیف بن یزن و دیگران و نیز در بعضی از آثار مثنوی عربی، بارها با این اصطلاح برخورد می‌کنیم. بشّار بن برد گوید:

تُفاخِر یا ابنِ راعیةٍ و راعٍ بنی‌الاحرارِ حَسْبُکَ من حَسارٍ^{۹۲}

«به فرزندان آزادگان (ایرانیان) فخر می‌فروشی، ای شبان‌زاده (پسر زن و مرد شبان). این خود برای دانستن گمراهی تو بسنده است.»

فردوسی نیز جای‌جای در شاهنامه واژه‌های آزاد، آزاده، و آزادگان را در معنی «ایران» و «ایرانیان» به کار برده است:

به گیتی مرا نیست کس هم‌نبرد ز رومی و توری و آزادمرد

به آزادگان گفت ننگست این که ویران بود روی ایران‌زمین

ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم گر ایدون که تُرکیم از آزاده‌ایم

۹۲) الاغانی از ابوالفرج اصفهانی، طبع قاهره، جلد سوم، ص ۳۳.

سیاوش نیم نر پری‌زادگان از ایرانم از شهر آزادگان

تنها به یاری آگاهی به دست آمده از وجه اشتقاق نام ایران، که از واژه ariya- به معنی «شریف و آزاده» مشتق است، در می‌یابیم که چرا تازیان مردمان این مرز و بوم کهن را احرار می‌نامیدند و فردوسی آزاد و آزادگان.

آنچه تا کنون بر شمردیم قواعد و معیارهایی بودند که به روش کار در تدوین فرهنگ‌های اشتقاقی مربوط می‌شوند و مجموعاً شیوه‌نامه تألیف این گونه فرهنگ‌ها را تشکیل می‌دهند. دسته دوم از مبانی و ضوابط آنهایی هستند که اساس و شالوده ریشه‌شناسی محسوب می‌شوند و رعایت آنها صحت و ارزش علمی وجه اشتقاق را ضمانت می‌کند و هرگونه تسامح در کاربرد دقیق آنها تحقیقات ریشه‌شناختی را از اعتبار می‌اندازد. اهم این ضوابط به شرح زیرند:

۱. رعایت قواعد ناظر بر دگرگونی‌های آوایی. مجموع قالب‌های منظم و قانونمند تطابقات صوتی که در مراحل تاریخی متوالی یک زبان و یا در دورانی معین بین زبان‌های خویشاوند، مشاهده می‌شوند، در تحلیل نهایی، قواعد آوایی را تشکیل می‌دهند. در ریشه‌پژوهی، باید کوشید که قدیم‌ترین گونه هر واژه را یافت و، علاوه بر آن، همه گونه‌های هم‌زاد واژه را در دوران‌های تاریخی زبانی که واژه بدان تعلق دارد پی‌جویی کرد و با گونه‌های هم‌سان واژه در زبان‌های هم‌ریشه سنجید. بر اساس قواعد آوایی، هریک از واج‌های واژه مورد نظر باید با واج‌های گونه اولیه واژه، یعنی ریشه آن، و نیز با واج‌های گونه‌های هم‌زاد واژه در زبان‌های خویشاوند، از لحاظ تحولات آوایی مطابقت داشته باشد. اگر، در موردی، بین گونه کهن لفظ و گونه تحول‌یافته متأخر از لحاظ واجی انحراف یا ناهم‌خوانی مشاهده شود، باید برای توجیه آن ناهماهنگی استثنایی، قاعده یا قواعد آوایی دیگری را پیدا کرد. واژه برادر در زبان فارسی بازمانده brātar در زبان فارسی باستان است که تحول پیدا کرده به صورت brādar در فارسی میانه (گونه دیگریش brād) و برادر در فارسی نو درآمده است (قس brātar در اوستایی، brātar در دیگرش brād) و پارتی، brātar در ختنی و غیره). این تحول، مطابق با قواعد

آواشناسی تاریخی زبان فارسی انجام پذیرفته است: چون زبان فارسی، در آغاز کلمات، دو صامت را بر نمی‌تابد، -br- فارسی باستان به -bar- در فارسی بدل شده و -t- ی میان دو مصوّت در فارسی به صورت -d- در آمده است. معادلِ واژه مورد بحث در سنسکریت -bhra'tar- و در لاتینی frāter است. هم‌ریشه بودن واژه فارسی با معادل‌هایش در زبان‌های سنسکریت و لاتینی، علاوه بر آن که از هم‌معنایی و نوعی هم‌آوایی استنباط می‌شود، بر مبنای قاعده‌مندی تحولات آواشناختی تطبیقی بین زبان فارسی با زبان سنسکریت از یک سو، و بین این هر دو با زبان لاتینی، از سوی دیگر، استوار است: واج هندو اروپایی bh در زبان‌های ایرانی، از جمله فارسی، دمیدگی خود را از دست می‌دهد و به صورت b در می‌آید ولی در زبان سنسکریت به همان صورت اصلی باقی می‌ماند، در حالی که همین واج در زبان لاتینی به صورت f در می‌آید: فارسی باستان -bar- «بردن»، سنسکریت -bhar- (= bharati = می‌برد) و لاتینی ferō «می‌برم». گاه با لغاتی برخورد می‌کنیم که تحولات آوایی آنها به ظاهر خلاف قاعده است، یعنی به کمک داده‌هایی که هم اینک در دست داریم نمی‌توانیم ناهنجاری‌های مشهود را توجیه کنیم؛ از این قبیل است مثلاً اسم خاص فریدون. گونه فارسی میانه این نام Frētōn و صورت اوستایی آن θraētaona است. وجه اشتقاق این اسم به طور متقن معلوم نیست. با توجه به همسانی‌های چشمگیر بین کردارهای پهلوانانه فریدون و شخصیت اساطیری Trita- در هند باستان، احتمال دارد که جزو اول θraētaona- اوستایی مشتقی باشد از Ori- «سه» و جزو دوم آن مشتقی از ریشه -tav- «توانستن». بر مبنای این وجه اشتقاق، معنی فریدون عبارت خواهد بود از «دارنده سه توان». واج θ ایرانی باستان، مطابق قواعد آواشناسی تاریخی در زبان فارسی به h بدل می‌شود: فارسی باستان -gāθu- گاه در فارسی؛ اوستایی -xs̥aθra- شهر؛ هنجیدن و هنجار فارسی از θang- به معنی «کشیدن»؛ واژه هراس فارسی که شاید مانند مترادفش ترس از ریشه -Orah- «ترسیدن» مشتق باشد. ولی، در مورد نام فریدون، θ آغازین در مجاورت r تبدیل به f در فارسی شده است و این خلاف قاعده است. در زبان ارمنی، نام فریدون به صورت Hruden باقی مانده است؛ ولی باید توجه داشت که، چون زبان ارمنی فاقد واج f است، کلمات مُصدّر به -fir- ایرانی در آن زبان با گونه‌های مُصدّر به -hr- به جای مانده‌اند، مانند hrāman = فرمان، hrēs'tak = فرشته، hrāhang = فرهنگ و غیره^(۵۲). از این رو، نمی‌توان تشخیص داد که گونه ایرانی نام

فریدون، که احتمالاً از زبان پارسی یا آذری کهن وارد ارمنی شده، *Hrē dōn بوده یا Frē dōn. با توجه به این که تبدیل θ به f را گاه در برخی از زبان‌ها و گویش‌های دیگر نیز مشاهده می‌کنیم (چنان که مثلاً نام تئودورس θεόδωρος در روسی به Fédor تبدیل شده؛ یونانی θρόνος «تخت» در گویش ائولی به صورت φρόνος در آمده^{۹۳}) یا واژه thing «شیء» در گویش کاکنی‌های لندن به صورت fing تلفظ می‌شود)، احتمال دارد که نام فریدون از یکی از لهجه‌های ایرانی که در آن θ تبدیل به f می‌شده وارد زبان فارسی شده باشد^{۹۴} (آمدن f به جای h و یا بالعکس را چه بسا در دو واژه هرشه و فرشک نیز، که دارای معانی نزدیک به هم‌اند، بتوان سراغ گرفت).^{۹۴}

۲. ضابطه ناظر بر همسانی‌های صرفی (مورفولوژیک). در ریشه‌شناسی نباید تنها به یافتن گونه‌های نخستین واژه‌ها و معادل‌های آنها در زبان‌های خویشاوند و یا به جستجو برای رسیدن به ریشه‌های مجردی که لغات در اغلب موارد از آنها مشتق‌اند اکتفا کرد بلکه باید به هم‌خوانی‌ها یا ناهم‌خوانی‌های عناصر سازنده واژه‌ها از لحاظ اشتقاق نیز توجه داشت. می‌دانیم که مثلاً ریشه‌های -raz در اوستایی، ῥεγω در یونانی (با پیشوند ῶ در آغازش)، regō در لاتینی، از ریشه هندو اروپایی *reǵ- به معنی «راهنمایی کردن، به راه راست بردن، راست و آراسته کردن، کشیدن و غیره» مشتق‌اند. یکی از مشتقات این ریشه، که از طریق گاه‌شماری زردشتی رایج در ایران به زبان فارسی رسیده، عبارت است از رش^{۹۵} و گونه قدیم‌تر آن روشن که نام ایزد موکل بر روز هجدهم هر ماه شمسی بوده است. در توضیح ریشه‌شناختی این واژه، علاوه بر ذکر گونه‌های پهلوی rašn و سغدی ršn (= rašn) و خوارزمی rasn، به قدیم‌ترین صورت آن، یعنی اوستایی rašnu، می‌رسیم که هم به صورت صفت به معنی «راست» به کار رفته و هم به صورت اسم

۹۳ نکته در خور توجه درباره معنی و اشتقاق فریدون، که تاکنون بدان توجه نشده، عبارت است از احتمال نوعی وابستگی اشتقاقی که بین این اسم ایرانی و صورت باستانی‌تر واژه یونانی ῥπος «پهلوان» قابل تشخیص است. گونه قدیمی واژه یونانی مورد بحث در حالت مفعولی غیر صریح به صورت tiriseroe در اسناد میسنی یافت شده که احتمالاً «دارنده سروری سه‌گانه» معنی می‌دهد و شاید دراصل صفتی بوده است برای بغ یا یلی. ۹۴ گونه دیگر فریدون که ندرتاً به کار رفته آفریدون است با الف زاید در آغازش که شاید تحت تأثیر این پندار که فریدون به گونه‌ای با آفریدن و آفرین و غیره ربط دارد و یا به ضرورت وزن در اشعار بدان صورت در آمده است. ۹۵ در لغت فرس، شعر زیر از شاعری به نام خسروی شاهد مثال برای «رش» ذکر شده است:

می سوری به خواه کامد رش مطربان پیش دار و باده به کش

خاص ایزد «راستی و عدالت»؛ سپس به اشتقاق این واژه از ریشه یاد شده -raz با پسوند -nu اشاره می‌کنیم همراه با برخی از الفاظ هم‌خانواده آن، مانند راست، رزم (از اوستایی -rasman)، راز به معنی «بنا و معمار» (قس فارسی میانه ترفانی rāzmerd به همان معنی) و در نهایت، گونه اوستایی واژه مورد بحث یعنی -rašnu را از لحاظ صرفی با واژه هم‌ساخت آن در یونانی یعنی *ὀρενός* که از بازمانده ریشه یاد شده هندو اروپایی با همان پسوند -nu ساخته شده، می‌سنجیم (قس همسانی مورفولوژیک واژه فارسی رزم، بازمانده اوستایی -rasman به معنی «صف و آرایش جنگی» با یونانی *ὀρενός*، لاتینی *regimen* «به همان معنی» (۵۴). همسانی واژه فارسی راست از ریشه -raz با واژه لاتینی *rectus* از فعل *rego*، و لغت نوشت / نوشته از ریشه -pais «نگاشتن» با پیشوند -ni و لاتینی *pictus* از فعل *pingō* «نگاشتن»، علاوه بر هماهنگی لفظی و معنایی، از لحاظ مورفولوژی از آن بابت است که این واژه‌ها صفت مفعولی هستند که با افزودن پسوند هندو اروپایی -to به ریشه افعال ساخته شده‌اند. هم چنان که، در بررسی‌های ریشه‌شناختی، هر جا که با بی‌قاعدگی آوایی برخورد کنیم باید به توجیه آن پردازیم، در مورد ناهماهنگی‌های مورفولوژیک نیز باید به جستجوی علت آنها اهتمام کنیم. به عنوان مثال، واژه *داشتن* به معنی «عطا، بخشش، اجر و مکافات» را در نظر می‌گیریم که به صورت *داش* و *داشتن* در لغت *پاداش* و *پاداشن* نیز به جای مانده است. پسوند -iš و گونه قدیمی تر آن، -išn^{۹۶}، در زبان فارسی، با پیوستن به ریشه یا ماده مضارع افعال^{۹۷}، اسم مصدر می‌سازد مثل *روش*، *ستایش*، *فرمایش* و غیره. مطابق این قاعده، اسم مصدر از فعل *دادن* باید *دهش* باشد که هست و از دیرباز تا امروز در شعر و نثر فارسی به کار رفته است و گونه فارسی میانه آن به صورت *dahišn* در معنی «آفرینش و آفریدگان»، هم مستقلاً و هم در ترکیب *بندهشن* و عبارت *دام و دهشن* و غیره، به کار رفته است. اینک باید دید که در کنار *دهش*، که از لحاظ ساخت واژه در زبان فارسی صورت درستی است، *داش* / *داشتن* (هم‌چنین در *پاداش* / *پاداشن*) چه صیغه‌ای است. ساده‌ترین راه برای توجیه این گونه‌های اخیر آن است که آنها را صورت‌هایی از *دهشن* بینگاریم که حرف *h* در آنها افتاده و، با کشیدگی مصوت پیش از آن، *دهش* / *دهشن* به صورت *داش* / *داشتن* در آمده

۹۶ در متون قدیم: کنشن، خورشن، منشن، (در شاهنامه)، گوارشن، گزارشن و غیره.

۹۷ ندرتاً این پسوند به ماده ماضی افعال نیز افزوده می‌شود. قس فارسی میانه ترفانی *āmadišn*، *dīdišn*.

است^{۹۸}. هرگاه این توجیه درست باشد، این تحول یا باید در زبان فارسی میانه رخ داده باشد یا در زبان فارسی نو که در هر دوی این زبان‌ها ماده مضارع فعلِ دادن به صورت ده / dah از فارسی باستان *dað(ā) است. این توجیه درست نیست؛ زیرا صورت فارسی باستان واژه مورد بحث به شکل *dāšna، در اسناد آرامی بازمانده از دوران هخامنشی، با تحریر آرامی dšn به جای مانده است* و نشان می‌دهد که، با پیوستن پسوند -šna به ریشه *dā، اسم معنی یا اسم مصدر *dāšna ساخته شده است و این واژه مطابق با قواعد ناظر به تحولات آوایی به صورت dāšn در پهلوی و d'sn و d'syn در پارسی و فارسی میانه ترفانی و داش / داشن در فارسی باقی مانده است و سابقه کاربرد آن به صورت *dāšna حداقل به قرن پنجم پیش از میلاد می‌رسد و از لحاظ ساخت صرفی با دهشن فارسی و dahišn فارسی میانه، که در زمان‌های متأخر از بُن مضارع فعل دادن یعنی dah->dað ساخته شده، کاملاً تفاوت دارد. پسوندی که برای ساختن این نوع از اسامی مصدر به کار می‌رود، برخلاف نظر دارمستتر، که مورد قبول هرن نیز واقع شده، با پسوند -išnú در زبان هندی باستان ربطی ندارد بلکه، هم‌چنان که بنویست نشان داده، بازمانده پسوندی است که در زبان اوستایی به صورت -θna- (در واژه‌های -šyaoθana «رفتار»، -karəθna «کنش، کردار» جزو دوم صفت مرکب -arəθna- و در سنسکریت به صورت -tna- (در -cyautná «رفتار» و -ratná «بخشش») به کار رفته و در زبان فارسی باستان، با تغییر آوایی -θn- به -šn-، به صورت -šna- در آمده است (قس فارسی باستان -aršni- «رش، ذراع»، اوستایی -arəθna-، سنسکریت -aratni- و غیره)^(۵۵) و به صورت -i)š- و -i)šn- به فارسی رسیده است و، در این زبان، گونه دیگری از آن را به صورت پ -i)št- در برخی از اسم مصدرها مشاهده می‌کنیم: گوارشت، دهشت، پاداشت، غرشت و غیره. با توجه به قواعد مورفولوژی است که می‌توانیم بگوییم که مثلاً واژه نوساخته گرمایش از لحاظ ساخت و ترکیب نادرست است و واژه نوساخته دیگر یعنی تنش به معنی «تشنج» از لحاظ معنایی ناهنجار است.

۹۸ چنان که دارمستتر، هرن و تیلگدی و برخی دیگر از محققان این توجیه را ارائه کرده‌اند:

J. DARMESTETER, *Études iraniennes*, I, p.277; P. HORN, *G. ir. ph*, I, 2 Abteilung p.182; A. Telegdi, *JA*, 1935, I, p. 241.

۳. ضابطه سوم مربوط می‌شود به تبیین نحوه تغییرات معنایی لغات در طول تاریخ کاربرد آنها. اگر بپذیریم که هر واژه از دو عنصر لفظ و معنی تشکیل یافته و نیز اگر بپذیریم که این دو عنصر در سامان کلی هر زبان همیما و هم‌ارج‌اند - چون نه لفظی بدون معنی و نه هیچ معنی و مفهومی بدون کالبد لفظی می‌تواند وجود داشته باشد - ناگزیر به این نتیجه می‌رسیم که دگرگونی‌های آوایی و تحولات معنایی واژگان هر زبان و بررسی علل و چگونگی تحقق آنها همواره باید در ریشه‌شناسی به طور یکسان مطرح نظر باشد. حتی از یک لحاظ شاید بتوان گفت که هدف غایی پژوهش‌های ریشه‌شناختی شناخت دقیق تحولات معنایی واژه‌های هر زبان است. اما، برخلاف تغییرات آوایی که در هر زبان و فراتر از آن در هر گروه از زبان‌های خویشاوند بر مبنای معیار و قواعد قابل شناسایی انجام می‌پذیرد، در مورد دگرگونی‌های معنایی باید گفت که، به رغم کوشش‌های فراوانی که در این زمینه به عمل آمده، جز در موارد نادر، قاعده‌مند کردن آنها به یاری داده‌هایی که هم‌اینک در دست داریم بیش از اندازه دشوار است. در واقع، هر واژه از لحاظ معنی‌شناسی سرگذشت خاص خود را دارد. یکی از علل مهمی که تبیین تغییرات معنایی را دشوار می‌کند این است که این گونه تغییرات فرایند زبان‌شناختی محض نیستند بلکه در تکوین و تحقق آنها عوامل فرازبانی، مانند شرایط فرهنگی، اجتماعی، حقوقی و مذهبی و غیره، دخالت مستقیم دارند و به تبع وقوع تغییرات عمده در هر یک از این زمینه‌ها، معنی بسیاری از لغات زبان دگرگون می‌شود. چنان که مثلاً به دنبال تحولات مهم در جامعه ایرانی در دو دهه اخیر، واژه‌هایی مانند فراز، گروهک، خبرگان، بسیج، جانباز، آزادگان، سپاه، تک، عملیات صحنه و غیره و غیره معانی تازه‌ای به خود گرفته‌اند و اگر در آینده دور اطلاع از شرایط اجتماعی که عامل این تحولات بوده‌اند به طور کامل در دسترس نباشد، توضیح آنها از لحاظ معنی‌شناسی آسان نخواهد بود. تغییرات معنایی لغات هر زبان دو دسته‌اند: دسته اول تحولاتی هستند که با توسل به عواملی، مانند مجاورت، مشابهت، هم‌آوایی، ذکر جزء و اراده کل، فقه اللغه عامیانه و غیره، می‌توان آنها را توجیه کرد مثل کاغذ (نامه)، خام، قطار، سواری، (ماشین سواری)، دفتر، بت، توده‌ای، برج، پوست‌کنده، سرشکن و شمار زیادی از لغات که، علاوه بر معنی اصلی، دارای معنی مجازی نیز هستند. دسته دوم تغییراتی هستند که دستیابی به علت آنها و شناخت جریان تکوینشان حالیه میسر نیست. به عنوان مثال،

نمی‌دانیم که چرا و چگونه واژه **خنک** که معنی اصلیش «سفید» است، در فارسی به معنی «دیریاب، کودن» نیز به کار رفته است (در حالی که، مثلاً در زبان انگلیسی، برای رساندن معنی تقریباً مشابه معنی مجازی **خنک**، صفت **سبز** را به کار می‌برند و در زبان عامیانه امریکایی صفت **سفید** به معنی مجازی «نیکو، نجیب» به کار می‌رود). و یا این پرسش مطرح می‌شود که آیا مثلاً واژه **شوخ لغت** واحدی است که، بر اثر تحولات سمانتیک، معانی «چرک، بی‌شرم و گستاخ، شاد و خرم، دزد و راهزن» پیدا کرده است یا با دو واژه هم‌آوای مختلف المعانی سروکار داریم^{۹۹}. به هر حال، در تتبعات ریشه‌شناختی، صرف برشماری معانی متعدد یک واژه کافی نیست بلکه باید تحولات معنایی را به طور معقول و پذیرفتنی توجیه کرد و، تا آنجا که ممکن باشد، توضیح داد که این تحولات در چه شرایطی، کی، چرا و چگونه رخ داده است. یکی از راه‌های تشخیص صحت و سقم توجیحات معنی شناختی، جستجو برای یافتن تغییرات معنایی همسان و همانند در یک یا چند زبان است. در زبان عربی، کلمه **وقوف**، علاوه بر معنی اصلیش که «ایستادن» باشد، معنی «آگاه شدن» نیز پیدا کرده است. همانند این تحول معنایی را در واژه انگلیسی **understand** به معنی «فهمیدن» نیز مشاهده می‌کنیم که ترکیبی است از یک پیشوند و فعل **stand** «ایستادن». با توجه به چنین تحول معنایی در دو زبان مستقل، می‌توانیم وجه اشتقاق تازه‌ای برای واژه **اوستا** (پهلوی: **apistā k/apastā k**) پیش‌نهاد کنیم و آن این که نام کتاب دینی زردشتیان در اصل **-upastā ka*** بوده است که جزو اول آن پیشوند **upa-** است و جزو دوم آن یعنی **-stāka*** مشتقی از ریشه **stā-** «ایستادن» و معنی آن روی هم رفته «فهم، دانایی» است، چنان که نام کتاب مقدس هندوها یعنی **Veda** نیز معنی «دانش، آگاهی» می‌دهد (مشتقی از ریشه **vid-** «دانستن»). جالب توجه است که مشتق دیگری نیز از ریشه **stā-** «ایستادن» در زبان فارسی تحول معنایی تقریباً مشابهی داشته و آن عبارت است از **پرستش**، **پرستیدن** که از پیشوند **pari-** «پیرامون» و ستاکی از ریشه **stā-** «ایستادن» ساخته شده است. در اینجا به دگرگونی‌های معنایی واژه دیگری در زبان فارسی، که معادل‌هایی در دیگر زبان‌های هندو اروپایی دارد، اشاره می‌کنیم و بحث را به پایان می‌رسانیم. واژه مورد نظر عبارت است از **دل** که بازمانده لغت فارسی باستان

۹۹) یا چگونه است که دو گونه یک واژه مانند **مروا** و **مرغوا**، که معنی اصلی هردوی آنها با توجه به وجه اشتقاقشان «تطیر» است، معانی متضاد به خود گرفته‌اند.

*dr̥d- است. قس اوستایی -zərād، ودایی -hr̥d- (گونه‌های دیگر در زبان‌های هندو ایرانی *dr̥di- در ترکیب -dr̥di- bara- < «دلیر»؛ *dr̥dā- در *dr̥dā- bara- < «دلاور»؛ هندی باستان -hr̥dā-، -hr̥dī-، -hr̥dā- و غیره). واژهٔ دل، علاوه بر معنی اصلی خود، «قلب»، معانی فراوان دیگری دارد که در اینجا به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم: دل به معنی «شکم»، به ویژه در زبان محاوره‌ای: دل درد، رودل (کردن)، دل و روده و غیره، درخور توجه است که معادل این واژه در هندی باستان یعنی -hr̥d- نیز، هم‌چنان که لویی رنو نشان داده، در وداها نیز در چند مورد به معنی شکم به کار رفته است.^{۱۰۰}

دل به معنی «جرئت و شهامت»:

هزار کبک ندارد دل یکی شاهین هزار بنده ندارد دل خداوندی

قس یونانی قدیم *καρδίω* «جرئت بخشیدن»، *καρδίας πλέω* «پُر دل»؛ انگلیسی heart «جرئت»، قس فعل *to hearten* «جرئت بخشیدن»؛ آلمانی *beherzt* «دلیر»؛ فرانسوی *coeur* «دلیری»، قس *courage* و صورت قدیمی‌تر آن *corage* به معنی «جرئت، شهامت» (ترکیبی از پسوند -age با لاتینی *cor* «دل»)، گوتی *hairto* به معنی «خشم و جرئت». هم‌چنین، برای معانی دیگر دل مانند «مرکز»، «میان»، «روح، محل تفصیل معانی» و نیز در ترکیبات و عبارات کنایی مانند *همدل*، *بددل*، *بیدل*، *دل‌شکسته*، *دل‌دادن*، *دل‌سوختن*، *دل‌نهادن*، *دل‌باختن*، و غیره و نیز معادل‌هایی با همان معانی در زبان‌های دیگر یافت می‌شود. با سنجش این گونه هم‌سانی‌های معنایی در حوزهٔ زبان‌های هم‌ریشه و نیز با جستجو برای یافتن معادل‌هایی برای آنها در گسترهٔ وسیع‌تر گروه‌های زبانی دیگر در سراسر جهان، شاید بتوان در آینده به علل و نیز قواعد دگرگونی‌های معنایی پی برد. آنچه در این میان مهم است و ارزش و اعتبار علمی پژوهش‌های ریشه‌شناختی را تضمین می‌کند اعتقاد راسخ بدین اصل و ناموس کلی است که روند تکوین و تحول پدیده‌های جهان، از جمله زبان، بر مبنای قاعده و سامان انجام می‌پذیرد و، در هیچ گوشه و بیغولۀ این جهان فراخ، آشوب و هرج و مرج مطلق حاکم نیست و هدف نهایی دانش بشری شناختن قوانین و ضوابط تغییر و تحولات پدیده‌ها و،

100) L. RENOUE, *Études védicques et pāninéennes*, 8, p. 56.

در صورت امکان، چیره شدن بر آنها و، در صورت لزوم، تغییر دادن آنهاست. اگر این اصل را در حیطه زبان‌شناسی به طور اعم و ریشه‌شناسی به طور اخص نپذیریم، بی‌اختیار در رعایت اصول و ضوابطی که برشمردیم تسامح و سهل‌انگاری خواهیم کرد و این شعبه از زبان‌شناسی، که از قرن نوزدهم به بعد بر اثر اهتمام و مساعی خستگی‌ناپذیر دانشمندان چهار سوی جهان صبغه علمی به خود گرفته است، بار دیگر به حیطه تفنن و خیال‌پردازی بر خواهد گشت.

یادداشت‌ها

- ۱) در این نوشته، به دلیل تنگی مجال، به بررسی پیشینه ریشه‌پژوهی در هند باستان (نظریات لغویونی چون SĀKAĪYĀNA و GĀRĠYA درباره نحوه اشتقاق واژه‌ها از ریشه «kr̥t» و وندها «taddhita» و غیره) و نیز بحث در باب اشتقاق و انواع آن (اشتقاق صغیر، اشتقاق کبیر، اشتقاق اکبر و اشتقاق کبار و غیره)، آن‌چنان که در نزد نحوین عرب مانند احمد بن فارس و عثمان بن جنی و دیگران رایج بوده، نپرداخته‌ایم.
- ۲) با مقایسه قدمت تاریخی ریشه‌شناسی و سابقه نه‌چندان دورودراز دانش زبان‌شناسی، شاید بتوان گفت که در این مورد با پدیده‌ای سر و کار داریم که جزء آن از گُلش قدیمی‌تر است.
- ۳) برای آگاهی بیشتر در این زمینه ←

L. LÉVY, *Primitive and the Supernatural*, Eng. tran. by L.A. CLARE, New York 1973, p.47ff;
J.G. FRAZER, *Taboo and the Perils of the Soul*, Part 2 of "The Golden Bough", London 1966, pp.318-335.

- 4) A. BOUCHÉ-LECLERCQ, *Histoire de la divination dans l'antiquité*, Paris 1882, vol. 2, p.161.
- 5) J. GONDA, *Religionen Indiens*, vol. I, Stuttgart, pp.98, 108, 182, 273, 335f; A. HILLEBRAND, *Vedische Mythology*, vol. II, 1965. p.338f.
- 6) R. HARRIS - TALBOT, J. TAYLOR, *Landmarks in Linguistic Thought*, New York 1989, pp.35-45; H. AORSLEFF, *From Locke to Saussure*, London 1982, p.17f; W. SANDERS, «Grundzüge und Wandlungen der Etymologie», *Wirkende Wört*, 17, 1967, pp.342ff.
- 7) *Die Bibel und ihre Welt*, herausg. von G. CORNFELD - G. JOHANNES BOTTERWECK, Band 4, 1972, S.1003.
- 8) I. GOLDZİHER, *Mythology among the Hebrews*, Engl. transl. by R. MARTİNEAU, New York 1967, pp.91, 230.
- 9) L. LERSCH, *Sprachphilosophie der Alten*, Bonn 1841, pt.3, pp.3-17.
- 10) HESİOD (fr. 140 Rzach); PINDAR, *Isthmian Odes*, 6, 34ff.
- 11) VERGİL, (*Aeneis* VIII, 322f); OVID, *Fasti* I, 238; cf. WALDE-HOFMANN, *Lateinisches etymologisches Wörterbuch*, I, Heidelberg 1965, p.770.
- 12) PLATON'S, *Opera*, I, ed. J. BURNET, Oxford 1961, pp.383-440; Germ. trans. by F. SCHLEIERMÄCHER in: PLATON, *Sämītische Werke* 2, Hamburg 1959, pp. 123-181; Ilse ABRAMCZYK, *Zum Problem der Sprachphilosophie in Platons Dialog "Kratylos"*, Breslau 1928; V. GOLDSCHMIDT, *Essai sur le "Cratylo"*, Paris 1941.

- ۱۳) برای آگاهی بیشتر درباره آرای حکمای رواقی درباره زبان و مسائل مربوط به ریشه‌شناسی ←

- K. BARWICK, *Probleme der stoischen Sprachlehre und Rhetorik*, Berlin 1957; M. POHLENS, *Die Begründung der abenlandischen Sprachlehre durch Stoa*, Nachrichten von der Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen, Phil-hist. Kl. I. N3, 6, 1939.
- 14) E. WOELFFLIN, *Die Etymologien der Lat. Grammatiker*, Archiv für lat. Lexikographie und Grammatik, 8, 1898, pp.421-440, 563-585; J. PINBORQ, *Das Sprachdenken der Stoa und Augustins Dialektik*, Classica et Mediavelia, 23, 1962, pp.148-177.
- 15) از این اثرگران بها متأسفانه فقط ۶ جلد، یعنی از دفتر پنجم تا پایان دفتر دهم، به جای مانده است به علاوه قطعات پراکنده‌ای که نویسندگان دیگر نقل کرده‌اند. برای آگاهی بیشتر ←
M. Terentius VARRO, *De Lingue Latina*, Engl. trans. by R.G. KENT, The Loeb Classical Library, 2 vols. London 1958; D.J. TAYLOR, *Declinatio, A Study of the Linguistic Theory of Marcus Terentius Varro*, Amsterdam 1974; R. SCHRÖTER, *Studien zur varronischen Etymologie*, I, Wiesbaden 1959.
- 16) U. DUCHROW, *Sprach Verständnis und biblisches Hören bei Augustin*, Tübingen 1965, pp.59ff.
- 17) E. TAPPOLET, *Phonetik und Semantik in der etymologischen Forschung*, Archiv für Studium der neueren und Literaturen, 17, 1905, p.5.
- 18) A. FOWKE, *A New Etymological Dictionary of English*, *American Speech*, 34, 1959 p.194.
- 19) برای آگاهی بیشتر در این باره ←
J. SCHWERING, *Die Idee der drei heiligen Sprachen im Mittelalter*, in Festschrift A. SAUER, Stuttgart 1925, pp.3-11; R.W. HUNI, *Mediaeval and Renaissance Studies*, 4, 1958; Willy SANDERS, «Grundzüge und Wandlungen der Etymologie», in: *Wirkende Wort*, 17, 1967, pp.361-384.
- 20) برای آگاهی بیشتر درباره نودستوریان و آثار آنان ←
H. OSTHOFF, K. BRUGMANN, *Einleitung zur morphologische Untersuchungen*; Eng. trans. in W.P. LEHMANN, *A Reader in Nineteenth Century Historical Indo-European Linguistics*, 1978, pp.68-92; B. DELBRÜCK, *Einleitung in das Studium der indogermanischen Sprachen*, Leipzig 1919; K.R. JOUKOWSKI, *The Newgrammarians: A Reevaluation of their Place in the Development of Linguistic Science*, The Hague 1972; W. PUTSCHKE, *Zur forschungsgeschichtlichen Stellung der Junggrammatischen Schule*, *Zeitschrift für Dialektologie und Linguistik*, 36, 1961, pp.19-48.
- 21) مقدمۀ مفصلی که بروگمان و اوستهوف بر کتاب مشترک خود، که در زیر بدان اشاره می‌شود، نوشتند به «بیانیۀ (Manifesto) آموزۀ نودستوریان» مشهور شد:
H. OSTHOFF, -K. BRUGMANN, *Morphologische Untersuchungen auf dem Gebiete der indogermanischen Sprachen*, pp.III-XX, Leipzig 1878.
- 22) برای آگاهی بیشتر درباره آراء و آثار پیروان مکتب «الفاظ و اشیا» ←
H. SCHUCHARDT, *Etymologische Problem und Prinzipien*, *Zeitschrift für romanische Philologie*, 26, 1902, pp.385-427; «Etymologie und Wortforschung», in SCHUCHARDT-BREVIER, *Ein Vademecum der allgemeinen Sprachwissenschaft*, Halle 1928, pp.108-121; Y. MALKIEL, *Etymology*, New York 1994, pp.60-73.
- 23) W. von WARBURG, *Französisches etymologisches Wörterbuch*, 1928, p.xi.
- 24) K. BALDINGER, «L'étymologie hier et aujourd'hui», in: *Etymologie*, ed. R. SCHMITT, Darmstadt

1977, p.219.

(۲۵) برای آگاهی بیشتر ←

- A. MEILLET, *Linguistique historique et linguistique générale*, Paris 1948, pp.292ff; B. POTTIER, "La valeur de la datation des mots dans la recherche étymologique", in *Etymologico* (Melanges Wartburg) 1958, pp.581-586; G. DROSDOWSKI, *Zur etymologische Forschung, Forschung und Fortschritte*, 31, 1957, pp.339-343; P.J. VENDRYES, *Sur l'étymologie Croisée*, Bulletin de la Société de Linguistique de Paris, 51, 1955, pp.1-8.
- 26) J. GILLIÉRON, E. EDMONT, *Atlas linguistique de la France*, 17 Portfolios, Paris 1902-1920; F. WREDE, *Deutsche Sprachaltes*, Leipzig 1927; Th. FRINGS, *Studien zur Dialektgeographie des Niederrhein zwischen Düsseldorf und Achen*, Marburg 1913; *Rheinische Sprachgeschichte, Ein Überblick*, Essen 1924.
- 27) A. DAUZAT, *La géographie linguistique*, Paris 1922; P. KRETSCHMER, *Wortgeographie der hochdeutschen Umgangssprache*, Göttingen 1918; W. PESSLER, *Atlas der Wörtgeographie von Europa*, Utrecht 1926; O.N. TRUBAČEV, «Sprachgeographie und etymologische Forschungen», in R. SCHMITT, *Etymologie*, Darmstadt 1917, pp.247-285.
- 28) A. HIERSEMANN, *Bibliographisches Handbuch der Sprachwörterbücher*, Stuttgart 1958; Y. MALKIEL, *Etymological Dictionaries, A Tentative Typology*, London 1976; A. BAMMESBERGER, *Das etymologische Wörterbuch, Fragen der Konzeption und Gestaltung*, 1983; W. LEHMANN, «Bibliographical Procedures for Etymological Dictionaries Today», in A. BAMMESBERGER, *Ibid*, pp.93-101.
- 29) P. HORN, *Grundriß der neupersischen Etymology*, Strasburg 1893.

ترجمه فارسی بخشی از این کتاب به قلم جلال خالقی مطلق با افزایه‌هایی، در سال ۱۳۵۶، به تفقه بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است.

- 30) A. WALDE, *Vergleichendes Wörterbuch der indogermanischen Sprachen*, Herausgegeben von J. POKORNY, Berlin 1927-1932.
- 31) H. HÜBSCHMANN, *Persische Studien*, Straßburg 1895.
- 32) W. LENZ, *Die nordiranischen Elemente in der neupersische bei Firdosi*, Zeitschrift für Indology und Iranistik, Bd.4, 1926, pp.251-316; W.B. HENNING, *Sogdian Loan-Words in New Persian*, BSOS. 1939, pp.93-106 (*Acta Iranica*, v. 1977, pp.93-106).
- 33) Th. NÖLDEKE, *Persische Studien*, II, Zeitschrift für die neutestamentliche Wissenschaft und die Kunde der älteren Kirche, 1926, pp.34-46.
- 34) G. DOERFER, *Türkische und mongolische Elementen in Neupersischen*, 5 vols, Wiesbaden 1963-1975.

(۳۵) برای آگاهی بیشتر درباره انواع روش‌های معمول در نگارش فرهنگ‌های ریشه‌شناختی در زمان ما و سنجش و نقد اصول به کار رفته در تدوین این گونه فرهنگ‌ها ←

Das etymologisches Wörterbuch, Fragen der Konzeption und Gestaltung, Herausgegeben von A. BEMMESBERGER, Pustel 1983.

- 36) A. WALDE - J. POKORNY, *ibid*, II, p.1043.
- 37) A. MEILLET, *Mémoires de la Société de linguistique*, xx, p.113.

بدرالزمان قریب، فرهنگ سعدی، تهران ۱۳۷۴، ص ۳۰.

- 38) G. MORGENSTIERNE, *An Etymological Vocabulary of Pashto*, Oslo 1927, p.99.
- 39) J. BENZING, *Chwaresmischer Wortindex*, Wiesbaden 1983, p.682.

- 40) H.S. NYBERG, *A Manual of Pahlavi*, II, Wiesbaden 1974, p.55.
41) M. BOYCE, *A Word-List of Manichaen Middle Persian and Partian (Acta Iranica, Troisième série, vol. II, Suppl.)*, Leiden 1977, p.32.
42) V.I. ABAEV, *Istorike-Étymologičeskij Slovar' Ostintinskogo Jazyka*, Moskau - Leningrad, vol. I. 1958 s.v.
43) A. WALDE, J. POKORNY, *Ibid.* II, p.537.
44) H. BAILEY, *Dictionary of Khotan Saka*, London 1979, p.103.
45) E. BENVENISTE, *Le Vocabulaire des institutions indo-européennes*, I, Paris 1969, pp.239-241.
46) A. VANIČEK, *Etymologisches Wörterbuch der lateinischen Sprachen*, Leipzig 1977.
47) B. LEUFER, «Sino-Iranica», Teipci, 1967, 1967; HUONG SHI JIAN - IBRAHİM FENG JIN-YUANG, *Encyclopaedia Iranica*, V, 1992, p.448f. ک
48) E. CHAVANNES, *Documents sur la Tou-Kiue (Turks) occidentaux*, 1903, pp.315-78; F.W.K. MÜLLER, «Die Persischen Kalenderausdrücke im Chinesischen Tripitaka», *SPAW*, 1907, pp. 458-65; HUANG SHI-JIAN, *The Persian Language in China during the Yuang Dynasty, Papers in Far East History*, 34, Camberra 1968.
49) Aulis Joki, *Uralier und Indogermanen*, Helsinki 1973, pp.400-409.

۵۰) آگاهی از این مطلب را مدیون دوست دانشمند آقای دکتر عبدالامیر سلیم هستم.

- 51) H. HÜBSCHMANN, *Persische Studien*, Straßburg 1895, p.186, cf. *ibid*, *Armenische Grammatik*, I, Leipzig 1897, p.32.
52) J. DARMESTETER, *Études iraniennes*, I, Paris 1883, p.90.
53) H. FRISK, *Griechisches etymologisches Wörterbuch*, II, 1973, p.413.
54) E. BENVENISTE, *J.A.* 242 (1954), p.300f.
55) L. RENOU, *Études Védiques et Paninéennes*, VIII, Paris 1961, p.56.



واژه‌گزینی در تاجیکستان و بعضی مشکلات آن

محمد جان شکوری (عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی - از تاجیکستان)
(م. شکوراف)

دو سال پیش‌تر از پاشخورد [= فروپاشی] امپراتوری شوروی، یعنی ۲۲ ژوئیه سال ۱۹۸۹، شورای عالی (پارلمان) جمهوری تاجیکستان سندی به نام قانون زبان تصویب کرد. طبق این سند، زبان فارسی تاجیکی زبان رسمی دولت اعلان شد و لازم آمد که اداره‌های دولتی و غیردولتی، تعلیم‌گاه‌های میانه و عالی [= مدارس متوسطه و عالی]، مؤسسه‌های فرهنگی و علمی و غیره، که اکثراً به زبان روسی کارگزاری می‌کردند، همه کار خود را به زبان ملی جمهوری بگذرانند. برای اجرای قانون زبان، حکومت تاجیکستان یک سلسله چاره‌ها اندیشید. از جمله، سال ۱۹۸۹، کمیته اصطلاحات تأسیس شد.

مؤسسه واژه‌گزینی در تاجیکستان پیش از آن هم موجود بوده، از سال ۱۹۳۳ عمل می‌کرده؛ ولی، در این بین، چند بار کار آن قطع گردیده چنانچه، از نیمه دهه هشتادم [= دهه هشتم قرن]، کشور ماهیتاً بدون چنین مؤسسه‌ای مانده بود. اما قانون زبان را بدون اصطلاحات اداری و علمی و فنی اجرا کردن امکان نداشت. از این رو، کار کمیته اصطلاحات را که بخشی از فرهنگستان علوم تاجیکستان است، تا حد امکان گسترش دادن ضرور بود. کمیته زود به ترتیب دادن اصطلاحات اداری آغاز کرد. در اندک مدت، برای اداره‌ها و مؤسسه‌ها و کارخانه‌ها اصطلاحات اداری ساخته شد و اکثر وزارت‌ها، بسیاری از سازمان‌ها، شرکت‌ها و غیره با اصطلاحات مورد نیاز اولیه تأمین گردیدند. در ایام جنگ‌های سخت داخلی، که سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ اوج گرفت، نیز کارمندان

کمیته اصطلاحات سرعت کار را کم نکردند؛ چنانچه لغت مختصر علاقه [علاقه = پست و تلگراف] سال ۱۹۹۲، فرهنگ اصطلاحات کارگزاری سال ۱۹۹۳، فرهنگ اصطلاحات انشاءات آبیاری سال ۱۹۹۴ چاپ شد. در زمانی که در کشور چاپ کتاب و مجله حتی روزنامه قطع شده بود، طبع و نشر فرهنگ‌های نامبرده به دشواری زیاد دست داد. در همان سال‌ها، این چنین کتابی با عنوان اسناد دادرسی تفتیشات پیشکی [پیشکی = قبلی] آماده و سال ۱۹۹۴ از چاپ برآمد که عبارت از نمونه ۱۷۳ سند دادگاه و عده‌ای از اصطلاحات حقوق است.

در عین زمان [= در عین حال]، چند فرهنگ دانش‌واژه‌ها آماده چاپ شد. یکی از آنها فرهنگ روان‌پزشکی (۴۵۰ صحیفه) می‌باشد که دانشمند شناخته، پروفیسور منهای غلام‌اف، با یک گروه شاگردانش تألیف کرده‌اند و محمدجان رسولی، از پزشکان اصطلاح‌شناس، ویرایش آن را انجام داده است. این فرهنگ را میرزاحسن سلطان، اصطلاح‌شناس جوان، به چاپ آماده ساخت و بسیاری از اصطلاحات را به اصول تازه کمیته اصطلاحات سازگار آورد و لازم آمد که با این مقصد واژه‌های نوی بسازد و از دست‌آوردهای دانشمندان ایران استفاده نماید.

میرزاحسن سلطان چنین کاری را در فرهنگ گوش و گلو و بینی (۵۰۰ صحیفه) اجرا کرد. این فرهنگ را پروفیسور یوسف اسحاقی، دانشمند نمایان کشور، ع. عمراف، پزشک ورزیده، تهیه کرده و محمدجان رسولی قلم ویرایش رانده است. فرهنگ گوش و گلو و بینی و فرهنگ روان‌پزشکی این چنین جستارهای میرزاحسن سلطان، که در تصحیح این دو اثر زیر نظارت بنده نگارنده کار کرد، برای شکل تدریجی اصول علمی کمیته اصطلاحات اهمیت جداگانه دارد.

دریغ صد دریغ که سال ۱۹۹۶ استاد یوسف اسحاقی، استاد منهای غلام‌اف وحشیانه ترور شدند و با استاد محمد عاصمی، استاد مایان شاه‌نظر شاه‌اف و هنرپیشگان [= هنرمندان] نامی، کرامت الله قربان‌اف، محی‌الدین عالم‌پور و دیگر روشن‌فکران فداکار از بین شهیدان راه علم و فرهنگ جا گرفتند. یک سبب این که دو فرهنگ مذکور طب هنوز چاپ نشده است مرگ فجیعانه اسحاقی و غلام‌اف است.

نه تنها آن دو فرهنگ بزرگ، بلکه اکثر محصول کار کمیته اصطلاحات، چنانچه بسیار فرهنگ‌های اصطلاحات ساحه‌ای [= رشته‌ای، حوزه‌ای]، که برای وزارت‌ها و بعضی

بخش‌های آنها، برای کارخانه‌ها، شرکت‌ها و غیره ساخته شد هنوز به طبع نرسیده است. چاپ نخستین «واژه‌نامه»ی علمی و اطلاعاتی، که می‌خواستیم سالی یک بار ترتیب بدهیم، میسر نشد. در اول‌ها نمونه‌ها و واژه‌هایی که کمیته اصطلاحات تصویب کرده است، پیش‌پیش، در روزنامه‌های مرکزی حتی در بعضی روزنامه‌های ناحیه‌ای چاپ می‌شد؛ ولی، بعد، این امکان هم از دست رفت.

با این همه، میسر گردید که اصول اساسی کار کمیته اصطلاحات به دقت اهل علم و منفعت‌داران [= مراجع ذینفع] رسانده شود تا که برای گرفتن فکر دانشمندان و اهل کار امکان داشته باشیم. اصول علمی کمیته در چند مقاله بیان شد، از جمله در مقاله مفصل مؤلف این سطرها، با عنوان «اصطلاحات و زبان ملی»، آمده است که چند بار به چاپ رسید و هم‌چنین به کتاب مؤلف خراسان است اینجا (چاپ فارسی ۱۹۹۶، چاپ تاجیکی ۱۹۹۷) داخل گردیده بود.

مؤسسه واژه‌گزینی تاجیکستان حالا به مشکلات زیادی روبه‌رو آمده است. مشکلات ما قسمی از آن جا سر می‌زند که اصول علمی کمیته اصطلاحات نسبت به اصول چهل‌پنجاه سال پیش به کلی نو است. آشکار است که اکثراً هر چیز نو، به ویژه اصول تازه علمی، در اول پیدایش آن به مقابله دچار می‌آید و، اگر پیدایش آن به وضع اجتماعی و سیاسی جامعه وابستگی داشته باشد، ممکن است ممانعت سختی ببیند. حالا تاجیکستان در سر راه استقلال قرار دارد و به چنگال بحران عمومی دست و پا می‌زند. انقلاب، جنگ داخلی، خرابی اقتصاد، دیگرگونی‌های سیاسی، فاجعه ملی عادتاً در بعضی موردها خودآگاهی ملت را تکان داده عمیق می‌برد و در بعضی موردها برعکس مانع عمیق‌رفت شعور اجتماعی می‌آید و در راه اندیشه ملی، که باید برابر زمان پیش رود، ممانعت ایجاد می‌کند. در تاجیکستان حالا، هر دوی این حالت دیده می‌شود؛ لیکن رویه دوم بیشتر گسترش و نفوذ داشته و میدان رشد زبان ملی را تنگ کرده است.

در کشور شوروی، به ویژه از نیمه دهه سوم قرن بیستم، ترور استالینی به اوج اعلی رسید و در همه جمهوری‌های شوروی، از جمله در تاجیکستان، علم و فرهنگ، زبان، واژه‌گزینی در زیر فشار سخت سیاست استعماری قرار گرفت. یک طلب [= درخواست] سیاست شوروی این بود که دانش‌واژه‌ها [= اصطلاحات علمی] در همه زبان‌های ملی کشور عیناً از روسی گرفته شود. وام‌گیری عینی مجبوری باعث خرابی زبان فارسی

تاجیکی شد: وسیله‌های واژه‌سازی و عباره‌بندی زبان ملی را از فعالیت بازداشت، مانع رشد امکانات داخلی زبان گردید، بسیار خصوصیت‌های زبان بیگانه را، که خلاف طبیعت فارسی تاجیکی‌اند، وارد آورد. از این رو، کمیته نو تأسیس اصطلاحات، از اول، از آثار تهاجم فرهنگی استعمارگران پاک کردن واژه‌گزینی فارسی تاجیکی را وظیفه اساسی خود دانست و تصمیم گرفت که از وام‌گیری کلی قطعاً دست کشد. اساساً به اندوخته‌های لغوی زبان ملی، عنعنه [= سنت] های معمول و امکانات داخلی آن باید تکیه کرد و اصطلاحات ملی زمانی به وجود آورد.

این اصل علمی کمیته اصطلاحات به مقابله سخت اهل علم، حتی تمام جامعه، به‌ویژه دایره‌های رسمی، دچار آمد. مردم به اصطلاحات اروپایی عادت کرده‌اند. برابری نو فارسی تاجیکی، که کمیته اصطلاحات به تصویب رسانیده است، به نظرها غریب می‌نماید. مردم به دشواری‌های از خود کردن واژه‌های تازه تن دادن نمی‌خواهند. عقیده‌ای پیدا شده است که اصطلاحات روسی اروپایی ملت تاجیک را به جهان و علم و فن جهانی می‌پیوندد؛ اما دانش واژه‌های نو فارسی، برعکس، ما را از جهان جدا می‌کند. می‌گویند که علم و فن حادثه بین‌المللی است و واژگان آن نیز به فارسی تاجیکی باید بین‌المللی باشد تا که دست یافتن به موفقیت‌های کشورهای دیگر آسان شود و هکذا. به این عقیده از چند جهت نمی‌توان راضی شد. شک نیست که علم و فن پدیده‌ای بین‌المللی است و مضمون و مندرجه آن در همه کشورهای یک است. ولی، به هر حال، علم و فن جهانی هم مکتب‌های ملی دارد و ممکن است که در بعضی منطقه‌ها رشد آن ویژگی پیدا کند. مهم‌تر آن است که علم و فن در همه جهان به یک زبان ایجاد نمی‌شود بلکه هر کشور و هر منطقه در علم و فن دارای زبان خاص خود است. پیشرفت علمی و فنی جهان امروز همه ملت‌ها را فرا می‌گیرد و بسیار زبان‌های ملی به جریان پیشرفت علمی و فنی کشیده می‌شوند. کامیابی‌های نو به نو علم و فن باعث اقتدارافزایی زبان‌های ملی می‌گردد. ولی دارای‌افزایی زبان ملی نمی‌تواند از وام‌گیری و نسخه‌برداری محض عبارت باشد. اگرچه در واژه‌گزینی از وام‌گیری گزیر نیست و در بسیار موردها از زبان‌های غرب و شرق بعضی واژه‌ها را عیناً گرفتن لازم می‌آید، با وجود این نباید فراموش کرد که وام‌گیری عینی و نسخه‌برداری محض عنصرهای بیگانه و خصوصیت‌های خلاف طبیعت زبان ملی را زیاد وارد می‌آورد و زبان ملی را خراب می‌کند. زبان ملی، با ترقی

دادن امکانات خاص خود، با فعال کردن وسیله‌های ویژه خود، با افزودن پویایی و زایایی خویش، زبان علم می‌شود. عنصرهای بیگانه فقط یک جزء این روند و حتماً جزء مفید و بی‌ضرر خواهد بود. ضرور است که زبان فارسی تاجیکی را به درجه زبان علم زمانی برسانیم. ملتی که زبان علم ندارد ملت کامل نیست و زبان او از بعضی جهت‌ها عاجز و ناتوان است و، به یک حساب، هنوز زبان ملی نشده است. از این جا ضرورت به وجود آوردن اصطلاحات ملی علم و فن پیش آمده است.

چون امروز تاجیکستان به استقلال رسیده است، نباید از یاد برد که استقلال فرهنگی لازم ذات استقلال ملی است و شه‌پایه دولت ملی همانا زبان ملی است و تأمین رشد و تکامل آن و به وجود آوردن زبان علم و اصطلاحات ملی از جمله مهم‌ترین فرموده‌های تاریخ است. متأسفانه، این ضرورت در جامعه هنوز عمیقاً درک نشده است و این یکی از مانع‌های رشد اجتماعی و فرهنگی و شعور ملی است.

از این جاست که چندی از اصول کمیته اصطلاحات تاجیکستان ضدیت سخت می‌بیند و یکی از آنها مبارزه با ساده‌گرایی و با بیان عوامانه است. در زمان شوروی، مفهوم «خَلْقیت زبان» پیدا شد که یک معنای آن ساده کردن زبان و به عامه خلق نزدیک آوردن آن است. اما این مفهوم را نادرست معنی می‌دادند و نه آن ساده‌نویسی و ساده‌گویی را، که ذاتاً پدیده‌ای مثبت و مطلوب است، بلکه عادی‌گویی پست، سخن عوامانه، به درجه سخن بی‌نظام کوچک و بازار پایین آوردن زبان را در نظر داشتند و طلب می‌کردند. در نتیجه، متانت سخن از بین رفتن گرفت. یک سبب به میان آمدن تفکر قالبی همین بود. سخن پست‌محک عوامانه نه تنها روزنامه‌ها و مجله‌ها، رادیو و تلویزیون، کتاب‌های درسی، ترجمه نوشته‌های اجتماعی و سیاسی و علمی را فراگرفت بلکه به زبان ادبیات بدیعی، حتی به سخن استاد صدرالدین عینی (به ویژه به آن اثرهای او که بعداً ترور استالینی سال ۱۹۳۷ نوشته شده‌اند) راه یافت. از دهه ششم قرن بیستم، بعضی شاعران و نثرنویسان و روزنامه‌نگاران به سخن پارسی اصیل روی آوردند و کوشش آنها نتیجه‌های مهم داد؛ ولی تفکر قالبی خیلی جان سخت بوده است و اکثریت جامعه هنوز پیرو همان «خَلْقیت» دروغین است.

در آخر عمر امپراتوری شوروی - نیمه دهه هشتم - چون مبارزه همگانی در راه پیش‌گیری انقراض زبان فارسی تاجیکی آغاز یافت و این تلاش باعث بلند شدن شعور

اجتماعی گردید و شعور ملی را رشد بخشید، در بعضی قشرهای جامعه ضرورت اصلاح زبان ملی و از چنگال بیماری ساده‌گرایی و ترجمه‌زدگی رهایی دادن آن یک‌اندازه درک شد. در بعضی دایره‌ها، آن حقیقت درک شدن گرفت که بر اثر سیاست ملیت‌زدایی شوروی و با فشار پرزور زبان روسی، که زبان حکمران قلمرو امپراتوری بود، زبان فارسی تاجیکی عاجز و ناتوان شده است و زبان معیار، زبان مطبوعات و نشریات تاجیکستان رو به خرابی آورده است و، برای آن که زبان ملی ما دوباره جان بگیرد، ضرور است که ملت رو به آغازگاه‌های خود بیاورد، از سرگه [= آغازگاه] و سرچشمه‌های هستی معنوی خود سیراب شود و از اصالت سخن فارسی بهره‌ور گردد. چون جامعه به درک این ضرورت نزدیک شدن گرفت، در دل بسیاری از جوانان خواهشی پیدا شد که زبان خود را بدانند و به گنجینه‌های فارسی ناب دست بیابند.

نخستین پیش‌نهادهای کمیته اصطلاحات تاجیکستان در سایه این روح‌بلندی ملی پیدا آمدند و برای افزایش آن خدمت کردند. واژه‌هایی چون *زادنامه* (به جای «شهادت‌نامه درباره تولد») ثبت *فرزندخواندی* (به جای «قید آکت درباره به پسر یا دختری قبول کنی»)، *کشتی زیربال* (به جای «کشتی قنات‌های زیرآبی داشته»)، *پاداش اضافه‌کاری* (به جای «مکافات‌دهی برای وقت اضافه بر مدت کار»)، *کارجامه* (به جای «لباس مخصوص کار»)، *کهنه‌دوزی* (به جای «تعمیر پای‌افزار») و *صدها* از این قبیل کلمه و عباره‌ها که کمیته اصطلاحات تصویب کرد خوش استقبال شدند. بعضی این واژه‌ها از اندوخته‌های موجوده زبان، برخی از واژه‌گزینی کنونی دانشمندان ایران گرفته شده، چندی ساخته خود کارمندان کمیته بود. ما از مأخذهای گوناگون استفاده کردیم. از طرف اهل جامعه با شادی و خرسندی بی‌نهایت پذیرفته شدن تصویب‌های کمیته اصطلاحات قوت دل کارمندان کمیته را می‌افزود، اعتقاد آنها را به اصول خود زیاد می‌کرد. کارمندان ما احساس می‌نمودند که جست و جوی ایجادگرانه، به ویژه کامیابی‌های آنها، هر دفعه تکانی برای بالاروی شعور ملی می‌گردد. ما آنگاه به چشم خود دیدیم که مسئله زبان و واژه‌گزینی در مرکز دقت اهل جامعه قرار یافته است. اداره‌ها و مؤسسه‌ها کوشش می‌کردند که هنگام کار خود جهت بعضی واژه‌ها از کمیته اصطلاحات مصلحت ببرند. حکومت تاجیکستان، در هنگام تأسیس وزارت و اداره تازه‌ای، نام‌گذاری آن را از کمیته اصطلاحات خواهش می‌کرد تا که نام زیبای تاجیکی بیابیم، یعنی نامی که ترجمه ساخته و

مصنوعی از روسی نباشد. اینها همه نشانه هویت‌جویی بود و گواهی از آن می‌داد که ملت به راه استقلال واقعی، از جمله به جاده استقلال طبع، استقلال زبان و فرهنگ قدم‌زدن می‌خواهد.

واژه‌هایی هستند که در دوران خودجویی و خودرسی ملت رهنمای سرمنزل حقیقت می‌توانند بود. گاه یک واژه، اگر هنگام ضرورت به کار گرفته شود، می‌تواند خودشناسی مردم را قدمی پیش برد. به زبان فارسی واژه‌هایی چون فرهنگ، دستور، دبیر، دبیرستان، دبستان، دیوان، دفتر، داد، دادگاه و غیره هر کدامی گویا یک سند تاریخ‌اند که از عهد باستان در میان مردم ما وجود داشتن مفهوم‌های مهم تمدن عالی را گواهی می‌دهند. ما این واژه‌ها را باید مایه سربلندی بدانیم، برابر سرود ملی و پرچم ملی عزیز داریم، به عنوان نشان ملی به کار بریم. با این مقصد، کمیته اصطلاحات کلمه‌هایی از قبیل فرهنگستان، دانش‌نامه، دستور (دستور اساسی به جای «قانون اساسی»)، پژوهشگاه، دادستان و مانند اینها را چون مایه افتخار ملی پیش‌راند. بعضی از اهل ضیاء [= روشن‌فکران]، به خصوص برخی از کارکنان رسمی، کاربرد این واژه‌ها را نشانه کهنه‌پرستی و به سوی عصرهای گذشته عقب کشیدن زبان دانستند و مباحثه اوج گرفت. چون بنده سال ۱۹۹۱ پیش‌نهاد کردم که «کابینه وزیران» و «شورای وزیران» باید دیوان وزیران نامیده شود، باز، از هر سو، ناراضی‌گی صدا داد؛ لیکن، به هر حال، نخستین رئیس جمهور تاجیکستان، قهار محکم‌اف، در پی این بحث بنده را به دفتر پذیرفت. ما در سر همین یک کلمه دیوان یک ساعت صحبت کردیم و عاقبت او راضی شد که این تصویب‌نامه کمیته اصطلاحات درباره دیوان وزیران به شورای عالی تاجیکستان پیش‌نهاد گردد. شورای عالی، با دست‌گیری رئیس جمهور، این اصطلاح را تصویب کرد. این است که در سال‌های بالاروی خودشناسی ملی میسر شده بود که درباره یک واژه یک ساعت با رئیس جمهور بحث کنیم! این هم نشانی از آن بود که جامعه در مسئله زبان و فرهنگ به راه درست داخل شدن دارد.

متأسفانه آن خودجویی و خودرسی‌ها دیر دوام نکرد. در جمهوری، ناآرامی و، از سال ۱۹۹۳، جنگ خانگی آغاز یافت. کشور خراب شد، ملت تلفات جانی و مالی زیاد داد. قریب دو میلیون نفر سرگریز شدند و حالا، در کشورهای نزدیک و دور، برای دیگر ملت‌ها خدمت می‌کنند یا به خواری و زاری در به درند.

بحران همه‌گیر ملی اندیشه اجتماعی را کند کرد. غلبه محل‌گرایی خودجویی ملی را به درجه نیستی رسانید.

از این جاست که امروز بازجست‌های واژه‌گزینان تاجیک جالب دقت نمی‌آید. جامعه به مسئله اصطلاحات و زبان و فرهنگ با دید بی‌تفاوتی می‌نگرد. گاه، حتی، نسبت به طرح این مسئله‌ها بدگمانی ظاهر می‌نماید. این هم بی‌سبب نیست. بحران فقط اقتصاد و یا تنها زندگی اجتماعی و سیاسی را فرا نگرفته است بلکه پدیده‌ای همگانی است. بحران معنوی است و ذهن‌ها را کند کرده است. بیشتر از همه فرهنگ، مکتب و معارف، علم و فن آسیب دید و خودآگاهی ملی کاهش یافت. ذاتاً زندگی پرارزش ملی و سخت‌جویی‌های معنوی فراگیر اساس تکامل زبان است و رشد زبان ملی، در نوبت خود، برای رشد معنوی ملت، راه هموار می‌کند. سست شدن پایه معنوی زندگی حتماً به اندیشه اجتماعی و همه رشته‌های فرهنگ نقشی منفی می‌گذارد. حالا وضع زبان فارسی تاجیکی در ماوراءالنهر بدتر از آن است که در زمان شوروی بود. نه تنها در بخارا و سمرقند، که در هیئت ازبکستان مانده‌اند، تعقیب تاجیکان و زبان فارسی تاجیکی سخت‌تر شده است بلکه در تاجیکستان، چنانچه در شهر دوشنبه، حسن سخن مردم کاهیده است. آنچه ما مدنیت سخن می‌نامیم، یعنی نشانه‌های سواد، لاقلاً سواد میانه‌حال، درست‌گپ زدن، در گفتار و نوشتار دور نرفتن از زبان معیار و مانند اینها کم به دید می‌آید محرومیت از طبع بلند عمیق‌تر می‌رود.

در دهه سوم قرن بیست، در بسیاری از جمهوری‌های شوروی، معرکه محو بی‌سوادی برگزار شده و همه بی‌سوادان با آموزشی سه ماهه سواد برآوردند، یعنی نوشتن نام خود را یاد گرفتند. آنگاه دستگاه ایدئولوژی شوروی اعلان کرد که مردم شوروی دیگر صددرصد سوادناک‌اند. چون در شوروی تحصیل حتمی ده‌ساله جاری شد، آن پندار که جامعه شوروی جامعه خوش‌سوادان است استوار گردید. مکتب میانه [= مدرسه متوسطه] شوروی در تعلیم علم‌های دقیق و طبیعی خیلی دست‌آورد داشت؛ اما، در تأمین سواد بلند، در تربیه فرهنگی و معنوی، به ویژه در تاجیکستان، نقصان کم نبود. امروز هم سرمنشأ ترجمه‌زدگی مکتب [= مدرسه] تاجیکی است، زیرا همه کتاب‌های درسی از روسی ترجمه شده‌اند و صفت ترجمه اکثراً خوب نیست. صدرالدین عینی گفته بود که «دشمن قتل زبان ترجمان [= مترجم] است». ما باید علاوه

کنیم که زبان فارسی تاجیکی امروز گرفتار سرپنجه همین دشمن قتال است. ما همه ترجمه‌زده هستیم. ترجمه‌زدگی یکی از آفت‌های بزرگ است که به سر زبان ملی آمده است. جامعه‌ای که به این بلا گرفتار است، برای تأمین رشد زبان ملی، کم امکان دارد و باید جد و جهد ویژه پیش بگیرد تا این درد را برطرف بکند و راهی به سلامت بی‌ماید. در جامعه ما این حقیقت نیز هنوز درک نشده است. پندار همگان این است که، چون تحصیل حتمی [= اجباری] ده‌ساله دیده‌ایم، سراسر باسواد هستیم، زبان خود را می‌دانیم و آنهایی که سواد ما و زبان ما را پُر نقصان می‌شمارند عیب‌جویی بیش نیستند، از زیر ناخن ما چرک می‌کاوند و می‌خواهند ما را به راه دیگر، به راه نامطلوب، ببرند. این پندار در ایام بحرانی ما خیلی قوت گرفته است و یکی از مانع‌های راه واژه‌گزینی و اصول نو اصطلاحات است؛ به پرورش طبع سلیم و رهایی از ترجمه‌زدگی، به دور کردن طبع مردم از گپ آب شسته و سخن عوامانه خلل می‌رساند. اکثر اصطلاح‌گزین‌ها، مؤلفان فرهنگ‌های اصطلاحات و آنهایی که اصطلاحات برای کارگیری آنها ترتیب یافته است، هنوز به ماهیت رویه تازه واژه‌گزینی و ضرورت آن چندان پی نبرده‌اند؛ در زبان، برای فرق کردن سره از سقط هنوز آماده نیستند. هنوز درک نشده است که مثلاً کلمه و عباره‌هایی از قبیل «مال شناخته نشده»، «مبلغ پرداخته نشده»، «شخص قابلیت کار نداشته» و امثال اینها، که نه تنها در فرهنگ‌های اصطلاحات بلکه گاه در نوشته‌های نویسندگان نامدار نیز دیده می‌شوند، اکثراً محصول طبع نارسا می‌باشند؛ زیرا بالای هم آمدن دو صفت فعلی (صفت فاعلی یا صفت مفعولی مانند «شناخته شده») خوب نیست و، در موردهای بالا، «مال ناشناخته»، «مبلغ ناپرداخته»، «شخص کارناشایم» یا چیزی مثل این گفتن شاید بهتر می‌بود. مورد ناشناسی، عاجزی از دریافت شکل درست بیان و قالب مطلوب، که در مطبوعات و نشریات تاجیکی زیاد به نظر می‌رسد، صفت کار واژه‌گزین‌ها را نیز پست کرده است. ما اکثراً فراموش می‌کنیم که هر کلمه و عباره نمی‌تواند اصطلاح باشد و از این سبب گاه بهتر است که از کلمه و عباره‌ای که مفهوم است دست کشیده کلمه و عباره‌ای را که در نظر اول نامفهوم می‌نماید یا کم مفهومیت دارد، به صفت اصطلاح، قبول نماییم. از جمله، لازم می‌آید که، در فرهنگ‌های اصطلاحات، از عباره‌هایی چون «ویران کردن حقوق مأموری»، که به عنوان اصطلاح آورده‌اند، دست بکشیم و به یاد داشته باشیم که این سخن هیچ خصوصیت اصطلاح را

ندارد. برای این که در این مورد اصطلاح ساخته باشیم، لاقلاً «حقوق‌شکنی اداری» گفتن لازم می‌آید، آن‌گاه عباره به اصطلاح نزدیکی پیدا می‌کند. به این وجه، عباره «به‌گناه خود اقرار شدن»، که در واژه‌نامه حقوق آمده است، نیز اصطلاح نمی‌تواند بود؛ زیرا ریختگی و سفتگی اصطلاح را صاحب نیست و، در این مورد، اگر «اقرار اختیاری» بگوییم، شاید اصطلاح ساخته باشیم. آن‌گاه «به‌گناه خود اقرار شدن» معنی‌دار اصطلاح «اقرار اختیاری» خواهد بود. چندگاه عباره «گذرگاه زیرزمینی» در تاجیکستان اصطلاح به شمار می‌آید؛ ولی، چون واژه موجز و زیبایی «زیرگذر» پیدا شد (کیهان هوایی، ۲ بهمن ۱۳۷۲=۹ فبریه ۱۹۹۴)، ما آن را به عنوان اصطلاح پذیرفتیم و اکنون عباره «گذرگاه زیرزمینی»، در نظر ما، ایضاً اصطلاح «زیرگذر» است و بس. اما بسیار کسان «زیرگذر» را قبول ندارند، آن را یک واژه ساخته و صنعتی و غیرطبیعی و دور از فهم می‌دانند. به نظر آنها، «گذرگاه زیرزمینی» بیشتر قابل قبول است؛ زیرا چون و چرایی به میان نمی‌آرد، احتیاج به شرحی ندارد، سخن عادتاً گوش‌نشسته‌ای است. چنین قصور حالا زیاد نفوذ دارد و آثار آن در فرهنگ‌هایی که با تصدیق کمیته اصطلاحات تاجیکستان به طبع رسیده‌اند نیز گاه‌گاه به دید می‌آید. لیکن در هیئت رئیسه کمیته اصطلاحات، خوش‌طبعانی نیز هستند که قایل‌اند از سخن آب‌شسته پیش‌گیری کنند؛ چنانچه استاذ لایق، شاعر زبردست تاجیک، که واژه «چرخ‌بال» از اختراعات او بوده و از طبع بلندش دیگر گواه لازم نیست، در هیئت ریاست، پرثمر کار می‌کند.

متأسفانه هیئت کارمندان سازمانی کمیته اصطلاحات، که در اول عبارت از هفت نفر بودند، در اثر بحران اقتصادی کشور، کم‌کم پراکنده شدند و امروز ماهیتاً دو نفر مانده‌اند. دو نفر هرگز نمی‌تواند بار گران واژه‌گزینی را بر دوش داشته باشد. ضرور است که امکانات اقتصادی پیدا بکنیم و از جوانان با استعداد اصطلاح‌شناسان سلیم‌طبعی آماده سازیم که این هم، البته، خیلی فرصت می‌طلبد.

دشواری آن است که جامعه را برای درک لزوم چنین متخصصان تیار [= مستعد و آماده] بکنیم. باید، نه تنها از بین زبان‌شناسان بلکه در همه رشته‌های دانش، اصطلاح‌شناسان دارای اختصاص [= تخصص] عالی داشته باشیم. اصطلاح‌شناسی خود یک بخش علم است که باید اساس‌های نظری و جنبه عملی آن پژوهش شود. این پژوهش را کارشناسانی که آمادگی ویژه دارند می‌توانند انجام بدهند.

واژه‌گزینی و واژه‌شناسی از آن بخش‌های زبان‌شناسی است که تا اندازه‌ای جنبه اجتماعی دارد و گاه تمایلات آن هم‌بسته به وضع اجتماعی و سیاسی کشور خواهد بود. فرایندهای فرهنگی جامعه و خودشناسی اجتماعی و معنوی ملت در رشد واژه‌گزینی نقشی نمایان می‌گذارد. زمینه اساسی رشد واژه‌گزینی رشد علم و فن است. شرکت فعالانه فرزندان ملت و دانشمندان کشور را در رونق و رواج علم از عمده‌ترین شرط‌های تشکل زبان علم و اصطلاحات دانسته‌اند که به درستی این عقیده شبه‌ای نیست. اگر به زبان ملی علم به وجود آوریم، زبان علم نیز شکل می‌گیرد. در عین حال، چنان‌که از تاریخ ما ایرانیان و بسیار خلق‌های دیگر به ثبوت رسیده است، ترجمه آثار علمی از زبان‌های پیش‌رفته یکی از عامل‌های مهم در شکل‌گیری زبان علم و اصطلاحات ملی است. ولی از تجربه تاجیکان آسیای میانه این هم یقین شد که فعالیت ترجمان‌ها نه همیشه می‌تواند واژه‌گزینی و زبان علم را به راه درست درآورد و، در این کار، تنها با فعالیت ترجمان‌ها محدود نباید شد. واژه‌گزینی فقط نتیجه فعالیت عملی ترجمان نیست و باید اساس علمی و نظری داشته باشد. ترجمانی، علم‌آفرینی و تحقیق علمی اصطلاح‌شناسی باید برابر [= به موازات یکدیگر] دوام یابد. آن‌گاه زبان علم و واژه‌گزینی یک واسطه اقتدارافزودن زبان ملی، یک وسیله پیش‌رفت اجتماعی و معنوی ملت خواهد شد.

امید است که فرایندهای اجتماعی و فرهنگی جامعه تاجیکان در قرن بیست و یکم پایه بر اندیشه ملی خواهد داشت، جامعه را در خودشناسی تاریخی و خودآگاهی ملی به پایه‌های بلند خواهد رسانید. آن‌گاه، برای ترقی علم و فن، برای حل مسئله‌های عمده واژه‌گزینی و زبان علم، امکان بیشتر فراهم خواهد شد.

□

اصطلاحی فلسفی در ادبیات سغدی بودایی

زهره زرشناس (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

زبان سغدی، از گروه شرقی زبان‌های ایرانی میانه، زبان سرزمین سغد (ناحیه‌ای میان سیحون و جیحون) بوده است. سمرقند، پایتخت سغد، نقشی راهبردی (استراتژیک) در جاده ابریشم (میان چین و آسیای غربی) داشته و زبان سغدی، به واسطه وجود بازرگانان سغدی، زبان میانجی^۱ ترکستان چین بوده است. در این ناحیه، به ویژه در تون‌هوانگ و نواحی حوالی تُرفان، بیشترین حجم دست‌نوشته‌های سغدی به دست آمده است که در مجموعه‌های برلن، پاریس، لندن و سن‌پترزبورگ نگهداری می‌شود (۱).

به رغم گستره پر دامنه قلمرو زبان سغدی، تفاوت‌های گویشی در آثار مکتوب موجود این زبان بسیار اندک است. این بدان معنا نیست که متن‌های سغدی از نظر زبان‌شناختی هم‌سان‌اند. تفاوت وجود دارد اما بیش از آن که گویشی باشد املائی و نمودار تأثیر عوامل تاریخی است. بی‌تردید، در نواحی دور از پایتخت، تفاوت‌های گویشی وجود داشته که لزوماً به کتابت در نیامده است. رد پای آنها را می‌توان در گویش یغنابی امروزی (در ناحیه کوهستانی دره علیای زرافشان) و یا در بعضی از واژه‌های دخیل سغدی (۲) در زبان فارسی مشاهده کرد.

زبان سغدی، از نظر تنوع و حجم ادبیات مکتوب، مهم‌ترین زبان ایرانی شرقی است. بازرگانان هندوستان سغدی، که بیشتر آنها پیرو ادیان بودایی و مانوی و مسیحی بودند،

1) lingua franca

افزون بر انتقال کالا و فرهنگ و هنر میان دو جهان شرق و غرب (چین و ایران و هند و روم)، به تبلیغ دین‌های بودایی و مانوی و مسیحی در میان اقوام آسیای مرکزی و چین نیز پرداختند. آنان، با ترجمه متون بودایی و مانوی و مسیحی به زبان سغدی، علاوه بر ترویج آن ادیان در میان این اقوام، برگنجینه ادبیات زبان سغدی افزودند. از این رو، متون موجود سغدی بیشتر دینی و متأثر از سه دین مذکور است و، به این اعتبار، به سه گروه متون سغدی بودایی، متون سغدی مانوی و متون سغدی مسیحی دسته‌بندی می‌شود. بررسی مدارک به دست آمده حکایت از آن نیز دارد که پیروان هر یک از این ادیان، شیوه نوشتاری خاصی برای تبلیغ عقاید خود برگزیدند. در حقیقت، تنوع فرهنگی و دینی در خط و نحوه نگارش آنان بازتاب یافته است. متن‌های سغدی بودایی به خط سغدی (۳)، متن‌های سغدی مانوی به خط مانوی (۴) و متن‌های سغدی مسیحی به خط سریانی (۵) نوشته شده‌اند.

سغدیان، در جریان مهاجرت‌های متعدد از خاستگاه اصلی خود (دره زرافشان و سمرقند)، قرقیزستان امروزی را پشت سر گذاشتند و در ترکستان چین و مغولستان و حتی در شهرهای بزرگ چین مستقر شدند و، از سوی دیگر، تا آمودریا و بلخ پیش رفتند. در آن جا بود که با آیین بودا آشنا شدند (۶) و این آیین را تا مشرق آسیای مرکزی و چین به همراه بردند.

متن‌های سغدی بودایی (۷)، که در حقیقت آثار بازمانده ادبیات بودایی به زبان سغدی است، شاید پر حجم‌ترین آثار ادبی زبان سغدی باشد. این آثار، در صومعه‌های آسیای مرکزی، از اصل چینی و هندی به زبان سغدی ترجمه شده‌اند و محتوای آنها از مکتب مهاییانه^۲ بودایی نشئت گرفته است. ادبیات سغدی بودایی (۸) نوعی ادبیات ترجمه‌ای و مشحون از اصطلاحات فلسفی و احکام آیین بوداست و بخش اعظم آن نمودار ادبیات بودایی چینی است که غالباً از آن ترجمه شده است (۹). بسیاری از متن‌های بودایی شناخته سغدی بازتاب نسخه‌های چینی آثار مکتوب آیین بودا دارند تا بدان جا که ویژگی‌های واژه‌شناختی و اصطلاحی و سبکی نسخه‌های چینی مستقیماً در ترجمه سغدی نمایان شده است. حتی در متن سغدی «سوتره‌ای اندر نکوهش نوشیدنی

2) Mahāyāna

مستکاره» (۱۰)، که بر اساس بُن نوشته‌اش^۳ باید از متنی هندی ترجمه شده باشد، ویژگی‌های بیانی خاص متن‌هایی که به وضوح ترجمه از چینی جلوه می‌کنند مشاهده می‌شود. چنان که مکزی (۱۱) خاطرنشان می‌سازد، احتمالاً ذکر این مطلب که متن «سوتره» از هندی ترجمه شده چندان آگاهانه نبوده و صرفاً به منظور کسب اعتبار برای این متن بوده است.

مترجم سغدی، هرگاه که نتوانسته است واژه یا عبارتی سغدی برای برگرداندن تعبیر یا اصطلاحی خاص بیابد، به ترجمه تحت‌اللفظی آن پرداخته است (۱۲). حتی، در بعضی موارد، تنها به آوانویسی واژه‌های مبهم چینی به خط سغدی اکتفا کرده است (۱۳). تاریخ ترجمه متون سغدی بودایی روشن نیست. تنها، در یک مورد، تاریخ ترجمه (۷۲۸ میلادی) مشخص است (۱۴). بنابراین، احتمال می‌رود که بخش بزرگی از این متون ترجمه‌ای متعلق به دوره اصلی سلطنت سلسله تانک در آسیای مرکزی (نیمه دوم قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم میلادی) باشد (۱۵).

گفتیم که متن‌های سغدی بودایی ترجمه‌هایی از آثار بودایی چینی یا هندی‌اند و، از این رو، وجود اصطلاحات خاص آیین بودا در آنها بارز و نظرگیر است. درک و فهم این متن‌ها بدون مراجعه به اصل چینی یا هندی آنها اغلب دشوار و گاه غیر ممکن است. احتمالاً صورت سغدی واژه‌ها، در اثر تغییرات ناشی از نقش‌های دستوری، از صورت‌های سنسکریت دور شده‌اند.

در این جا، واژه درمه (۱۶)، که در آیین بودا فراوان به کار برده می‌شود و در متن‌های سغدی بودایی به دفعات آمده است، عیناً همان طور که در متن‌های سغدی آمده، بررسی می‌شود. این واژه، که هسته مرکزی تعالیم بودایی است و به صورت‌های «دارما، درما، دممه، ذمه و ذرمه» در ترجمه‌های آثار بودایی به زبان فارسی وارد شده، در زبان سنسکریت به صورت *dharma* آمده است (۱۷). ریشه *dhṛ-* به معنای «حمل کردن، بار کشیدن، نگاه داشتن، حمایت کردن» است و با پسوند *-ma* اسمی به معنای «قانون، فریضه، حکم و آیین» می‌سازد (۱۸). اما، در آثار بودایی، درمه به معنای «قانون، آیین بودا، حالات جان، عنصر سازنده طبیعت یا سرشت هر چیز، حقیقت، سلوک، دادگری،

رستگاری، آیین، مبانی آیین، دین، تعلیم، آموزه، کیفیت، موضوع اندیشه، نمود، شیء، پدیده» و مانند اینهاست. درمه قانونی است معرف نظام جهان، از گردش روز و شب گرفته تا مرگ و زندگی. این واژه بر یافتن طریق رستگاری و راه داد و ستد بین انسان‌ها نیز دلالت دارد. پس درمه حق و عدالت و حقیقت و طبیعت راستین چیزها و پدیده‌هاست. این واژه، مانند واژه «حق» در سنت اسلامی، لفظی است دارای حوزه دلالت گسترده که هیچ معادل هم‌طرازی در زبان دیگر برای آن نمی‌توان یافت و، در عین آن که دارای مفهومی است هر چه نزدیک‌تر به مفهوم دین و آیین در سنت ما، دلالت‌های گسترده‌تری دارد. معنای مراد درمه را باید، بر اساس متنی که در آن به کار رفته، دریافت. واژه form در زبان انگلیسی شاید یکی از نزدیک‌ترین معادل‌ها برای آن باشد. معنای آن را می‌توان ذیل پنج عنوان آموزه، حق، وضع، پدیده و حقیقت غایی بیان کرد (۱۹). این واژه در متن‌های سغدی بودایی به دو صورت آمده است:

الف) *δrm* که در زبان سغدی / *δarma* تلفظ می‌شده است و در متن‌های سغدی بودایی زیر دیده می‌شود:

متن SCE (۲۰)، سطرهای ۵، ۸۱، ۱۷۸، ...؛

متن VIM (۲۱)، سطرهای ۱۸۳ و ۱۹۱؛

متن DHY (۲۲)، سطرهای ۳۹۰ و ۳۹۲.

این واژه در عبارت معروف به سه پناه یا سه گوهر ($snk^3 t \delta rm^3 t pwt y^3$)؛ معادل سنسکریت: (*Buddha* و *dharma* و *saṃgha*)، که مراد از آن «بودا، آیین بودا، انجمن رهروان» است، بارها در متن‌های سغدی بودایی به کار رفته است؛ برای مثال، در متن DHY، سطر ۱۳۱ و در متن P6، سطر ۲۰.

واژه *δrm* در عبارات و ترکیبات ذیل نیز دیده شده است:

δrm p r β^3 y r n^3 k، به معنای «بیان‌کننده یا مفسر درمه» (معادل سنسکریت: *dharma*

bhāṇaka به معنای «واعظ بودایی») در متن DHY، سطر ۱۳۰؛

p t k r^3 k δ rm، به معنای «درمه پیکر» (معادل سنسکریت: *saddharmapratirūpaka* به

معنای «کاربرد معیار دروغین در آیین حقیقی (آیین بودا)» یا «سخ معنای باطنی به رغم

حفظ ظاهر (التفاط)») در متن P6 (۲۳)، سطر ۸۵؛

p w t^3 n^3 k δ rm، به معنای «درمه بودا» (معادل سنسکریت: *Buddha dharma* به معنای

«درمه بودا» در متن VIM، سطرهای ۲۸، ۲۹، ...؛
pwṛyṣtyδrm، به معنای «درمه بودایان (= روشن شدگان)» (معادل سنسکریت: مانند
 مورد قبل)، در متن DHY، سطر ۱۶۵؛
wyzrwδrm، به معنای «درمه حقیقی و راست» (معادل سنسکریت: saddharma به
 معنای «آیین حقیقی، آیین نیک، درمه راست آیین») در متن SUV (۲۴)، سطرهای ۳۱ و
 ۳۳؛

δrm ckkṛ، به معنای «چرخ درمه، چرخ قانون» (معادل سنسکریت: dharmacakra به
 معنای «چرخ آیین» نامی است برای آیینی که بودا چرخ آن را به گردش در آورده است
 یعنی «چهار حقیقت عالی»)، در متن DHY، سطر ۳۱۷.

واژه *δrm* در متن‌های سغدی بودایی و در بعضی عبارات و ترکیبات به صورت
δrm^(s)yk نیز آمده است که در زبان سغدی /*δarmīk*/ تلفظ می‌شده و به معنای
 «درمه‌ای، قانونی، مطابق با شرع و سنت» است؛ برای مثال، در متن‌های SCE، سطرهای
 ۵۶ و ۵۰۶ و SUV، سطر ۲۵.

عبارات و ترکیبات زیر نیز دیده می‌شود:

nwšmync δrm^(s)yk، به معنای «انوشگی درمه‌ای، (ذات) بی‌مرگ قانون» (معادل
 سنسکریت: amṛtadharmā به معنای «درمه جاوید، درمه افشرد نامیرایی») در متن
 VIM، سطر ۹۴؛

δrm^(s)yk^(s) rδ^(s)r، به معنای «بوم درمه، بوم آیین» (معادل سنسکریت: dharma
 dhātu به معنای «ذات یا عنصر درمه، ذات یا مغز واقعیت، یکی از ۱۸ بوم بودائیان یعنی
 یکی از ۱۸ عنصر یا ذات جسمانی و روانی») در متن SUV، سطر ۳۷؛

δrm^(s)yk^(s) βs^(s)nt^(s)، به معنای «فرزند درمه، پسر قانون» (معادل سنسکریت: dharma
 putra به معنای «پسر درمه، پسر آیین») در متن DHY، سطر ۳۶۵؛

δm^(s)yk^(s) CWRH (γr^(s)yw(h))، به معنای «تن درمه، جسم قانون» (معادل
 سنسکریت: dharmakāya به معنای «کالبد آیین، کالبد درمه، نام یکی از سه کالبد
 بودا») در متن DHY، سطر ۲۷۲؛

δrm^(s)yk^(s) šmn^(s)، به معنای «راهب درمه» (معادل سنسکریت: dharmapati* به

معنای «درمه بُد، سرور و حافظِ قانون و نظم»، در متن SCE، سطرهای ۵۰۶-۵۰۷؛
 $w^{\circ}y\check{s}$ $\delta rm^{\circ}yk^{(\circ)}$ ، به معنای «واژه درمه، واژه قانون» (معادل سنسکریت:
 $*dharmavāc$ به معنای «واژه درمه، کلام آیین» (۲۸))، در متن SCE، سطر ۵۶ و در متن
 VIM سطرهای ۷۶ و ۱۳۵؛

$wy\check{s}y$ $\delta rm^{\circ}yk^{(\circ)}$ ، به معنای «شادمانی درمه، شادی قانون» (متن سنسکریت:
 $\bar{d}harmanand$ به معنای «لذت قانون، شادی (نشئت گرفته از) آیین» در متن
 VIM، سطرهای ۶۸-۶۹؛

$\delta\beta r y^{\circ}$ $\delta rm^{\circ}yk^{(\circ)}$ $wkry$ δw° $pr(w)$ L° ، به معنای «نه در دو دروازه درمه» (معادل
 سنسکریت: $advayadharmamukha$ ، به معنای «دروازه درمه نه دویی، مدخل درمه عدم
 ثنویت» یا «آستانه درمه توحیدی»)، در متن VIM، سطرهای ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۹ و ۲۰۵.
 ب) $p\delta kh$ (۲۹)، که در زبان سغدی / $pa\delta ka$ تلفظ می شده و به معنای «قانون، سنت،
 قضاوت، رسم و موضوع» است. این واژه در زبان آسی به صورت $fädg$ آمده و در هر سه
 متن سغدی بودایی و مانوی و مسیحی به صورت های زیر به کار رفته است:

$p\delta kh$ ، $p\delta kh$ با تلفظ / $pu\ \delta ka$ (•) /، به معنای «غیر قانونی»؛ $p\delta kcyk$ با تلفظ
 / $pa\delta k\check{c}ik$ /، به معنای «قانونی»؛ $p\delta kmync$ با تلفظ / $pa\delta km\check{e}n\check{c}$ /، به معنای «قانونی».
 مترجمان سغدی متن های سغدی بودایی واژه $p\delta kh$ را در موارد ذیل برای برگردان
 مفهوم واژه $dharma$ به زبان سغدی برگزیده اند:

متن VIM، سطرهای ۱۹۲ و ۲۰۲؛ متن PADM (۳۰)، سطر ۳۵؛ متن VAJ (۳۱)،
 سطر ۱۴؛ متن SUV، سطرهای ۷، ۹، ۱۲ و ۲۷؛ متن VAJII (۳۲)، سطر ۴.
 این واژه در ترکیبات و عبارات زیر نیز دیده می شود:

$p\delta kh$ $\delta^{\circ}p^{\circ}kh$ ، به معنای «قانون درمه، مقررات قانون» (معادل سنسکریت:
 $siddhānta$ ، به معنای «عقیده و نظر، عقیده دینی، آموزه، علم متعارفی، حقیقت
 آشکار»)، در متن SCE، سطرهای ۳۶۲-۳۶۳؛

pnc $wkry$ $p\delta kh$ ، به معنای «پنج درمه، پنج قانون» (معادل سنسکریت:
 $pañcadharmāh$ به همان معنا) در متن DHY، سطر ۱۳۶؛

$^{\circ}\check{s}t$ $wkry$ $^{\circ}\check{c}k^{\circ}\beta tch$ $p\delta kh$ ، به معنای «هشت درمه ناراست، هشت کژ آیینی، هشت
 قانون ارتدادی» (معادل سنسکریت: $aṣṭaumithyātvāni$ ، به معنای «هشت (قانون)

بدعت‌گذارانه خلاف آیین»، در متن VIM، سطر ۱۶؛
pw³rkrwn³y pōkh، به معنای «درمۀ بی‌کرداری، قانون بی‌اثری» (معادل سنسکریت:
asam skṛtadharma، به معنای «درمۀ بدون پیوند، درمۀ ناشده نامشروط و نیامیخته و
 ناساخته (۳۳)، امر شکل نیافته»، در متن VIM، سطرهای ۲۶-۲۷؛
prw L³z³yt pōkh ZKw pt³wyn³k wkry، به معنای «در درمۀ نا-زاده‌گونه
 برتابنده (۳۴) (=بردبار) (معادل سنسکریت: *anutpā da (dharma) kṣānti*، به معنای
 «درک صبورانه در خصوص اشیا بی که متولد نشده‌اند»، «قانون بردباری بررهایی از
 چرخۀ زادمرد»، «دانش بدون اصل بودن (وضع وجود)» که دهمین دانش از ده دانش
 (jñāna) است، و یا «درمۀ ازلی حلیم»، در متن VIM، سطرهای ۱۹۳-۱۹۴؛
p³zn (ptśm³r) pōkh، به معنای «درمۀ دل، درمۀ جان، درمۀ اندیشه» (معادل
 سنسکریت: *cittadharma*، به معنای «درمۀ دل، درمۀ جان، درمۀ دانستگی»، در متن
 SUV، سطرهای ۳۲ و ۳۵؛
wyrzrw pōkh، به معنای «درمۀ راست، درمۀ حقیقی» (معادل سنسکریت:
saddharma، به معنای «آیین حقیقی، آیین نیک»، در متن p2 (۳۵)، سطر ۷۵۱؛
ZK wyssp r³dh pōkh، به معنای «تمامی راه درمه (ها)» یا «درمۀ هر راه، درمۀ همه
 راه» (؟) (معادل سنسکریت: *pāṣaṇ da*، به معنای «بدعت‌گذارانه و ارتدادی، کز آیینی» یا
 «بدعت کثرت‌گرایانه»، در متن VIM، سطر ۱۲۶.

بررسی واژه درمه و وجود معادل‌ها و ترکیبات گوناگون آن در زبان سغدی ضرورت
 فراهم ساختن واژه‌نامه‌ای سه‌زبانه از اصطلاحات بودایی متن‌های سغدی همراه با
 معادل سنسکریت و چینی (در صورت امکان) و فهرستی از برگردان‌های هر اصطلاح در
 زبان سغدی به همراه معادل فارسی آنها را به خوبی نشان می‌دهد. این واژه‌نامه برای
 فارسی‌زبانان بسیار سودمند خواهد بود و به درک روشن‌تر مفاهیم بودایی کمک شایانی
 خواهد کرد. از آن جا که زبان سغدی از خانواده‌ی زبان‌های ایرانی و دارای پیوندی نزدیک
 با زبان فارسی است و بسیاری از واژه‌های آن از دیر باز به آثار کلاسیک ادب فارسی راه
 یافته است و اینک نیز به خوبی در فارسی معاصر از آن استفاده می‌شود (۳۶)، فهرست
 موصوف راهنمایی مؤثر در واژه‌گزینی نیز خواهد بود. با تهیه فهرست واژه‌های
 سغدی-سنسکریت-چینی امکان انتخاب نزدیک‌ترین معادل‌ها از نظر زبان‌شناسی

(آوایی و ریشه‌شناسی) در زبان فارسی پدید خواهد آمد، گذشته از آن که همانند چراغی، راه‌گشا و روشن‌کننده راه محققان و دانش‌پژوهان زبان‌های ایرانی در مطالعه و بررسی متن‌های بودایی سنسکریت و چینی نیز خواهد بود.

یادداشت‌ها

- ۱) برای آگاهی بیشتر، از مجموعه‌های مذکور ← قریب ۱۳۷۱، ص ۹۳-۹۶.
- ۲) δ و θ ی سغدی در فارسی به صورت *l* ظاهر می‌شوند. برخی از وام-واژه‌های سغدی در زبان فارسی نظیر واژه *مئل* تأییدی بر این معنی‌اند ← زرشناس ۱۳۶۹ (ب)، ص ۲۷۴-۲۷۵؛ Henning 1939 pp. 93-106.
- ۳) این سه گونه نوشتاری از خط آرامی منشعب شده‌اند. خط سغدی در نامه‌ها، اسناد، سنگ‌نبشته‌ها، سفال‌نوشته‌ها، بعضی از متن‌های مانوی و تعداد کمی از متن‌های مسیحی به کار رفته است.
- ۴) خط مانوی را، با الهام از خط سریانی، مانی وضع کرده است
- ۵) خط سریانی متن‌های سغدی مسیحی از سترنجیلی نسطوری اقتباس شده است.
- ۶) آیین بودا از زمان پادشاهی کنیشکا (Kanishka) ی اول، حامی بزرگ آن، در بلخ و به طور کلی در آسیای مرکزی گسترش یافت. بلخ در این زمان زیارتگاه بوداییان و محل معبد معروف نوبهار بود ← زرشناس ۱۳۷۶.
- ۷) در این مقاله، فقط شرح مختصری از متن‌های سغدی بودایی آمده است. برای آگاهی بیشتر از این متن‌ها و نیز متن‌های سغدی مانوی و مسیحی ← قریب ۱۳۷۴، ص نوزده - بیست و چهار؛ نیز ← Sims-Williams 1989, 174-5
- ۸) در حال حاضر توصیف دستوری خاصی از زبان سغدی متون ترجمه‌ای بودایی در دست نیست. دستور زبان گویتو-بنونیست. (Gauthiot-Benveniste 1914-29)، هر چند بر اساس متن‌های سغدی بودایی تدوین شده است، کهنه شده و دیگر روز آمد نیست. شایان ذکر است که دستور زبان گرشویچ (Gershevitch 1954)، اگر چه بر اساس متن‌های سغدی مانوی تألیف شده، برای متن‌های سغدی بودایی نیز سودمند است، چون مثال‌های سغدی بودایی بسیاری را نیز شامل می‌شود.
- ۹) داستان بلند «وستره جاتکه»، *Vessantara Jataka* (قریب ۱۳۷۱؛ نیز Benveniste 1944) در میان آثار ادبی سغدی بودایی از این قاعده مستثناست و احتمالاً، همان طور که سیمز ویلیامز (Sims-Williams 1989, p. 175) نیز خاطرنشان ساخته است، خود تألیفی مستقل و یا بازنویسی داستان تولد بودا به زبان سغدی است.
- ۱۰) ← زرشناس. ۱۳۶۹ (الف)، ص ۲۳۳-۲۴۲؛ نیز ← Mackenzie 1976, pp. 7-9

11) Mackenzie 1976, p. 7.

- (۱۲) برای مثال، واژه سغدی *Vimalakīrtinirdes'a sūtra* چندان مفهوم نیست مگر آن که فرض کنیم ترجمه‌ای تحت اللفظی از نسخه چینی باشد ← Urz 1980, p 7.
- (۱۳) برای مثال، مترجم سغدی زبان «سوتره علت و معلول عمل» چندین واژه مبهم چینی را به خط سغدی آوانویسی کرده و در برگردان سغدی گنجانیده است. ← Mackenzie 1970, pp. 42-77.
- (۱۴) این تاریخ مربوط به ترجمه «سوتره‌ای اندر نکوهش آشامیدنی مستکاره» است ← Mackenzie 1976, p. 8.

15) → Urz 1980, p 8

- و نیز برای آگاهی از فهرست آن دسته از متن‌های سغدی که می‌توان آنها را با یکی از متن‌های چینی برجای مانده شناسایی کرد ← Ibid, pp 9-10
- (۱۶) یکی از مشکلات نقل این گونه واژه‌های بیگانه در زبان فارسی عدم تطبیق نظام آوایی دو زبان است. برای مثال، در این واژه، واج دمیده *dh* وجود دارد که تلفظ آن برای فارسی زبان دشوار است. برگردان *dh* و دیگر واج‌های دمیده هندی در فارسی مسئله و ابهام پدید می‌آورد، واج *ay* پایانی، که معمولاً در زبان فارسی این تمایل وجود دارد که به صورت */ā/* تلفظ شود، مورد دیگری از این دشواری است. اگر *a* ی پایانی به صورت *a* یا • (فتحه یا زیر) نوشته شود، چه بسا، بنا بر تمایل فارسی زبان (گونه تهرانی)، کسره یا زیر خوانده شود و اگر به صورت *ā* برگردان شود با شکل مؤنث واژه تداخل خواهد یافت. همین گونه مشکلات موجب پدید آمدن صورت‌های گوناگون واژه *dharma* در زبان فارسی شده است.
- (۱۷) این واژه ساخته و پرداخته بوداییان نیست و پیش از پیدایش آیین بودا نیز به کار رفته است. مثلاً، در دوران ودایی، به شکل *dhárman* به معنای «دارنده و نگهدار قانون» به کار رفته است و رفته رفته معانی «سرشت هر چیز»، «قانون مرسوم»، «حکم و قانون دین» و «وظیفه و تکلیف» را پیدا کرده است؛ سپس همه این معانی را یک جا در بر گرفت و، سرانجام، آن را «دارنده و نگهدارنده جهان و جامعه» دانستند و بر آن بودند که «درمه در این جهان برترین است» و «نیرومندترین پناه است» ← پاشایی ۱۳۶۹، ص ۱۷۵؛ نیز برای آگاهی بیشتر از معانی گوناگون این واژه ← همان، ص ۱۷۶-۱۸۱.

18) → Whitney 1973, § 1166.

- (۱۹) اصطلاحات فلسفی سنسکریت بسیار سنجیده و دقیق است و چه بسا که یک واژه بر معانی چندی دلالت کند، بر حسب آن که به کدام یک از مکاتب فلسفی هندی تعلق داشته باشد. از این رو، برگزیدن و یافتن معادل‌های فارسی و عربی در برابر آنها بسیار دشوار است. برای آگاهی بیشتر از معانی واژه درمه در آیین بودا ← پاشایی ۱۳۵۷، ص ۲؛ همو ۱۳۶۸، ص ۵۲۲؛ همو ۱۳۶۹، ص ۱۷۶-۱۸۱؛ نیز ← شایگان ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۱۳۹-۱۴۰؛ شومان ۱۳۶۲؛ ص ۹۲-۹۴؛

COOMARASWAMY 1974: pp. 81-94; Edgerton 1970, *dharmā*; Humphreys 1962, *Dhamma*; Monier-Williams 1974, *dharmā*.

20) SCE= *Sūtra of the Causes and Effects of Actions* → Mackenzie 1970.

21) VIM.= *Vimalakīrtinirdeśasūtra* → Mackenzie 1976, pp. 20-30.

22) DHY= *Dhyāna* → Ibid, pp. 54-76.

23) P6= *Bhaiṣajyaguruvaidūryaprabhā tathā gatasūtra* → Benveniste 1940, 1-197.

24) SUV= *Suvarṇa aprabhāsa*, → Müller-Lenz 1934, pp. 539-544.

(۲۵) برای آگاهی بیشتر ← پاشایی ۱۳۶۸، ص ۵۵۳-۵۵۴.

(۲۶) شاید اشاره به مفهوم تجسد خدا داشته باشد. هر چند این مفهوم، در شکل تفصیلی آن، در مسیحیت مطرح شده، اما نوعی بیان تجلیات سه‌گانه خداوند را در آیین هندو نیز شاهدیم. مع الوصف، در آیین بودا معادلی برای اقا نیم سه‌گانه نیافته‌ام.

(۲۷) این کالبد ذاتی روحانی دارد و در میان همه بوداییان (=روشن‌شدگان) مشترک است و، به لحاظ علو مرتبه، از دو کالبد دیگر برتر است. این کالبد سبب اتحاد روحانی بوداییان با تمام هستی می‌گردد. نیز برای آگاهی بیشتر ← شومان ۱۳۶۲، ص ۱۱۳-۱۱۶.

(۲۸) در فرهنگ‌های اسطوره‌ای (mythologic) و دینی، کلمه معنایی ماورایی و مقدس دارد. در واقع، به تعبیری، معادل «انکشاف معنا» و «تجلی حقیقت» است. باید توجه داشت که زبان در این فرهنگ‌ها ساخته و آفریده ذهن بشر نیست بلکه الهام و موهبت خدایی است و، از این رو، ماهیتی مقدس و جادویی پیدا می‌کند. تقدس مقام کلمه در این فرهنگ‌ها نیز از همین امر ناشی می‌شود. ← احمدی ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۵۵۳-۵۶۲؛ نیز ← پروتی ۱۳۷۳، ص ۱۱۱-۱۵۹.

(۲۹) این واژه را با واژه سریانی ptq^3 به معنای «لوح نوشتاری» مربوط دانسته‌اند. اما، بدون تردید، این واژه دارای اصل ایرانی است و واژه آسی *fädg* (ossetic) به معنای «قانون» بهترین گواه این مدعاست. علاوه بر آن، این واژه در متن‌های سغدی مانوی و بودایی نیز بارها آمده است ←

Sims-williams 1988, p 146

30) PADM=*padmacinta māṇi dhāranī-sūtra* → Mackenzie 1976, pp. 14-16.

31) VAJ= *Vajracchedikā* → Ibid, p.4.

32) VAJ II= *VAJ مؤخره قطعۀ* → Müller-Lenz 1934, pp. 545-548.

(۳۳) درمۀ نامشروط به زبان ساده یعنی آن سوی هر شدن و بودن و مشروط بودن یعنی نیروانه. در بعضی مکاتب بودایی، یک درمه و در بعضی دیگر سه درمه و در بعضی شش درمۀ نامشروط وجود دارد ← پاشایی ۱۳۶۹، ص ۱۸۲-۱۸۳.

(۳۴) معین ۱۳۴۲، «برتافته» به معنای «تحمل کرده و تاب آورده» است. در این جا به قیاس با آن واژه «برتابنده» انتخاب شده است.

35) P2= *Lañkāvatāra Sūtra* → Benveniste 1940, 603-912.

(۳۶) واژه‌هایی نظیر آغاز، فام، مُل و زیور از آن جمله‌اند ← زرشناس ۱۳۶۹ (ب)، ص ۲۶۹-۲۹۳؛ نیز ← Henning 1939, pp. 93-106

کتاب نامه

- احمدی، بابک ۱۳۷۰: ساختار و تأویل متن، ۲ ج، نشر مرکز، تهران.
پاشایی، ع ۱۳۶۸: بودا، چاپ چهارم، انتشارات مروارید، تهران.
پاشایی، ع ۱۳۶۹: تاریخ آیین بودا، ج ۱ (هینه‌یانه)، سازمان انتشاراتی ابتکار، تهران.
پاشایی، ع (مترجم) ۱۳۵۷: راه آیین، انتشارات انجمن فلسفه، تهران.
پروتی، جیمز. ل. ۱۳۷۳: الوهیت و هایدگر، ترجمه محمدرضا جوزی، انتشارات حکمت، تهران.
زرشناس، زهره ۱۳۶۹ (الف): «قطعه‌ای به زبان سغدی در نکو هوش میخوارگی»، فرهنگ، کتاب ششم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۲۳۳-۲۴۲.
زرشناس، زهره ۱۳۶۹ (ب): «چند وام‌واژه سغدی در شاهنامه فردوسی»، فرهنگ، کتاب هفتم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۲۶۹-۲۹۳.
زرشناس، زهره ۱۳۷۶: «زبان بلخی» نامه فرهنگستان، شماره ۹، ص ۱۲-۴۰.
شایگان، داریوش ۱۳۵۶: ادیان و مکتبهای فلسفی هند، ۲ ج، امیرکبیر، تهران.
شومان، هانس ولفگانگ ۱۳۶۲: آیین بودا، ترجمه ع. پاشایی، انتشارات مروارید، تهران.
قریب، بدرالزمان ۱۳۷۱: داستان تولد بودا (به روایت سغدی)، نشر آویشن، بابل.
قریب، بدرالزمان ۱۳۷۴: فرهنگ سغدی (سغدی - فارسی - انگلیسی)، فرهنگان، تهران.
معین، محمد ۱۳۴۲: فرهنگ فارسی، ۶ جلد، امیرکبیر، تهران.

- BENVENISTE, E. 1940: *Textes Sogdiens* (Mission Pelliot, III), Paris.
BENVENISTE, E. 1946: *Vessantara Jataka* (Mission Pelliot IV), Paris.
COOMARASWAMY, Ananda 1974: *Buddha and The Gospel of Buddhism*, India.
EDGERTON, F. 1970: *Buddhist Hybrid Sanskrit Dictionary*, II vol, New Haven 1953, (reprint Delhi 1970)
GAUTHIOT, ROBERT-BENVENISTE, E. 1914-1929: GAUTHIOT, Robert, *Grammaire sogdiennne*, vol. I, Paris 1914-1923, BENVENISTE, E., vol. II, Paris, 1929.
GERSHEVITCH, I-1954: *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford.
HENNING, W. B. 1939: "Sogdian Loan-words in New Persian", BSOAS, pp. 93-106.
HUMPHREYS, Christmas 1962: *A Popular Dictionary of Buddhism*, London.
MACKENZIE, D. N. 1970: *The Sūtra of the Causes and Effects of Actions in Sogdian*, Oxford.
MACKENZIE, D. N. 1976: *The Buddhist Sogdian Texts of the British library*, Acta Iranica 10, Téhéran-Liège.
MONIER-WILLIAMS, M. 1974: *A Sanskrit-English Dictionary*, Oxford 1899 (reprinted 1956, 1960, 1964, 1970, 1974).
MÜLLER, F. W. K- LENTZ, W. 1934: "Soghdische Texte II", SPAW, pp. 502-607.
SIMS-WILLIAMS, N. 1988: "Syro-Sogdica III: "Syriac Elements in Sogdian", Acta Iranica, 28, (A green leaf), Leiden, pp. 145-156.
SIMS-WILLIAMS, N. 1989: "sogdian", *Compendium Linguarum Iranicum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, pp. 173-192.
UTZ, David, A. 1980: "A Survey of Buddhist Sogdian Studies", *Bibliographia Philologica Buddhica*, Tokyo, pp. 1-17.
WHITNEY, W. D. 1973: *Sanskrit Grammar*, Delhi 1973. (5th Edition, Leipzig 1924, reprinted, Delhi 1962, 1969, 1973)
(Numbers refer to paragraphs).



منشور زبان*

استفن اُلمان

ترجمه عباس امام

زبان آن چنان با وجود و زندگی ما عجین شده که کمتر درنگ می‌کنیم و به آن می‌اندیشیم. فقط به این بسنده کرده‌ایم که واژه‌ها و گفته‌های زبان را ابزارهایی کاملاً انفعالی، ابزار بیان حال افراد و وسیلهٔ رابطهٔ متقابل انسان‌ها تلقی کنیم. اما، برای نگرش به زبان، روش دیگری نیز وجود دارد. درست است که واژه‌ها ابزار اندیشه‌اند، اما، در واقع، نقش آنها فراتر از این است: واژه‌ها ممکن است خود تأثیرپذیر باشند، ولی فرایند اندیشه و کلیت جهان‌بینی ما را نیز ممکن است شکل دهند یا تعیین کنند.

چنین تصوّر و تصویری از زبان (یعنی زبان به صورت نیرویی پویا) ممکن است در ابتدا عجیب و دور از ذهن به نظر رسد. برای بیشتر مردم، واژه‌ها پدیده‌هایی کاملاً عَرَضی و قائم به گیرند. به تعبیر ساموئل جانسون، ادیب و نویسندهٔ سرشناس انگلیسی، واژه‌ها لباس اندیشه‌اند؛ پس چگونه امکان دارد که مکانیسم (ساز و کار) ذهن را تحت تأثیر قرار دهند؟ پاره‌ای تجارب روزمره به ما خبر می‌دهند که زبان این توانایی را دارد که نقشی بس فعال تر ایفا کند. مثلاً، وقتی مطلبی از زبانی به زبان دیگر ترجمه می‌کنیم، یقیناً اندیشه‌های ما دستخوش چرخش ظریفی می‌شوند. درست مانند سرنشین کشتی که حال و هوا و روحیاتش در دریا با حال و هوای او در خشکی تا اندازه‌ای تفاوت دارد. به همین قیاس،

* Stephen ULMANN, "The prism of Language" in R. HOE (ed.) 1978, *The Language Experience*, New York: Harcourt Brace Jovanovich, Inc., p.p. 38-45.

چنانچه فردی بخواهد ترجمۀ متنی را مجدداً به زبان اصلی آن برگرداند، با شگفتی ملاحظه خواهد کرد تا چه حد از نقطۀ آغاز دور شده است؛ و، اگر دو زبان مبدأ و مقصد متعلق به دو تمدن متفاوت باشند، کار مترجم پیچیده‌تر نیز خواهد شد؛ چون فرضاً بین واژگان یک انگلیسی و یک چینی شباهت و تناظر دقیقی نمی‌تواند وجود داشته باشد. مشکل زمانی تقریباً لاینحل می‌شود که فرد ناچار باشد مطلبی را از زبان یک جامعهٔ متمدن به زبان یک جامعهٔ غیر متمدن ترجمه کند. در چنین مواردی، ما به ناگاه با فرق اساسی بین عادات گفتاری و زبانی خود و اقوام بدوی روبه‌رو می‌شویم. گروه‌های مبلغ مذهبی، در برخورد با چنین اقوامی، پیوسته متوجه این نکته شده‌اند که آنها دارای مجموعه‌ای از اصطلاحات دال بر اعیان موجودات هستند، اما از نظر واژه‌های دال بر مفاهیم عام فوق‌العاده فقیرند. گزارش شده است که مثلاً این اقوام برای هر یک از گونه‌های درختان اسم جداگانه‌ای دارند؛ اما برای خود «درخت» کلمه‌ای ندارند. افعال این زبان‌ها نیز وضعیت مشابهی دارند. لفظ واحدی برای عمل "بریدن" وجود ندارد؛ اما، برای بریدن اشیای گوناگون الفاظ متعددی وجود دارد. البته، چه بسا در برخی موارد مبلغان مذهبی خود موفق به فهم و درک کلمهٔ درست و مناسب نشده باشند، اما صحت این معنی در کل بدیهی است و ضمناً با معلومات ما دربارهٔ تاریخچهٔ زبان‌ها وفق دارد. این امر تا چه حد رشد ذهنی گویش‌وران بومی چنین زبانی را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ گویش‌ور بومی موصوف با زبانی زاده شده است که امکاناتی برای بیان مفاهیم کلی ندارد و در گروه‌بندی عواطف و تجارب به وی کمکی نمی‌کند. قدر مسلم این است که چنین فردی می‌تواند، در صورت لزوم، مفاهیمی بسازد؛ اما چنین اقدامی به قیمت تلاشی صورت خواهد گرفت که گویش‌وران خوش‌اقبال‌تری که زبان دیگری با امکان تمایز بیشتری دارند احتیاج به آن نخواهند داشت: برای آنان این کار را زبان مادری و یا دقیق‌تر بگوییم نسل‌های پیشین انجام داده‌اند. نسل‌هایی که تجارب اندوختهٔ آنها در زبان مادری متبلور شده است.

می‌توان استدلال کرد که فراوانی پاره‌ای از واژه‌های با دلالت خاص شاید نه در اثر قدرت انتزاع معیوب گویش‌وران بلکه به دلیل ضرورت زیستی است. مثلاً اقوام لاپ‌ها^۱،

1) Lapps

که ساکن مناطق قطب شمال‌اند، برای "برف" لفظ عامی ندارند، بلکه تنها برای حالات و اشکال گوناگون این پدیده اسم‌هایی دارند؛ یعنی برف در زندگی این افراد دارای نقش آن چنان مهمی است که ناگزیر باید صور گوناگون آن را دقیقاً مشخص سازند. اما این معنی هم چنان ثابت است که آنان موفق به برداشتن گام بعدی نشده‌اند یعنی نتوانسته‌اند الفاظ دارای دلالت جزئی را به صورت زیر مجموعه‌ای از مفهوم کلی‌تر "برف" درآورند. بدیهی است که این ناتوانی ریشه در ساختار زبان آنها دارد. بین زبان و اندیشه رابطه متقابل اسرارآمیزی وجود دارد: زبان بازتاب افکار ماست، اما همین زبان، از طریق تبلور و حفظ تصویری از جهان که ساخته الفاظ است، در جهان ذهنی ما دخل و تصرف می‌کند.

این اقوام بدوی دارای واژگانی هستند که صرفاً به پدیده‌های ملموس و عینی راجع‌اند و شگفت آن که در جامعه متمدن امروز نیز گویش‌وری که همه قدرت گفتار خود را از دست داده باشد وضعی شبیه به همان اقوام بدوی دارد. آزمایش‌هایی که روی برخی از بیماران آسیب‌دیده از صدمات مغزی (در جریان جنگ جهانی اول و پس از آن) شده حقایق جالبی را درباره ربط متقابل کلام و اندیشه آشکار کرده است. این گونه صدمات وارده به مغز چه بسا اجزای گوناگون فرایند گفتار را تحت تأثیر قرار دهند، اجزایی نظیر قدرت تکلم، دستور زبان، درک مطلب و حتی سنگ‌زیربنای زبان یعنی رابطه بین واژه‌ها و مدلول آنها. یکی از بیماران دچار وضع کم‌نظیری شده بود: او نام رنگ‌ها را فراموش کرده بود و گاهی اوقات، از برخی جهات، درست مانند افراد کوررنگ رفتار می‌کرد؛ ولی، در عین حال، حس جسمانی او در مورد رنگ‌ها سالم بود. در یکی از آزمایش‌ها، چند نخ رنگی (به رنگ‌های گوناگون و با ترکیبات گوناگون آنها) در اختیار او گذاشتند و از او خواستند تا نخ‌های هم‌رنگ را مشخص کند. ولی او چنین کاری را بیهوده و بی‌معنا دانست. چون، در مغز او، ترکیبات گوناگون دو رنگ سبز و آبی کاملاً با یکدیگر تفاوت داشتند، به این دلیل که او واژه‌ای و، در نتیجه، مفهومی از سبز و آبی نداشت تا بتواند آن ترکیب از رنگ‌ها را به صورت زیرمجموعه‌ای از این دو رنگ در آورد. می‌دانیم که زبان تنوع بی‌پایان رنگ‌ها را در چند نوع رنگ اصلی گنجانده است. بنابراین، در این مورد، با گم شدن کلید مفهوم رنگ اصلی، ترتیب ساختگی (ساخته انسان) دچار بی‌نظمی شده بود.

اما، شاید برای مطالعه تأثیر زبان بر اندیشه لازم نباشد به سراغ جنگل‌نشینان استرالیا یا متخصصان اعصاب برویم. زبان‌های خود ما دارای چندان شواهد و مدارک هست که همین اثرگذاری‌ها را به ما نشان دهد. در هر زبانی، ماده خام تجربه انسانی به طریقه‌ای خاص همان زبان تقسیم و نام‌گذاری شده و ترتیب خاصی گرفته است؛ یعنی، در حقیقت، هر واژگانی تجسم نوعی فلسفه زندگی است. مفاهیم هر زبان را نسل‌های پیشین آن جامعه زبانی گسترش و پرورش داده و سامان‌دهی کرده‌اند. کودک، از طریق زبان مادری، آنها را جذب می‌کند و به مثابه روش طبیعی و درست تلقی امور جهان می‌پذیرد، گو این که بعدها، در پرتو تجارب شخصی، برخی عناصر جزئی را تا حد زیادی حک و اصلاح کند. حتی تأثرات ما از طریق حواس باید با زبان‌گزینش و مرتب شوند و هر زبانی این کار را به روش خاص خود انجام می‌دهد. مثلاً مسئله رنگ‌ها را در نظر بگیرید. شاید در نظر هر یک از ما نظام تقسیم‌بندی رنگ‌ها در زبان خود ما یگانه نظام طبیعی تلقی شود؛ اما می‌دانیم که، در واقع امر، در طیف رنگ‌ها هیچ حد و مرزی وجود ندارد و هر زبانی، بر اساس‌گزینش خود از رنگ‌های درون طیف، می‌تواند کم یا زیاد تقسیماتی برای آن قایل شود.

وقتی، نخستین بار، کسانی به این نتیجه رسیدند که جای برخی از ترکیبات رنگ‌ها در حماسه‌های هُمَر خالی است، مدعی شدند که لابد او دچار کوری رنگ بوده است. بعدها نیز کل دوران کلاسیک یونان با همین برداشت بررسی شد. بدیهی است که یونانیان و رومیان، هر دو، دارای نظامی ساده‌تر از نظام ما در زمینه رنگ‌ها بوده‌اند. با این همه، نمی‌توان ادعا کرد که یگانه نظام تقسیم‌بندی و نام‌گذاری رنگ‌ها همان نظام باستانی یا امروزی است: دوروش باستانی و نوین در زمینه تقسیم‌بندی و نام‌گذاری رنگ‌ها تنها دو مورد از موارد بی‌شمار تلاش‌هایی است که صورت گرفته تا آنچه را طبیعت به صورت سازمان‌نیافته رها کرده سامانمند سازد.

تلقی ما از مفاهیم عقلانی و اخلاقی رابطه فشرده‌تری با زبان دارد تا برداشت ما از جهان طبیعی پیرامون. هر جماعتی کیفیاتی را برجسته می‌سازد و بر آنها نام می‌گذارد که برایش اهمیت داشته باشد، در حالی که ویژگی‌های دیگر بدون نام و لذا نامتمایز برجای می‌مانند. در جامعه قرون وسطایی زیرکی، به عنوان صفتی مستقل، بازشناسی نشده بود. در همان حال، ادب و بی‌ادبی، و جوانمردی (شوالیه‌گری) و ناجوانمردی دقیقاً متمایز و

دارای نام‌های جداگانه بودند. در اینجاست که بار دیگر رابطه متقابل زبان و اندیشه را مشاهده می‌کنیم. واژگان نه تنها سلسله مراتب معینی از ارزش‌ها را منعکس می‌سازد بلکه آن را استحکام می‌بخشد و به اخلاف منتقل می‌سازد. نقش واژگان اساساً محافظه‌کارانه است. واژگان یکی از پرتوان‌ترین عوامل سازنده سنت‌ها و تداوم آنهاست.

در پاره‌ای از حالات، حتی بود و نبود یک واژه ممکن است مهم باشد؛ گو این که در چنین مواردی باید از قضاوت عجولانه و جانبدارانه احتراز کرد. مثلاً واژه آلمانی Schadenfreude (لذتِ خبثت‌آمیز) در زبان‌های انگلیسی و فرانسه معادلی ندارد. آیا باید چنین نتیجه گرفت- و گرفته‌اند- که آلمانی‌ها بیش از دیگر ملت‌ها دچار این عیب‌اند؟ شاید بتوان به دلیلی همان اندازه موجه دعوی کرد که بیشتر احتمال دارد آلمانی‌ها از این عیب مبرا باشند، چون صرف وجود این واژه آنها را از خطر این عیب برحذر می‌دارد. در هر حال، واقعیت این است که در زبان مادری کودک آلمانی لذت خبثت‌آمیز متمایز و نام‌گذاری شده است، و حال آن که در زبان‌های دیگر این مفهوم در محاق بی‌نام و نشانی افتاده است.

برای تعیین ویژگی‌های اساسی تأثیر زبان بر اندیشه، قیاس‌های گوناگونی مطرح شده است. در گروهی از اندیشه‌مندان و سواس فکری نوعی «حصارگریزی»^۲ زبانی دیده می‌شود: اینان از انسان تصویری ارائه داده‌اند که گویی در دام حصار زبان مادری خویش گرفتار آمده است. اما شاید مناسب‌تر این باشد که هر زبانی را منشوری دارای ساختار منحصر به فرد تلقی کرد که از خلال آن به جهان می‌نگریم و این منشور، در هر زبانی، تجارب ما را، به طریق خاص خود، می‌شکند و تجزیه می‌کند و این، بیش از هر جای دیگر، در واژگان زبان هویداست، اما ساختار دستوری نیز همین حالت را دارد. تأثیر قواعد دستوری بر ذهن انسان از تأثیر واژه‌های منفرد بس عمیق‌تر و گسترده‌تر است. از نمونه‌های آن، کاربرد ضمائر خطاب^۳ است. بیشتر زبان‌های جهان دارای دو یا بیش از دو ضمیر خطاب^۳ اند که معمولاً، بر حسب میزان آشنایی گوینده با مخاطب و جایگاه اجتماعی طرفین گفتگو و عوامل دیگر، به کار می‌روند. اما زبان انگلیسی با سایر زبان‌ها در این مورد تفاوت دارد، به این معنا که، از زمان حذف ضمیر "thou" (به معنی «تو») یا

2) claustrophobia 3) pronouns of address

«شما» در اواخر قرون وسطی به این سو، اختیار آن به جای you میسر نیست. همین امر، چه بسا اتفاقاً به ابهام‌هایی خطرناک منجر گردد؛ اما جبران آن به بهای تعبیراتی حاکی از نوکیسگی و تفرعن یا عقدهٔ حقارت و قید و تکلف، که انگلیسی‌زبان، به یمن همین ابزار ساده از آن معاف مانده، میسر است.

ویژگی‌های دستوری دیگر نیز تاکنه ضمیر ما رسوخ می‌کنند. حتی تجربهٔ مفهوم زمان نیز دارای رنگ و بوی زبانی است. فیزیک نوین نیز این نکته را به ما آموخته که زمان مفهومی است نسبی و این در مورد بیان دستوری زمان نیز صادق است. شمار و ماهیت تمایزات زمانی از زبانی به زبان دیگر فرق می‌کند. مثلاً برخی زبان‌ها، مثل زبان‌های اسلاوی، به کامل یا ناقص بودن عمل بیشتر توجه می‌کنند تا به ویژگی زمانی آن. از این رو، استاد فقید انت‌ویستل^۴ تحلیل جالبی از این خصوصیت به دست داده است:

در زبان‌های اسلاوی، با نوعی رفتار ذهنی رو به‌رو هستیم که، در آن، استمرار یا کامل بودن عمل مهم‌تر است تا تعلق آن به گذشته، حال یا آینده. شاید این تأکید بستگی داشته باشد با کشاورز بودن بیشتر اسلاوها در مقابل دقت لازمهٔ شهرنشینی که به غربیان تحمیل می‌شود... اولویتی که ما غربی‌ها به زمان می‌دهیم شاید، تا حدودی، از طریقهٔ زندگی اروپایی ناشی باشد، که وابسته است به ساعت و نه، چون زندگی کشاورزی، وابسته به تمام شدن عملیات.

چه بسا این سؤال پیش آید که آیا پیشرفت‌های اخیر صنعتی در جهان اسلاوی‌زبان به نوعی تغییر در مدارج زمانی نزد آنان منجر می‌گردد؛ ضمن آن که چشم‌انداز زمانی در زبان مادری ناگزیر در تصویری که هر سخن‌گویی از زمان دارد اثر می‌گذارد.

بدین سان، ویژگی‌های هر زبان چه بسا اطلاعات بسیاری دربارهٔ خصوصیات روانی یک ملت در دسترس ما قرار دهد. الگوهای رایج واژه‌آرایی در این زمینه بسیار آموزنده است؛ چون این الگوها تعیین‌کنندهٔ مجاری مسیر اندیشه‌های ما هستند. بسیاری از جمله-های انگلیسی و فرانسه با الگوی ثابتی، با ترتیب فاعل- فعل- مفعول، ساخته شده‌اند، چنان که در جملهٔ انگلیسی Peter sees Paul این ترتیب نحوی چه بسا ذاتاً منطقی تلقی شود، چون ابتدا نهاد یا فاعل را، که دربارهٔ آن سخن می‌گوییم، می‌آوریم؛ سپس دربارهٔ آن خبری می‌دهیم؛ و سرانجام ممکن است جزئیات دیگر لازم را بیفزاییم. امکان عدول از این

4) Enwistle

ترتیب کمتر امکان دارد؛ چون واژه‌های زبان‌های انگلیسی و فرانسه تصریف نمی‌شوند، لذا تنها جایگاه آنهاست که نقششان را در جمله نشان می‌دهد. اما در زبان‌های تصریفی، مانند آلمانی، میدان انعطاف وسیع‌تری وجود دارد و تأکید یا دیگر ملاحظات چه بسا بر ساخت منطقی پیشی گیرند. فرق مهم دیگری نیز در کار است. در حالی که جملات دو زبان انگلیسی و فرانسه مرتب و در مسیری راست و مستقیم پیش می‌روند، نحو زبان آلمانی متمایل به ساختارهای پیچیده‌ای است که به صفت «لفاف‌پیچ شده»^۵ موصوف گشته‌اند و مانند جعبه‌هایی هستند که یکی درون دیگری جا گرفته باشد. مثلاً یک پیشوند از فعل خود جدا می‌شود و ته جمله قرار می‌گیرد؛ مثل این است که در انگلیسی بگوییم: *An epidemic broke last year in England out*. این خود مستلزم مقداری برنامه‌ریزی است که احتمال دارد برخی افراد، در آن، ویژگی مختص ذهن آلمانی را سراغ گیرند. این که بگوییم کدام یک از این دو نظام بر دیگری ترجیح دارد کاری است عبث؛ چون هر دو متضمن نوعی تلاش و نظم و انضباط‌اند، هر چند هر کدام به طریقی خاص خود.

برخی از اندیشه‌مندان روزگار ما دغدغه آن را دارند که نکنند بسیاری از مسائل فلسفی در واقع مسائل کاذب و مولود ساختارهای زبان باشند. غالباً احکامی شنیده می‌شود نظیر این که «اگر ارسطو به زبان چینی یا زبان سرخ‌پوستان ایالت داکوتای آمریکا سخن می‌گفت، منطقی به کلی متفاوتی را اختیار می‌کرد». اما هنوز هم باید تشریح شود که ساختار زبانی چگونه می‌تواند در ساختار فلسفی مؤثر افتد. برخی دیگر از فلاسفه بیشتر به آن دسته از ویژگی‌های زبان توجه دارند که ممکن است باعث آشفتگی، خلط و ابهام در افکار ما شوند. در این زمینه، به اسم‌های معنا توجه خاص می‌شود و مدام ما را از این عادت برحذر می‌دارند که "ism" ها و دیگر ساخت‌های انتزاعی را واحدهای وجودی واقعی بپنداریم و چنین فرض کنیم که هر جا نامی و عنوانی هست، لزوماً در پس آن، واقعیتی باید خفته باشد. لذا، این که در برخی زبان‌ها، بالاخص در زبان آلمانی، می‌توان به آسانی شمار نامحدودی واژه و اصطلاح با مفهوم انتزاعی ساخت چه بسا برای روشنی تفکر خطری بالقوه باشد.

فلاسفه نیز از ابهام‌های زبانی نالیده‌اند، هر چند شعرا به عمد ابهام و ابهام آفریده‌اند.

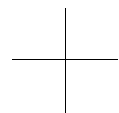
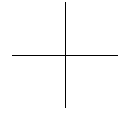
5) in capsulating

واژه‌های دو یا چند معنایی نه تنها ممکن است باعث سوء تفاهم شوند بلکه هم‌چنین ممکن است در افکار ما خلط و آشفتگی پدید آورند. زمانی مارسل پروست، نویسنده فرانسوی، اذهان را متوجه تأثیراتی کرد که ابهامِ صفتِ grand ممکن است در ذهن ناپخته داشته باشد. واژه فرانسوی grand هم به معنای بزرگی جسمانی است و هم به معنای عظمت اخلاقی. یعنی در جایی که انگلیسی زبان می‌تواند از بین دو واژه grand و big، به مقتضای بافت کلام، یکی را انتخاب کند فرانسوی زبان فقط یک واژه در اختیار دارد. یکی از شخصیت‌های داستانی پروست به نام فرانسواز که نقش خدمتکار را ایفا می‌کند در دام زبانی گرفتار می‌شود، چون پیش خود فکر می‌کند که بزرگی جسمانی و عظمت اخلاقی به نوعی جدایی‌ناپذیرند. از این رو، پروست واژگان این زن خدمتکار را به سنگی تشبیه می‌کند که جای جای ترکی دارد و این واژگان مایه تیرگی افکار او می‌شود. در زبان سوئدی نیز فعلی وجود دارد که هم به معنای خواندن است و هم به معنای یادگیری و باعث این برداشتِ غلط می‌شود که خواندن مرادف است با یادگیری. آیا مطالب مذکور را می‌توان چنین خلاصه کرد که زبان برای بیان احوال انسانی ابزار نامناسبی است؟ نظر نویسندگان و اندیشه‌مندان بسیاری همین است؛ گویان که در عین حال فقط عده‌ای معدود با رأی تسلیم‌طلبانه افلاطون هم‌صدا هستند که می‌گفت هیچ اندیشه‌مندی نخواهد توانست چندان جسارت به خرج دهد که بخواهد آنچه را عقل با ژرف‌اندیشی بدان دست یافته در قالب زبان جای دهد.

با این همه، حتی سرسخت‌ترین منتقدان زبان نیز باید اذعان کنند که آن تا حدودی دارای ویژگی‌های مثبت نیز هست. نقش زبان فقط محدود به مبادله افکار و اخبار نیست. از زبان برای بیان عواطف خود و تحریک عواطف دیگران یا تأثیرگذاری بر رفتار دیگران نیز استفاده می‌کنیم.

از دیدگاه منطقی، وضوح و دقت زبان دارای نقش اساسی است، اما جنبه عاطفی زبان نیز از کنایی بودن الفاظ دوپهلوی، ابهام ساختاری و بارهای معنایی آنها بهره‌ها می‌برد. ولی محدودیت‌های زبان، در عین حال، به صورت چالش و خویش‌داری نیز ظهور می‌کنند، یعنی آنگاه که افکار ما به ناچار در قالب ابزاری انعطاف‌پذیر و در عین حال مقاوم به نام زبان ریخته می‌شوند رساتر و گیراتر جلوه می‌کنند.





ساختمانِ خطِ تاجیکی

حبیب برجیان

منظور از خط تاجیکی خطی است با الفباهای لاتینی و سیریلیک که در شصت هفتاد سال اخیر زبان فارسی در جمهوری تاجیکستان به آن کتابت می‌شده است. طی سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۴۰، خط لاتینی و، سپس، خط سیریلیک (روسی)، در جمهوری تاجیکستان، به رسمیت شناخته شد و به کار رفت. در سال‌های پس از استقلال (۱۹۹۱)، این نظر پیدا شد که خط فارسی جانشین خط روسی شود؛ اما، به‌رغم کوشش هواداران آن، خط سیریلیک هم‌چنان رایج و متداول است.^۱

تفاوت دو خط لاتینی و سیریلیک تاجیکی در شکل حروف الفباست، وگرنه این دو خط در ساختار فرق اساسی با هم ندارند. در خط سیریلیک تاجیکی دو تجدید نظر در سال‌های ۱۹۵۳ و ۱۹۷۳ صورت گرفت^۲ که بیشتر، بر پیوسته یا جدانویسی برخی کلمات و عبارات ناظر بود تا بر اصول کلی خط. در مقاله حاضر ساختمان و ویژگی‌های خط تاجیکی در مقایسه با خط فارسی

۱) ← مقاله نگارنده: «تجربه تاجیکستان در تغییر خط فارسی»، ایران‌شناسی، ش ۱، ۱۳۷۲، ص ۱۷۰-۱۸۲؛ Jirí Bečka, "Problème de l'écriture au Tadjikistan", in *Pand-o Sokhan: Mélanges offerts à C-H. de Fouchécour*, Téhéran 1995, pp. 43-51

۲) اصلاحات در دو جزوه به نام قاعده‌های اساسی املاي زبان ادبي تاجیک (دوشنبه ۱۹۵۳ و ۱۹۷۳) منتشر شد. بر مبنای هر یک از این دو جزوه، فرهنگ راهنمایی برای دانش‌آموزان تدوین شد: لغت آرتاگرافی [orthography] (دوشنبه ۱۹۵۹) حاوی ۱۶ هزار لغت و عبارت؛ عبدالقادر مَنیاؤف و عبدالستار میرزائف، لغت املا (دوشنبه ۱۹۹۱) حاوی ۳۰ هزار لغت و عبارت. همه تألیف‌های تاجیکی مورد اشاره این مقاله به خط تاجیکی است.

بررسی می‌شود.^۳ برای نشان دادن صورت مکتوب تاجیکی، از الفبای لاتینی تاجیکی، که در دهه ۱۹۳۰ رایج بود، استفاده می‌شود.^۴ تفاوت املاهای لاتینی و سیریلیک در جای خود یادآوری خواهد شد. از آنجا که این بررسی در چارچوب خط و زبان فارسی است، از اصطلاحات زبان‌شناسی بی‌نیاز می‌شویم و همان اصطلاحات آشنای فارسی-کسره و ضمه و فتحه، الف و همزه، یاء و واو معروف یا مجهول و جز آن- را به کار می‌بریم. در گفت‌وگو از اصالت مصوت‌های معروف و مجهول، به تلفظ اصیل فارسی دری و پهلوی توجه خواهد شد.^۵ این تحقیق بر استقرای چندین ساله نگارنده از کتاب‌ها و مطبوعات تاجیکستان و نیز مراجع زیر مبنی است: فرهنگ زبان تاجیکی (۲ جلد، مسکو ۱۹۶۹)،^۶ قاعده‌های اساسی املاي زبان ادبی تاجیک (دوشنبه، ۱۹۷۲) و لغت املا (دوشنبه، ۱۹۹۱). کلمات روسی دخیل در فارسی تاجیکی بیرون از مبحث حاضر است.

۱ الفبا

الفبای سیریلیک و لاتینی تاجیکی در جدول ۳ خلاصه شده است.

۱-۱ الفبای لاتینی تاجیکی، در سال‌های آخر رواجش، ۳۱ حرف داشت. برای آوایی که متناظر آنها در خط لاتینی وجود ندارد (ج، ش، ژ، مصوت‌های بلند)، با افزودن نشانه‌ای بر حروف موجود لاتینی، پنج حرف تازه ساخته بودند. حرف تازه‌ای نیز برای «غ» وضع شده بود.

۲-۱ الفبای سیریلیک تاجیکی ۳۹ حرف، یعنی ۸ حرف بیش از الفبای لاتینی

۳) تا جایی که نگارنده اطلاع دارد، تاکنون، چنین مطالعه‌ای صورت نگرفته است. آنچه درباره خط و املا در تاجیکستان منتشر شده در جهت ترویج نگارش صحیح بوده و برای کسانی فراهم آمده که با خط فارسی آشنایی نداشتند.

۴) به جز دو مورد زیر: q نشانۀ غ؛ b به جای B (کوچک) که به شکل B (بزرگ) اما ریزتر نوشته می‌شد.

۵) مرجع این مقاله در تلفظ پهلوی کلمات:

D. N. MacKenzie, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, 1971.

۶) این فرهنگ به ضبط تلفظ قدیم کلمات گرایش دارد، گو این که زبان زنده از نظر مدونان آن پوشیده نمانده است در استفاده از آن، به این امر توجه شده است. ← مقاله نگارنده

"Farhang-e zabān-e tājīkī", *Encyclopaedia Iranica*, vol. 8, forthcoming.

تاجیکی، دارد. از این ۸ حرف، ۳ حرف ویژه کلمات مأخوذ از روسی است و در سال‌های اخیر از رواج افتاده است. پنج حرف دیگر را نیز این روزها کمتر به کار می‌برند زیرا به آنها نیازی نیست. وجود این حروف در الفبای تاجیکی از آن جاست که واضعان خط می‌خواسته‌اند کلیه حروف الفبای روسی را در یافت خط تاجیکی به مصرف برسانند (← ۵). در این خط نیز ۶ حرف تازه (ج، غ، ق، ه، و دو مصوت بلند)، با افزودن نشانه بر حروف متعارف روسی، وضع شد.

۲ صامت‌ها

در جدول ۲ صامت‌های لاتینی و سیریلیک تاجیکی و فارسی با هم مطابقت داده‌اند.

۱-۲ حروف z, t, s, h و '، هر کدام، بر بیش از یک نشانه صامت الفبای فارسی دلالت دارند. بدین سان، خط تاجیکی هشت نشانه صامت کمتر از خط فارسی دارد.

۲-۲ چون در لهجه تاجیکی تلفظ ق باغ فرق دارد، برای هر کدام حرف جداگانه‌ای اختیار شده است.

۳-۲ علامت «'» نماینده ع/همزه در وسط یا آخر کلمه است: ra's (رأس)، qur'a (قرعه)، a'mol (اعمال)، çuz' (جزء)، tab' (طبع).

۱-۳-۲ هرگاه ع/همزه در اول کلمه یا میان دو مصوت قرار گیرد، در خط تاجیکی نوشته نمی‌شود: amal (امل، عمل)، maorif (معارف)، taarruz (تعرض)، said (سعید)، manbai ob (منبع آب).

۴-۲ تشدید صامت آخر معمولاً به کتابت در نمی‌آید: xat (خط)، sir (سِر). اما، در ترکیب، کتابت حرف مشدد منوط به سنت تلفظ است: xati rost (خط راست)، xatu xol (خط و خال)، kitobi xatti (کتاب خطی)، sirri nihon (سر نهان).

۵-۲ خوشه صامت nb، به رغم تلفظ آن (/mb/)، همان nb نوشته می‌شود: anbar (عنبر).

۳ مصوّت‌ها

در جدول ۲، دستگاه مصوّت‌های تاجیکی، هم در خط و هم در تلفظ، با فارسی کنونی ایران (تهران) و فارسی کلاسیک/پهلوی مطابقت یافته است. چنان‌که ملاحظه می‌شود، در تلفظ، فارسی تاجیکی به فارسی کلاسیک نزدیک‌تر است تا به فارسی رسمی ایران. در خط تاجیکی، نشانه‌های a و o و ī و ē هر یک نماینده مصوّت مستقلی است. اما نشانه‌های u و i هر کدام نماینده دو مصوت کوتاه و بلند است (بنگرید به زیر) که کیفیت ادای آنها متشابه است؛ اما کشش (امتداد) آنها با هم فرق دارد.^۷ سبب عدم تفکیک مصوّت‌های بلند و کوتاه در خط ظاهراً صرفه‌جویی در کاربرد علامت «-» در بالای حرف میانی بوده است.^۸

۱-۳ a = فتحه، های بیان حرکت: arbada (عربده).

۲-۳ o = الف کشیده (آ/ا): obodon (آبادان).

۳-۳ u = ضمّه، واو معروف.

۱-۳-۳ ضمه: ulfat (الفت)، uzv (عضو)، buzurg (بزرگ).

۲-۳-۳ واو معروف:

در کلمات عربی: umum (عموم)، ur (عور)، amud (عمود).

در کلمات فارسی: zud (زود)، farmud (فرمود)، sutun (ستون).

در آخر کلمه: bonu (بانو)، tarozu (ترازو)، çodu (جادو)، doru (دارو)، zonu (زانو)^۹، olu (آلو)، kadu (کدو)، moku (ماکو).

۳-۳-۳ ابدال واو مجهول اصیل به u: uftod (اوftاد)^{۱۱}، edun (ایدون)^{۱۲}، berun (بیرون)^{۱۳}، xun (خون)^{۱۴}، du (دو)^{۱۵}، sutur (ستور)^{۱۶}، menu (مینو)^{۱۷}.

۷) بر خلاف فارسی رسمی ایران که، در آن، e با ī و o با ū جز تفاوت کمی (کشش)، فرق کیفی نیز دارند، یعنی مخارج آنها متفاوت است.

۸) در آخر کلمه، یای معلوم به صورت ī نوشته می‌شود.

۹) الف کشیده در فارسی تاجیکی کمابیش همان تلفظی را داراست که در ایران رایج است، نهایت آن که عموماً قدری گردتر ادا می‌شود.

۱۰) این کلمات در پهلوی به ūg- ختم می‌شوند.

۱۱) در پهلوی: ōftād (۱۲) در پهلوی: ēdōn (۱۳) در پهلوی: bērōn (۱۴) در پهلوی: xōn

۱۵) در پهلوی: dō (۱۶) در پهلوی: stōr (۱۷) در پهلوی: mēnōg

- ۳-۳-۳ ابدال به /x^v/ xud (خود)^{۱۸}، xuš (خوش)^{۱۹}. برای موارد استثنا ← ۳-۴-۳
- ۴-۳ \bar{u} = واو مجهول. خطّ تاجیکی اصالت واو مجهول را در بیشتر کلمات نشان می‌دهد^{۲۰}:
- ū (او)، būr (بور)، būston (بوستان)، bū(j) (بوی)، pūst (پوست)، pūšok (پوشاک)، çorūb (چاروب)، çū(j) (جوی)، cūb (چوب)، dūxt (دوخت)، rūfturūb (روفت و روب)، rū(j) (روی)، šū(j) (شوی)، guftugū (گفت‌وگو)، gulū (گلو)، gū (گو)، gūšt (گوشت)، mū(j) (موی)، rūz (روز).
 نیز در: būta (بوتّه)، būsa (بوسه)، kūtoḥ (کوتاه)، zanbūr (زنبور).
- ۱-۴-۳ در هجاهای بستۀ مختوم به /h/ یا // (یعنی پیش از ه، ح، ع یا همزه ساکن) به جای u (ضممه، واو معروف) \bar{u} نوشته می‌شود^{۲۱}: ū'çuba (اعجوبه)، anbūh (انبوه)، zūhra (زهره)، sūhbat (صحبت)، tulū' (طلوع)، ūhda (عهده)، mū'tabar (معتبر)، nūh (نُه). هرگاه، به موجب پسوندی، نشانهٔ «'» حذف شود ← ۲-۳-۱، \bar{u} باقی می‌ماند: tulūi oftob (طلوع آفتاب).
- ۲-۴-۳ به‌جز آنچه در بند پیشین آمد، کاربرد \bar{u} در آغاز کلمه به لغات مأخوذ از ترکی منحصر می‌شود: ūrdak (اردک)، ūzbek (ازبک)، ūrdu (اردو).
- ۳-۴-۳ ابدال /x^v/ به /xū/ : xūça (خوجه)، xūrdan (خوردن)^{۲۲}.
- ۵-۳ = i کسره، یای معروف.
- ۱-۵-۳ کسره: ijolat (ایالت)^{۲۳}، izofa (اضافه)، iona (اعانه)، biraft (برفت)، doim (دائم)، sirışk (سرشک)، foil (فاعل)، kilk (کلک).
- کسرهٔ نشانهٔ اضافه: rohi rost (راه‌راست)، suiqaqd (سوءِ قصد).
- ۲-۵-۳ یاء معروف: به‌جز چند استثنا، i فقط در وسط کلمه برای نمایش یای معروف

۱۸) در پهلوی: xwad (۱۹) در پهلوی: xwaš (۲۰) اما تمایز واو مجهول و واو معروف بیشتر در گفتار فارسی‌زبانان جلگهٔ فرغانه و نواحی بخارا و سمرقند و جلگه‌های جنوب تاجیکستان شنیده می‌شود، آن‌هم با کیفیتی دیگر (گاه مانند u در زبان فرانسه) و در مواردی کوتاه (ناکشیده). (۲۱) ظاهراً به دلیل ویژگی تلفظ. (۲۲) در پهلوی: xwardan (۲۳) ajolat هم نوشته می‌شود.

به کار می‌رود^{۲۴}.

pir (پیر)، pil (پیل)، zirak (زیرک)، zist (زیست)، guzir (گزیر)، niz (نیز).

○ از جمله در ساختن مادهٔ جعلی فعل: rasid (رسید)، xandid (خندید)^{۲۵}.

○ هرگاه کلمه‌ای به *-ī* ختم شود، در صرف یا ترکیب، *ī* به *i* تبدیل می‌شود (← به حرف *ī*).

○ در مواردی، یای معروف اول کلمه با *i* نوشته می‌شود^{۲۶}: 'ido' (ایدا)، 'isol' (ایصال)، 'ifo' (ایفا)، 'iqo' (ایقاع)، 'iqon' (ایقان)، 'imo' (ایماء)، 'imon' (ایمان)، 'ihom' (ایهام).

○ ابدال یای مجهول اصیل به *i*: bino (بینا)^{۲۷}، pirūz (پیروز)^{۲۸}، sim (سیم)^{۲۹}، kin (کین)^{۳۰}، navid (نوید)^{۳۱}، nim (نیم)^{۳۲}، in (این)^{۳۳}، ist (ایست، است)^{۳۴}، inak (اینک).

از جمله در پسوند صفت نسبی: zarrin (زرین)^{۳۵}

۳-۵-۳ حروف ربط «که» و «چه» را نیز با همین حرف می‌نویسند: ci, ki.

۴-۵-۳ به جای خوشهٔ *ji* (بی) تنها *i* می‌نویسند^{۳۶}: afzoiš (افزایش)، poidan (پاییدن)، naiston (نیستان).

از جمله کسرهٔ اضافهٔ (نشانهٔ اضافهٔ) متصل به مصوت را: xonai mo (خانهٔ ما).

۵-۵-۳ در مواردی *i* را به دو گونهٔ هم معنی می‌توان خواند: digar (دگر، دیگر)، istod (استاد، ایستاد).

۶-۵-۳ نقش دوگانهٔ *i* (کسره و یای معروف) گاه منجر به خطا در خواندن می‌شود: bino (بنا، بینا)، sir (سِر، سیر)، said (سعید، سَید).

۶-۳ *ī* = یای معروف آخر. این حرف فقط در پایان کلمه به کار می‌رود^{۳۷}: xoī (خالی)، tūī (طوطی)، olī (عالی)، mohī (ماهی).

۲۴) برای یای معروف اول و آخر کلمه، ← حروف *c* و *ī*.

۲۵) در پهلوی هم پسوند ماضی جعلی‌ساز *-īd* است.

۲۶) نیز ← ۳-۷-۴.

۲۷) در پهلوی: wēnāg (۲۸) در پهلوی: pērōz (۲۹) در پهلوی: sēm

۳۰) در پهلوی: kēn (۳۱) در پهلوی: niwē; در فارسی دری: nūvēd (۳۲) در پهلوی: nēm

۳۳) در پهلوی: ēn/im (۳۴) در پهلوی: st (۳۵) در پهلوی: zarrēn

۳۶) در خط لاتینی همان *ī* می‌نوشتند. در سال‌های اخیر نیز *ī* می‌نویسند.

۳۷) علت وجودی این نشانه ظاهراً تفکیک میان کسرهٔ اضافه، از یکسو، و پسوند اسم و صفت‌ساز، از سوی دیگر، بوده که در زبان فارسی کاربرد فراوان دارند. با دیدن نشانهٔ *ī* در آخر کلمه خوانندهٔ تاجیک تأکید را بر هجای آخر می‌نهد و بدین‌سان تمایز معنایی حاصل می‌شود؛ مثلاً: róhi mo (راه ما، تکیه بر هجای نخست)، róhī šud (راهی شد؛ تکیه بر هجای آخر).

از جمله در موارد ذیل:

- اسم معنی^{۳۸}: zori (زاری)، serī (سیری).
- برای ساختن صفت^{۳۹}: xonagi (خانگی)، rudakī (رودکی)، forsī (فارسی).
- برای شناسهٔ دوم شخص مفرد^{۴۰}: serī (سیری)، raftaī (رفته‌ای)، raftī (رفتی)^{۴۱}، ravī (روی)^{۴۲}.

۳-۶-۱ به جای خوشهٔ ĩ تنها ī می‌نویسند^{۴۳}: xušbūī (خوش بویی)، zeboī (زیبایی).

۳-۶-۲ هر گاه کلمهٔ مختوم به ī- پسوندی بگیرد، ī به i تبدیل می‌شود، از جمله پسوندهای ذیل:

کسرهٔ اضافه (نشانهٔ اضافه): Rudakii Samarqandi (رودکی سمرقندی)؛

یاء نکره: mohie (ماهی‌ای)؛

علامت جمع: mohiho (ماهی‌ها)؛

علامت مفعول بی‌واسطه: mohiro (ماهی‌را)؛

واو عطف: mohiju moh (ماهی و ماه).

نیز در ترکیب و صرف فعل: sohibof (شاهی باف)، forsizaban (فارسی‌زبان)، zist (زیست)؛ اما: der zī! (دیرزی!).

۳-۶-۳ ابدال یای مجهول اصیل: cī (چی = چه چیز)^{۴۴}، kī (کی)^{۴۵}، شناسهٔ دوم شخص مفرد (← بالا).

۳-۷ e = یای مجهول^{۴۶}. در تلفظ و کتابت فارسی تاجیکی، بیشترین یاهای مجهول حفظ شده است:

beob (بی‌آب)، bed (بید)، reg (ریگ)، zebo (زیبا)، zer (زیر)، mehan (میهن)، veza (ویژه)، seb (سیب)؛ نیز: teppa (تپه)، dareg (دریغ).

۳۸) معادل -ih پهلوی

۳۹) معادل -īg/-ik پهلوی

۴۰) این جا ابدال از یای مجهول صورت گرفته. ۴۱) در پهلوی: raft hē

۴۲) در پهلوی: rawē(h)

۴۳) در خط لاتینی همان ĩ می‌نوشتند. در سال‌های اخیر نیز ĩ می‌نویسند. ۴۴) در پهلوی: cē

۴۵) در پهلوی: kē ۴۶) در خط سیریلیک تاجیکی، Ʒ در آغاز کلمه به جای e می‌نشیند.

نیز در پیشوند استمرار: meravad (می‌رود)؛ شناسه اول شخص جمع: ravem (رویم)؛ شناسه دوم شخص جمع: meraved (می‌روید)، oed! (آید!).

۱-۷-۳ یای نکره^{۴۷}: sebe (سیبی)، gohe (گاهی).

در کلمات مختوم به مصوت e نوشته و je خوانده می‌شود: nae (نی‌ای)، mohie (ماهی‌ای)، bue (بویی).

۲-۷-۳ در آخر کلمه: ore (آری)، bale (بلی، بله)، se (سه)، şanbe (شنبه)، ne (نی، نه).

۳-۷-۳ در هجاهای بسته مختوم به /h/ یا /' / (یعنی پیش از ه، ح، ع یا همزه ساکن) به جای i (کسره، یای معروف) e نوشته می‌شود:

'bade (بدیع)، binch (بنه!)، beh (به)، Tehron (تهران)، deh! (ده!)، dehlez (دهلیز)^{۴۸}، zehn (ذهن)، fe'l (فعل)، me'mor (معمار)، mehr (مهر)، voqe' (واقع).
در آغاز کلمه: e'tilof (ائتلاف)، ehtimol (احتمال)، e'tidol (اعتدال).

○ بنابر این، برخی کلمات را می‌توان به دو گونه هم معنی خواند: deh^{۴۹} (ده، ديه) = روستا]، mehmon (مهمان، میهمان).

○ هر گاه، در ترکیب، هجای بسته به هجای باز برگردد، حرف e هم‌چنان باقی می‌ماند: -bade'-bade (بدیع - بدیعی)، deh-dehot (د-دهات)، hast mone'-monee (مانع - مانعی هست)، mavqe'-mavqei muborak (موقع - موقع مبارک)، voqe'-voqea (واقع - واقعه).

○ اما، در صرف افعال، املاي ماده می‌تواند تغییر یابد: dihiş (ده - دهم، دهش)، neh-menihad, nihod (نه - می‌نهد، نهاد).

۴-۷-۳ در ثبت الف و یای آغاز کلمه گرایش به کتابت e به چشم می‌خورد:

در کلمات فارسی: ec (ایچ)^{۵۰}، edar (ایدِر)^{۵۱}، edun (ایدون)^{۵۲}، Eron (ایران)^{۵۳}، ezor

۴۷) تمایز یای نکره (e) و یای پسوند اسم و صفت‌ساز (i)، هم در خط و هم در تلفظ تاجیکی، آشکار است؛ بر خلاف فارسی ایران که این تمایز با تغییر هجای تکیه‌دار پیدا می‌شود: sohe (شاهی = یک شاه)، şohī (شاهی = سلطنت).
۴۸) dahlez هم می‌نویسند.
۴۹) dija هم می‌نویسند.

۵۰) در پهلوی: ēdār (۵۱) در پهلوی: ēdar

۵۲) در فرهنگ، تلفظ‌های ajdun/ejdun/idun هم ضبط شده. در پهلوی: ēdōn.

۵۳) در پهلوی: Ērān. در سال‌های اخیر، برخی تاجیکان Iron نویسند، به تقلید از لهجه ایرانیان.

(ایزار)، ezid (ایزد) ۵۴، ešon (ایشان) ۵۵، evor (ایوار) ۵۶؛ اما: in (این) ۵۷، inak (اینک)، irmon (ایرمان/ارمان).

در کلمات ترکی: el (ایل)، elci (ایلچی)، elxon (ایلخان)؛ اما: ilgor (ایلگار).
 در کلمات عربی ۵۸: esor (ایثار) ۵۹، eçob (ایجاب) ۶۰، eçod (ایجاد)، eçoz (ایجاز)، erod (ایراد)، ezoh (ایضاح)، emin (ایمن) ۶۱.

۳-۷-۵ ابدال یای معروف اصیل: ureb (اوریب)، meros (میراث)، dalel (دلیل).

۳-۷-۶ ابدال مصوّت مرکب اصیل: perost ۶۲ (پیراست)، xele (خیلی)، sel ۶۳ (سیل).

۴ مصوّت‌های مرکب

۱-۴ واو پس از فتحه با av نمایش داده می‌شود:
 davron (دوران)، gav (گو)، mav (مو)، mavç (موج)، navrūz (نوروز)، navin (نوین).
 تلفظ: هر گاه پس از av صامت بیاید (یا هیچ نیاید)، /aw/، و هر گاه مصوّت بیاید، /av/ خوانده می‌شود ۶۴.

۴-۱-۱ ابدال واو مجهول: avboridan (اوباریدن) ۶۵، savsan (سوسن) ۶۶، savgand (سوگند) ۶۷.

۴-۲ یای پس از فتحه با aj نمایش داده می‌شود: pajdo (پیدا)، kaj (کی)، majdon (میدان)، naj (نی).

۵۵) išon هم می‌نویسند. در پهلوی öyšān/awēšān.

۵۷) در پهلوی: ēn/im

۵۸) نیز ← ۳-۵-۲. چنان‌که ملاحظه می‌شود، در واژه‌های عربی شاهد مثال، به جای یای معروف یای مجهول نوشته و تلفظ می‌شود. واضعان املائی تاجیک ظاهراً تلفظ رایج کلمات را اساس کتابت قرار داده‌اند. گویا قاعده مذکور در بند ۳-۷-۳، که نمونه‌های آن در آغاز کلمه بسیار است (← لغت املا، ص ۳۲۲)، عمومیت یافته باشد.

۶۰) در فرهنگ içob هم آمده.

۶۲) در پهلوی: payrāst

۵۹) در فرهنگ isor هم آمده.

۶۱) در فرهنگ ejmin/ejman هم آمده.

۶۳) ولی saji هم می‌نویسند.

۶۴) این مصوّت مرکب در فارسی رسمی ایران /ow/ و /ov/ تلفظ می‌شود. ۶۵) در پهلوی: öbārdan

۶۶) در پهلوی: sōsan ۶۷) در پهلوی: sōgand

۱-۲-۴ ابدال یای مجهول: pušajmon (پشیمان)^{۶۸}، najrang (نیرنگ)^{۶۹}، najza (نیزه)^{۷۰}، vajron (ویران)^{۷۱}.

۵ حروف ویژه الفبای سیریلیک

۱-۵ دربارهٔ حرف ɔ در بند ۳-۷ گفت‌وگو شد.

۲-۵ حروف «یات بر سر». در خط سیریلیک تاجیکی سه نشانهٔ ɔ و Я و ɔ به جای خوشه‌های: jo (یا) و ja (ی) و jǎ (ی / یو) خط لاتینی به کار می‌رود؛ به دو منظور: یکی کوتاه‌نویسی و دیگر مصرف غیرضروری حروف روسی. در سال‌های اخیر، به جای نشانه‌های مذکور، از ترکیبات йа، йо، йӱ/йӱ استفاده می‌شود.

۳-۵ نشانهٔ مکث Б^{۷۲} میان صامت ساکن و یای حرکت‌دار می‌آید:
афбӱон (افیون)، Бӱрбӱ (بوریا)، Бисбӱр (بسیار)، мағбир (تغییر)، мақбӱа
تکبیه)، чорбӱак (چاریک)، дарбӱӱ (دریا)، рохъёбӱ (راه یابی)، гирья (گریه).

۴-۵ حروف مخصوص کلمات مأخوذ از روسی: Ё (نوعی «ای»)، Ц (ت + س)، Щ (ش + چ).

۶ پیوسته و جدانویسی

پیوسته یا جدا نوشتن کلمات و عبارات موضوعی دامنه‌دار و بحث‌انگیز بوده است. در اینجا فقط به چند نمونهٔ واجد ارزش زبان‌شناختی اشاره می‌شود.

۱-۶ نشانه‌های جمع و مفعول بی‌واسطه همیشه پیوسته نوشته می‌شوند، گویی که نقش پسوندهای تصریف نام (اسم و صفت و ضمیر) را دارند.

۶۹) در پهلوی: nērang

۶۸) در پهلوی: pašēmān

۷۰) در پهلوی: nēzag (۷۱) در پهلوی: awērān

۷۲) در فارسی تاجیکی، به این نشانه «علامت جدایی» می‌گویند. در کلمات مأخوذ از روسی حکم علامت «نرمی» را دارد.

۲-۶ واو عطف، بسته به مقام آن در ترکیب و تا حدودی ترجیح نویسنده، چندگونه کتابت می پذیرد:

Zolu Rūdoba, Xisravu Şirin, Lajliu Majnun va Azrovu Vomiq

(زال و رودابه، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و عذرا و وامق).

۱-۲-۶ از دو ماده فعلی یک کلمه می سازد:

xaridufuruş (خرید و فروش)

guftuşunid (گفت و شنید)

girudor (گیر و دار)

۲-۲-۶ از اجزائی که معنی اصلی خود را در ترکیب حفظ نمی کنند، کلمه واحد می سازد:

sarutan (سروتن)

sarukor (سروکار)

sarulibos (سرولباس)

obutob (آب و تاب)

۳-۲-۶ ترکیبات مترادف یا متضاد جدا نوشته می شوند:

obu havo (آب و هوا) اسمی:

tobu toqat (تاب و طاقت)

obu otaş (آب و آتش)

xuşobu havo (خوش آب و هوا) صفتی:

betobu toqat (بی تاب و طاقت)

surxu safed (سرخ و سفید)

۳-۶ ترکیبات اسمی یا صفتی. پیوسته نویسی در خط تاجیکی به انسجام ترکیبات کمک می کند. گاه می توان کلمه های بلندی ساخت که غیرطبیعی به نظر نمی رسند. اما، برای سرهم نویسی، محدودیت هایی هم قایل شده اند. اکنون چند نمونه:

۱-۳-۶ اسم مرکب مختوم به ی:

| | |
|--------------------|-------------------|
| xuṣmuomilagi | (خوش معاملگی) |
| sangiosijotaroši | (سنگ آسیاتراشی) |
| zanbūriasalparvari | (زنبور عسل پروری) |

۲-۳-۶ صفت مرکب و گروه وصفی

| | |
|----------------------------------|--------------------|
| haftodu cor sol-haftoducorsola | (هفتاد و چار ساله) |
| peş az intixobot-peşazintixoboti | (پیش از انتخاباتی) |

۳-۳-۶ ترکیب صفت (مقدم) و موصوف:

| | |
|-----------------------------|------------------------------------|
| xoki sijoh-sijohxok | (سیاه خاک) |
| gajrisijohxok | (غیر سیاه خاک) |
| gajrisijohxokzamin | (= زمین غیر سیاه خاک) |
| hafthazorucorsadsolaustuxon | (= استخوان هفت هزار و چار صد ساله) |

۴-۶ فعل و ترکیبات فعلی.

۱-۴-۶ اجزای تصریفی و اکثر پیشوندها پیوسته نوشته می شوند:

| | |
|--------------|-----------------|
| boznagaštaed | (باز نگشته اید) |
| nameomadaast | (نمی آمده است) |

۲-۴-۶ صفت فاعلی و مفعولی مرکب از دو کلمه پیوسته و مرکب از بیش از دو کلمه

جدا نوشته می شود:

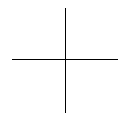
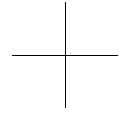
| | |
|-------------------|------------------|
| tamomkunanda | (تمام کننده) |
| tamomşuda | (تمام شده) |
| ba ançom rasida | (به انجام رسیده) |
| içro karda şuda | (اجرا کرده شده) |
| suporiş doda şuda | (سپارش داده شده) |

۳-۴-۶ اجزای عبارت فعلی جدا اما اسم مؤسس بر آن سرهم نوشته می شود:

| | |
|--|-----------------------|
| ba hisob girftan-bahisobgiri | (به حساب گیری) |
| az bar kardan-azbarkunon | (از برکنان) |
| az nazar guzarondan-aznazarguzaroni | (از نظر گذرایی) |
| az nav tartib dodan-aznavtartibdihı | (از نو ترتیب دهی) |
| dast ba girebon şudan-dastbagirebonşavanda | (دست به گریبان شونده) |

جدول ۱. مطابقت نشانه‌های صامت الفبای لاتینی و سیریلیک تاجیکی و فارسی

| لاتینی | سیریلیک | فارسی | لاتینی | سیریلیک | فارسی | لاتینی | سیریلیک | فارسی |
|--------|---------|-------|--------|---------|-------|--------|---------|------------|
| B | Б | ب | J | Й | ی | S | С | س. ص. ث |
| C | Ч | چ | K | К | ک | Ş | Щ | ش |
| Ç | Чh | ج | L | Л | ل | T | Т | ت. ط |
| D | Д | د | M | М | م | V | В | و |
| F | Ф | ف | N | Н | ن | X | Х | خ |
| G | Г | گ | P | П | پ | Z | З | ز. ذ. ض. ظ |
| | Г | غ | Q | Қ | ق | Z | Ж | ژ |



دییاجه‌های مجموعه مترادفات

محسن ذاکر الحسینی

مجموعه مترادفات یکی از فرهنگ‌های جالب و سودمند زبان فارسی است که منشی محمدپادشاه متخلص به «شاد» (مؤلف فرهنگ آندراج)، در سال ۱۲۹۱/۱۸۷۵م، به فرمان مهاراجه و جیاراما، فرمانروای و جیانگر، آن را تألیف کرده است.

در این کتاب، در ذیل هر مدخل، اصطلاحات فارسی مترادف، غالباً با شواهدی از آثار منظوم و گاه منثور فارسی، گرد آمده است. مؤلف دیباجه‌ای به فارسی و دیباجه‌ای به زبان انگلیسی بر آن نوشته که نخستین بار در سال ۱۸۷۷م و بار دوم در سال ۱۸۷۸م در هند به طریقه سربی به چاپ رسیده است.

این کتاب، بار دیگر در سال ۱۳۴۶ شمسی، با نام مجعول فرهنگ مترادفات و اصطلاحات، زیر نظر بیژن ترقی و به همت کتاب‌فروشی خیام، به چاپ رسیده که متأسفانه صفحه عنوان کتاب و هر دو دیباجه مؤلف در آن نیامده و فقط قسمتی از دیباجه فارسی، در ضمن مقدمه ناشر، نقل شده است. از آنجا که عنوان و دیباجه هر کتابی شناسنامه آن است، اکنون مندرجات عنوان و هر دو دیباجه فارسی و انگلیسی کتاب از لحاظ خوانندگان می‌گذرد تا، ضمن استفاده از اطلاعات مندرج در آن، با نمونه نثر فارسی و شیوه نگارش انگلیسی محمدپادشاه آشنایی حاصل شود. برای مزید فایده، ترجمه دیباجه انگلیسی نیز به دنبال خواهد آمد.

عنوان فارسی کتاب

به فضل خالق الارض و السموات

کتاب مستطاب مسمی
مجموعه مترادفات

مؤلفه

منشی محمدپادشاه

(ملازم جناب معلی القاب مهاراجه صاحب بهادر والی ریاست و سبکدوش دام اقباله)
به مقام بنارس در مطبع داکتر ای جی لازرس به قالب طبع ریخته شد

ترجمه عنوان انگلیسی

مجموعه مترادفات

(مجموعه‌ای از مترادفات فارسی در قالب یک فرهنگ اصطلاحی)
به همراه فهرست راهنما

فراهم شده به فرمان

عالی جناب K.C.S.I. مهاراجه و جیانگر

فراهم آورنده

منشی محمد پادشا

بنارس

چاپ مدیکال هال پرس ۱۸۷۸

دیباچه فارسی

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بی‌قیاس مر خداوند پاک راست که سلطان عارفان به ادراک معرفتش به کلمه ماعرناک معترف به قصور و مسبّحانِ افلاک به دریافت ماهیتش عاجز و معذور. و درودِ لا تُعَدُّ و لا تُحصى بر حضرت محمد مصطفی و رسول مجتبی که کریمه سبحان اللّٰه اَسْرٰی ادنی پایه‌ای است از معارج کمالش و حدیث لولاک حرفی است از دفاتر جلالش و علی آله الطّاهرین و اصحابه اجمعین.

اما بعد، بر ضمایر نکته‌سنجانِ بلاغتِ شعار مخفی و مستتر مباد که از زمان ممتد مجموعه‌ای که جامع مصطلحات و کنایات و تشبیهات و استعارات و لغات مترادف باشد به نظر نیامده. لاجرم این خاک پای عالمیان و کمترین اهل جهان، سراپا گناه محمد پادشاه ولدِ غلام محی الدین عرف کَنَم صاحب و سَجْزِی، جعل الجَنَّةِ مثواه و حصل له ما تمناه و جعل آخره خیراً من اولاه، حسب فرمان واجب الاذعان خداوند نعمت سپهر عظمت سکندر صولت دارا حشمت ارسطوفطنت فلاطون فطرت، هیزهینس جناب معلی القاب مهاراجه دهیراج مهاراجه مرزا پوسپاتی وجی رام گجپتی راج منه سلطان بهادر، والی ملک وجی نگر کی سی ایس آی^۱، دام اقباله و اجلاله از لغات مختلفه و کتب معتبره اهل فارس به جمع آن پرداخت و این کتاب را به اسم مجموعه مترادفات [مسمی ساخت^۲] که از آن جمال عروس سنه ۱۲۹۱ هجری - از روی جمل صغیر - نقاب خفا از رخ بردارد و شاهد سنه ۱۸۷۵ عیسوی - به حساب جمل کبیر - گلگونه شهود می آراید. لمؤلفه:

| | |
|--|-----------------------------|
| چو از جمع این نسخه فارغ شدم | فلک گفت هذا لشیء عجاب |
| به تاریخ تألیف پرداختم | به حکم مهاراج عالی جناب |
| ز هائف ندایی ^۳ به گوشم رسید | کران خاطر م شاد شد چون شباب |
| سن هجری و هم سن عیسوی | دو تاریخ آید ز اسم کتاب |

امید از فارسانِ مضماری سخنوری و سخن‌سنجان رشکِ خاقانی و انوری آن که اگر خطایی^۴ ببینند، به ذیل عطا بپوشند، به اصلاح آن کوشند.

(۱) اصل: «آئی» که از ویژگی‌های رسم الخط فارسی است در هند.

(۲) احتمالاً از چاپ ساقط شده. به قیاس افزوده شد.

(۳) اصل: «ندای» به رسم الخط متداول در هند.

(۴) اصل: «خطای» به رسم الخط متداول در هند.

PREFACE

The Author lays no claim to originality in this work. His task has been mostly that of a compiler from sources not readily available to all students; but that the accomplishment of this work has been the result of laborious research, the writer will not deny. The work is certainly susceptible of great improvement, both in the method and details of its execution. Should it, however, in the shape it is presented to the public, be of any service to the student of the Persian Language, the compiler will feel himself amply requited for his labours.

The work itself was undertaken at the bidding of that Noble Patron of Literature and Learning. His Highness the Maharajah of Vizianagram, K.C.S.I., His Highness's interest in the cause of education in this country is sufficiently evidenced by his liberal endowments to the Colleges and Schools in the Madras, Bengal and North-West Provinces of India and to the Universities of Madras and Calcutta. Should this work be a welcome addition to the literature of its kind in Persian, the success will be due to His Noble Highness the Maharajah, who has, with his wonted liberality, paid the whole cost of publication. The students of Sanskrit have had cause for thankfulness to the Maharajah for the publication, at His Highness's expense, of a revised edition of Dr. Ballantyne's *Laghu Kaumudi*, which, as Professor Max Müller observes, "has enabled even beginners to find their way through the labyrinth of native grammars," and now should the labours of students of the Persian language be lightened in any measure by the publication of this work, to His Highness alone their thanks will be due.

MOHAMMUD PADSHA

Moonshee of His Highness the Maharajah of Vizianagram, K.C.S.I.,

Vizianagram

April, 24th 1877

ترجمه دیباچه انگلیسی

پیش‌گفتار

مؤلف برای این اثر مدعی هیچ تازگی و ابتکاری نیست. عمده هنر مؤلف این بوده که مندرجات کتاب را از منابعی گردآورده که همه دانشجویان به آسانی بدان دسترس ندارند، اما از حق نباید گذشت که برای تألیف این اثر پژوهشی سخت‌کوشانه شده است. بی‌گمان این اثر را، هم از لحاظ روش و هم در جزئیات کار، می‌توان بسیار بهبود بخشید اما انتشار آن به همین صورت، اگر فقط فارسی‌آموزان را یاری کند، فراهم‌آورنده پاداش زحمات خود را یافته است.

تألیف این اثر در اصل به فرمان عالی‌جناب K.C.S.I. مهاراجه و جیانگر صورت گرفته، بزرگواری که همواره پشتیبان ادبیات و دانش‌اندوزی بوده است. علاقه‌مندی عالی‌جناب را در امر آموزش و پرورش این کشور از بخشش‌های سخاوتمندانه او به کالج‌ها و مدرسه‌های مدرس، بنگال و ایالات شمال غربی هند و دانشگاه‌های مدرس و کلکته می‌توان دریافت.

این مجموعه اگر در نوع خود در ادب پارسی با موفقیت و اقبال عمومی همراه شود، این امر مرهون عالی‌جناب مهاراجه عظیم‌الشأن خواهد بود که با گشاده‌دستی مألوفش تمامی هزینه انتشار کتاب را پرداخته است.

چندی پیش چاپ منقح شرح آسان^۵ مصحح دکتر بالتین به هزینه عالی‌جناب منتشر گردید؛ کتابی که پرفسور مکس مولر درباره آن چنین می‌گوید: «این کتاب حتی به نوآموزان امکان داده است که در پیچ و خم دستور زبان‌های بومی راه خود را پیدا کنند.» تا امروز دانشجویان زبان سنسکریت، به پاس انتشار شرح آسان، بایستی حق‌گزار مهاراجه می‌بودند و اکنون دانشجویان زبان فارسی با انتشار این کتاب^۶ هر چه از زحمتشان کاسته شود، باید از عالی‌جناب - فقط از عالی‌جناب - سپاسگزار باشند.

محمدپادشا

منشی عالی‌جناب K.C.S.I. مهاراجه و جیانگر

وجیانگر - بیست و چهارم آوریل ۱۸۷۷



(۶) منظور مجموعه مترادفات است.

عربی بسیاری از نام‌های یونانی گیاهان را نمی‌دانستند یا نمی‌توانستند بیابند، به ویژه به این دلیل که برخی از جنس‌ها یا گونه‌های گیاهی مذکور در کتاب دیوسکوریدس در کشورهای اسلامی شرقی (عربستان، بین‌النهرین، ایران قدیم) وجود نداشت. لذا اصطفن، در ترجمه، ناچار به یکی از این چند شیوه متوسل شد:

۱) غالباً به تعریب (=آوانگاری^۳) کما بیش نارسای واژه‌های یونانی بسنده کرد؛ مثلاً *astoxodous* برای *stokhadous*، *arsutoloxia* برای *aristolokhia* (=زَرآوند)، آقطی برای *akte*، بطرسالینون به جای *petrosélinon* (=جعفری [سبزی معروف])، قنطوریون برای *kentaúreion* (=گل گندم^۴)، و بوغلصن به جای *boúglosson* (=گل [گاؤزبان]).

۲) گاهی نام‌های فارسی/ایرانی موجود برای بعض گیاهان را معرب کرده به کار برد؛ مثلاً بنفشه (= وَنْفَشِگ < بنفشه)، جاوشیر (= گاؤشیر)، جاورس (= گاؤرس = آرزن)، جُلنار (= گُلنار)، بابونج (= بابونگ < بابونه)، بشفایج (= بَشپایگ)، و باذورد/بادورد (= بادآورد).
 ۳) در مواردی که معنای لفظی نام‌های یونانی واضح بود، آنها را به عربی «تفسیر» (= ترجمه) کرد؛ مثلاً *boúglosson* (لفظاً «زبانِ گاو»): لسان الثور، *arnoglosson* (لفظاً «زبانِ بَرَه»): لسان الحَمَل (= بارهنگ)، *trapopogon* (لفظاً «ریش بُز»): لَحْیة التیس (= شِنگ)، *khélidion* (لفظاً «علف پرستو»): بَعْلَة الخطاطیف (=مامیران)، *akanthaleukè* (لفظاً «خار سفید»): الشوكة البیضاء (= بادآورد؟).

۴) گاهی هم از برابره‌های سریانی یا سریانی معربی که حنین به کار برده بود کمک گرفت؛ مثلاً *érngion*: قِرصَعْتَه/قِرصَعْتَه (سریانی؛ در مازندرانی: آناریجه، در گیلکی: چوچاغ/چوچاخ)، عاقَرَه قَرَحَا در ازاء *pyrethron*، بَزَرَه قُطونا به جای *psyllion* (= اِسْفَرزه)، قَرَدَمَانَا/قَرَطَمَانَا (یونانی سریانی شده) در ازاء *kardámomon* (= زیره وحشی). اصطفن (به نقل ابن ابی اَصْبِیعَة از ابن جُلْجُل [= سلیمان بن حَسَن]، ج ۲، ص ۴۷)، با اعتراف به نقیصه‌های واژه‌شناختی کار خود، «توکل کرد که پس از او خداوند کسی را برانگیزد که آشنا با این موضوع باشد و نام‌ها [ی گیاهان و دیگر عقاقیر] را به عربی تفسیر کند [یعنی برابره‌های عربی آنها را بیابد]».

ترجمه و انتشار کتاب دیوسکوریدس چند پیامد در کشورهای اسلامی داشت. یکی،

علاقه‌مندی فزاینده‌ای به داروشناسی (به ویژه، گیاهان دارویی) که، در نتیجه آن، چند صد عَقَّار جدید که یونانیان نشناخته بودند از هند و ایران و عربستان و شمال افریقا و اَنَدَلُس (اسپانیای دوره اسلامی) و نواحی دیگر، با نام‌های بومی خود (هندی، ایرانی / فارسی، عربی، عربی‌های گویشی، بَرَبَری، اندلسی و جز اینها) به مجموعه عَقَاقیر دیوسکُریدس و جالینوس افزوده شد و، بدین سان، اختلاط و اختلال شدیدی درباره گیاهان دارویی و مترادف نام‌های آنها پدید آمد. دیگر این که دانشمندی، به ویژه اندلسی، به حلّ مشکلات کتاب دیوسکُریدس (یعنی تعیین هویت گیاهان نامشخص آن کتاب و گیاهان تازه شناخته شده، یافتن نام‌های محلی برای آنها، و تعیین نام‌های مترادف) همت کردند. در غرب، احتمالاً ابن جُلْجُلِ اندلسی نخستین کسی بود که برای رفع مشکلات مزبور دو تصنیف کرد، که متأسفانه هنوز به چاپ نرسیده‌اند: تفسیر اَسْمَاءِ الْأَدْوِيَةِ الْمَفْرَدَةِ و مَقَالَةٌ فِي ذِكْرِ الْأَدْوِيَةِ الَّتِي لَمْ يَذْكُرْهَا دِيَسْقُورِيدُسُ فِي كِتَابِهِ... (← سزگین^۴، ج ۳، ص ۳۰۹-۳۱۰). در شرق، خود حنین شاید نخستین کسی بود که در این زمینه پژوهش کرد. ابن اَبِي أَصْبِيْعَةَ (ج ۱، ص ۱۹۹) کتاب فِي اَسْمَاءِ الْأَدْوِيَةِ الْمَفْرَدَةِ عَلَى حُرُوفِ الْمُعْجَمِ را در جزو آثار او ذکر کرده، که ظاهراً از میان رفته است (سزگین، ص ۲۵۶). معروف‌ترین اندلسیانی که پس از ابن جُلْجُلِ به داروگیاه‌شناسی و تبیین مترادف نام‌های گیاهان پرداختند احمد غَافِقِي، ابوالعباس نباتی، ابن میمون قرطبی و ابن البیطار بودند.

در سرزمین‌های شرقی جهان اسلام، به ویژه در حوزه تمدنی - فرهنگی ایرانی، پیش از دانشمند نامدار خوارزم، ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰)، علاقه خاصی به نام‌های گیاهان پدید نیامد. ابوریحان در کتاب الصَّيْدَانَةِ خود (تألیف آن اندک مدتی پیش از درگذشت او) برای بسیاری از داروهای بسیط (عمدتاً گیاهی)، علاوه بر نام‌های سنّتی یونانی و سُریانی و عربی، مترادف‌هایی به بعضی زبان‌های هندی و، به ویژه، ایرانی (مثلاً، خوارزمی، بلخی، بخارایی، سیستانی) ذکر کرده است. بیش از سیصد سال پس از بیرونی، پزشک و «عَطَّار»ی شیرازی، علی بن حسین انصاری (معروف به «حاج زین عطّار»؛ ۷۲۹-۸۰۶) در واقع دومین کسی بود که در ایران (به معنای جغرافیایی گسترده‌تر آن) علاقه‌ای به موضوع نشان داد. وی در اختیارات بدیعی خود (تألیف در ۷۷۰)

4) F. Sezgin

مترادف‌های فارسی، به ویژه به گویش شیراز یا فارس، برای بسیاری از نام‌های مواد دارویی (عمدتاً گیاهان) آورده است. استشعار به فراوانی و تشتت گیج‌کننده نام‌های مواد دارویی و به لزوم تبیین و توضیح این نام‌ها را نخستین بار در میان دانشمندان ایرانی تقریباً سه قرن پس از اختیارات بدیعی در تحفة المؤمنین (معروف‌تر به تحفة حکیم مؤمن؛ تألیف در ۱۰۸۰) محمد مؤمن حسینی تنکابنی (معروف به «حکیم مؤمن»)، از پزشکان شاه سلیمان صفوی، می‌بینیم. حکیم مؤمن، گذشته از نام‌های سنتی مواد (یونانی، سریانی، عربی، فارسی) و نام‌های عربی گویشی، بربری، مغربی، اندلسی و جز اینها، که مسلماً از آثار مؤلفانی چون ابن البیطار و داود انطاکی گرفته شده‌اند، شمار کثیری از نام‌های هندی (در حدود ۵۳۲ تا)، ترکی (در حدود ۱۹۰ تا) و ایرانی یا فارسی گویشی (مثلاً اصفهانی، طبری، گُرقانی) را آورده و مترادف‌ها را دوباره به ترتیب الفبایی ذکر کرده است. آخرین تألیف شایسته ذکر در سلسله آثار داروشناسی سنتی (جالینوسی) در جهان «ایرانی»، که در آن توجه خاصی به نام‌های گیاهان (دارویی) به زبان‌ها و گویش‌های بسیار (از هند تا اندلس) یافت می‌شود، مخزن الأدویة محمدحسین عقیلی خراسانی / شیرازی است که آن را در ۱۱۸۵ / ۲-۱۷۷۱ میلادی در هند تألیف کرده است. عملاً وی را می‌توان آخرین کسی دانست که، گویی برای اجابت دعای اصطفی بن بسیل، در «تفسیر» نام‌های مواد دارویی (عمدتاً گیاهی) کوشید. ویژگی این دایرةالمعارف فارسی داروشناسی از حیث نام‌های داروها در دو چیز است: ۱) فراوانی بی‌سابقه نام‌های هندی (به این دلیل که عقیلی خراسانی فنون پزشکی را در هند آموخته بود)؛ ۲) ظاهراً برای نخستین بار در ادبیات داروشناسی سنتی دوره اسلامی، ظهور و وجود شمار نسبتاً بزرگی (در حدود ۱۴۰ تا) از نام‌های «فرنگی» و بعضی نام‌های علمی لاتینی که احتمالاً به دنبال راه‌یابی بازرگانان و استعمارگران پرتغالی، اسپانیایی، هلندی، فرانسوی و انگلیسی به هند، کمابیش وارد آن دیار شده بود. در اینجا به ذکر فقط چند واژه اروپایی، از میان آنچه موفق به بازیابی شکل‌های اصلی و منشأ آنها شده‌ام، اکتفا می‌کنم: بلطانس (= لاتینی علمی *Platanus*) تحت دُلب (= چنار)؛ برغال سالی (کذا؛ شاید محرف لاتینی علمی *Portulaca oleraceae*) تحت البغلة الحمقاء (= خُرفه)؛ کلوف (= *clove* انگلیسی) تحت قرنفل (= میخک، یکی از ادویه)؛ اسپنس (= شاید محرف پرتغالی *[؟] espinacia*) تحت اسفناخ (= اسفناج) (برای توضیح بیشتر درباره این نام‌های «فرنگی» فوق‌العاده محرف و ممسوخ در

متن‌های چاپی بسیار مغلوطن مخزن الأدویة ← ه. اعلم در کتابنگاری). پس از تأسیس دارالفنون ناصری در ۱۲۶۸/۱۸۵۱ در تهران و نفوذ برخی از دانش‌ها و فن‌های نوین غربی به ایران (از جمله، پزشکی و داروشناسی جدید)، یکی از معلمان پزشکی دارالفنون، «حکیم شلیمر فلامنکی» (= دکتر یوهان ل. شلیمر^۵ هلندی)، پس از گذشت تقریباً یک قرن از تألیف مخزن الادویة، یک فرهنگ فرانسه-فارسی اصطلاحات پزشکی، داروشناسی و دانش‌های کما بیش وابسته به آنها تألیف و در ۱۸۷۴ (=۱۲۹۱ق) در تهران به چاپ سنگی رسانید (← کتابنگاری). شلیمر، برای هر واژه یا اصطلاح فرانسوی، علاوه بر معادل‌های عربی-فارسی، معادل‌های انگلیسی و آلمانی را هم در بیشتر موارد ذکر کرده است (بدین سان، تألیف او یک لغت‌نامه چهارزبانه است). از حیث گیاه‌شناسی، مطالب تحت نام علمی لاتینی بین‌المللی گیاهان آورده شده و از نام‌های فرانسوی (مبنای الفبایی این فرهنگ) به نام‌های لاتینی ارجاع داده شده است (مثلاً *Acacia julibrissin* → *arbre de soie*). این فرهنگ حاوی نام‌های ۲۴۸ گیاه و یا اجزای مورد استفاده فلان گیاه است (به شمارش بنده، بدون احتساب مترادف‌ها و ارجاعات). تلفظ نام‌های عربی-فارسی و محلی گیاهان با آوانگاری با الفبای فرانسوی نشان داده شده است. در مورد نام‌های محلی و رویشگاه‌های گیاهان، شلیمر، علاوه بر اطلاعات و پژوهش‌های شخصی خود، از دانش گیاه‌شناسان و طبیعیدانان اروپایی نامداری چون دکتر ی. بوزه ریگائی^۶، دکتر فن هوسکنشت وایماری^۷ و ت. کچی^۸، که در سال‌های اشتغال او در ایران برای پژوهش‌های گیاه‌شناسی به ایران آمدند، استفاده کرده است. بدین سان، بخش گیاه‌شناسی فرهنگ شلیمر در واقع پیشرو واژه‌نامه‌های گیاه‌شناسی‌ای است که در سده بیستم، از اواسط سده به این سو، در ایران تألیف شده است (آخرین آنها، تألیف آقای مظفریان، موضوع اصلی این مقاله). مهم‌ترین این تألیفات را، به ترتیب تاریخ انتشار و با ذکر محاسن و معایب واژگانی آنها، به اختصار در زیر وصف می‌کنم تا بنیانی باشد برای ارزیابی کار آقای مظفریان.

۱. حسینعلی بهرامی، فرهنگ گیاهی / *Dictionnaire polyglotte des plantes*، ج ۱

5) J. L. Schlimmer

6) J. Buhse de Riga

7) C. von Haussknecht de Weimar

8) Th. Kotschy

(A-H)، تهران، ۱۳۲۹ش / ۱۹۵۰. مؤلف بلندپروازانه خواسته است فرهنگی، نه از نام‌های علمی یا فرنگی گیاهان ایران، بلکه از گیاهان همه جهان (البته تا حدی که در مآخذ یا مآخذ استراق او یافت می‌شده است) تألیف کند و برای آنها نام‌هایی به فارسی، عربی، ترکی و چند زبان نامشخص دیگر به زور بیابد و گاهی از خود بسازد. گیاه‌شناسان و فضیلاهی هم‌روزگار آن مرحوم می‌بایست از او پرسیده باشند: در حالی که ما هنوز بخش بزرگی از گیاهان کشور خود و نام‌های کلاسیک و یا محلی آنها را نمی‌شناسیم، چه لزومی دارد که عمر و همت خود را برای جست‌وجوی معادل نام‌های گیاهان جهان به هدر بدهیم؟! باری، مؤلف نه مآخذ خود را ذکر کرده است، نه منشأ معادل‌های عجیب و غریب، نه تلفظ آنها (البته واژه‌های فارسی یا فارسی‌نما را تا اندازه‌ای می‌توان باز شناخت)، و نه حوزه جغرافیایی استعمال آنها را. وجود غلط‌های چاپی و غیر چاپی بی‌شمار در این تألیف یکی دیگر از عیب‌های بزرگ آن است. در اینجا، برای آن که شما را گنج و مبهوت بکنم، دو سه مدخل را با معادل‌های عجیب و غریب آنها ذکر می‌کنم:

Absinthe commune: افسنتین (کبیر)، ابستیون، ابسنت، ابستیون، پلین، خارگوش، خترق، دسیسه، شتاور، شیخ رومی، قورت اودی، کشت/کشوتای رومی، مجتری، مروه، ورت اودی.

Alteranthera achyranthoides: انتاب، عنتاب، لوق، لویق، نمول، همل.

Fleur de pâques [sic]: روزگار چیچکی، شقار، شقر، شقیق النعمان، هوایه.

این کتاب، بدون احتساب مترادف‌های بسیار عدید فرانسه و لاتینی، تخمیناً شامل ۶۰۵۰ مدخل اصلی است که، معلوم نیست چرا بعضی به لاتینی و بعضی به فرانسه آورده شده‌اند! مؤلف نام‌های خانواده‌های گیاهان را در مدخل‌های اصلی ذکر کرده است.

۲. اسمعیل زاهدی، واژه‌نامه گیاهی: نام علمی گیاهان به انگلیسی، فرانسه، آلمانی، عربی، فارسی؛ شامل گیاهان پزشکی، سمی، زینتی، اقتصادی و علف‌های هرز، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ش / ۱۹۵۹؛ ۳۵۱ ص. - واژه‌نامه (متن اصلی) این تألیف شامل فقط ۱۰۶۳ مدخل لاتینی است؛ به عبارت دیگر، مؤلف گزینشگرانه‌تر با گیاهان جهان برخورد کرده است! هر مدخل، علاوه بر نام خانواده (به لاتینی)، مفروضاً شامل معادل‌هایی به پنج زبان مذکور در عنوان کتاب است (اما گاهی جای معادل‌های «فارسی» یا عربی خالی است). بجز فارسی، معادل‌ها به چهار زبان دیگر برگرفته از فرهنگ آرمناگ ک. بدویان (قاهره، ۱۹۳۶) است، که معادل‌های نام‌های علمی لاتینی را به هفت زبان گرد آورده است:

عربی، ارمنی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، ایتالیایی و ترکی. مؤلف ما ارمنی و ایتالیایی و ترکی را حذف کرده و، در عوض، معادل‌های «فارسی» آورده است! اکنون ببینیم این به اصطلاح معادل‌های «فارسی» چون‌اند:

(۱) نام‌های رایج و همه‌دان فارسی، مثلاً پیاز، درخت گل ابریشم، بادام زمینی، مارچوبه، گل شیپوری، اسطوخودوس، پیچ امین‌الدوله.

(۲) نام‌های محلی، که مؤلف ظاهراً از گیاهان شمال ایران احمد پارسا (۱۳۱۸ش)، گیاه‌شناسی حسین گل‌گلاب (۱۳۲۶)، جنگل‌شناسی کریم ساعی (۱۳۲۷، ۱۳۲۹) و فرهنگ سابق الذکر ی. ل. شلیمر گرفته است (← کتابنگاری او، ص ۳۵)، مثلاً خرمندی، آربا، کلهو، شونگک، راش، نمدار، سیاه‌تلی، پلاخور (مؤلف تلفظ این نام‌های محلی و زبان‌های مربوطه - مثلاً مازندرانی، گیلکی، آذربایجانی - را ضبط نکرده است اما نام‌های عربی را، به لطف مرحوم موسیو آرمناگ، با اعراب کامل نقل کرده است!).

(۳) ترجمه لفظی اصطلاحات فرانسه (از همه بیشتر)، انگلیسی و گاهی عربی (مؤلف به این ترجمه‌های تحت اللفظ عنوان «نام‌های فارسی» داده است)، مثلاً: (از فرانسه) ← *queue de renard des champs* ← دُم روباه صحرایی، *ail des ours/des bois* ← سیر خرس / جنگلی، *herbe au diabète* ← علف دیابت، *jute de Manchourie* ← ژوت منشوری، *indigo* ← نیل کاذب؛ (از انگلیسی) *sugar maple* ← افرای قند، *summer adonis* ← ادونیس تابستانه، *Armeniaian anemonay* ← شقایق ارمنستانی؛ (از عربی، که خود گاهی ترجمه لفظی نام‌های اروپایی است) *sapin pectiné* ← تنوب مُشَطی ← صنوبر شانه‌ای، *sapin gracieux* ← تنوب الجمیل ← صنوبر آراسته.

(۴) آوانگاری نام‌های اروپایی؛ مثلاً *ancolie* ← آنکولی، *endive* ← آندیو، *adonis* ← ادونیس، *cycas* ← سیکاس، *silène* ← سیلن، *araucaria* اروکاریا. در ارتباط با معادل‌های زورکی گروه‌های (۳) و (۴) مذکور، می‌شد (در همان روزگار انتشار این کتاب) به مؤلف گفت: چرا شعری بگوییم که در وزن و قافیه‌اش بمانیم؟! باری، از محسّنات این تألیف (که مؤلف آنها را هم مدیون موسیو آرمناگ بوده است)، انضمام چهار نمایه (اندکس) جداگانه برای نام‌های انگلیسی، فرانسه، آلمانی و عربی (ص ۱۹۶-۳۳۴)، فهرست تیره‌های گیاهان (به لاتینی؛ ص ۳۳۵-۳۴۱) و یک «غلطنامه» ۹ صفحه‌ای (!) است.

۳. Ahmad Parsa, *Flore de l'Iran*، ج ۸، تهران، دانشگاه تهران، ۱۹۶۰، ص ۱-۲۱۲. - برخلاف دو مؤلف پیشین، احمد پارسا، استاد اسبق گیاه‌شناسی در دانشکده علوم دانشگاه تهران، گیاه‌شناس «سالونی» نبوده بلکه برای شناسایی گیاهان ایران (و نه همه جهان!) به نواحی مختلف کشور سفر و ضمناً نام‌های محلی گیاهان را هم ثبت می‌کرده است. وی بخش عمده این گیاهان را در پنج مجلد اصلی *Flore de l'Iran* (۱۹۴۸-۱۹۵۲) به زبان فرانسه وصف و نام‌های محلی آنها را با آوانگاری نسبتاً دقیق (با حروف الفبای فرانسه) و ذکر حوزه استعمال این نام‌ها (در بسیاری از موارد) ثبت کرده است. سپس در یکی از سه تکمله تألیف خود (ج ۸)، فهرستی از این نام‌های محلی یا رسمی استخراج و تحت نام علمی لاتینی آنها، با ارجاع به بخش مربوطه در پنج جلد اصلی، ذکر کرده است. نام‌های لاتینی برخی از تیره‌های گیاهی هم در این فهرست، که جمعاً شامل ۱۷۱۰ مدخل است، در جای الفبایی خود منظور شده‌اند. برای نام‌های تیره‌ها، مؤلف شیوه ترکیبی «تیره + نام یکی از گیاهان مشهورتر آن تیره» را به کار برده است (که، چنان که بعداً توضیح خواهیم داد، شیوه کارساز و درستی نیست)؛ مثلاً Gramineae ← تیره گندم، Colchicaceae ← تیره گل حسرت، Solanaceae ← تیره سیب‌زمینی.

متأسفانه شماری از نام‌های عربی قدیمی یا نام‌آنوس به واژگان آقای پارسا راه یافته است، مثلاً: قاتل / خاق الذئب، غافث، زلائف الملوك، لاغیه، هلیون، اکلیل الملک، شجرة الطمول، حب القلقل، حشیشه الطحال، ارجوان العرب، و امّ الشعور! غلط‌های چاپی هم فراوان است.

۴. حبیب‌الله ثابتی، جنگل‌ها، درختان و درختچه‌های ایران، تهران، وزارت کشاورزی و منابع طبیعی، ۱۳۵۵/۱۹۷۶. - تألیف عظیمی است شامل وصف، نقشه رویشگاه(ها)، و تصویر ۹۸۶ درخت و درختچه بومی (و بعضاً غیر بومی یعنی وارداتی) ایران، به علاوه شمار کثیری نام‌های علمی (لاتینی) مترادف (که در عدد مذکور به شمار نیامده است)، و نام‌های فارسی یا محلی هر گیاه با معادل‌های آنها به انگلیسی، فرانسه و آلمانی (البته در صورت وجود). ضمناً مؤلف بعضی از نام‌های فارسی و عربی و یونانی معرب قدیمی را هم از منابع قدیمی (تحفه حکیم مؤمن، تألیف مذکور شلیمر و جز آنها) نقل کرده است.

ثابتی نخستین گیاه‌شناس ایرانی است که عنایتی خاص به نام‌های محلی گیاهان داشته و درباره آنها به طور جدی مطالعه کرده است (فصل دوم کتاب او، «نام‌های فارسی درختان»، ص ۱۳-۱۸، اختصاص به این موضوع دارد). وی تلفظ نام‌های محلی را، که خود از نقاط مختلف کشور گردآورده، با سیستم آوانگاری نسبتاً دقیقی در زیر صفحه‌ها ذکر کرده است. کتاب دارای چهار نمایه است: تیره‌های گیاهان وصف شده (به لاتینی)، نام‌های «فارسی»، نام‌های انگلیسی، نام‌های فرانسه، و نام‌های آلمانی. غلط‌های چاپی نسبتاً کم است.

۵. کریم جوانشیر، اتلس گیاهان چوبی ایران، تهران، انجمن ملی حفاظت منابع طبیعی و محیط انسانی، ۱۳۵۵/۱۹۷۶ (دو زبانه: فارسی و انگلیسی).— این اطلس، که البته فاقد وصف‌های گیاه‌شناختی است، ضمناً شامل فهرستی (ص ۱۳۳-۱۶۱) از ۷۹۴ (به شمارش این جانب) «واحد»^۹ گیاه‌شناختی (جنس، نوع/گونه، زیرگونه و غیره) به لاتینی است، که فقط برای ۳۴۷ تای آنها یک، دو یا چند معادل (فارسی و، بیشتر، محلی) ذکر شده است. به گفته مؤلف، وی بخشی از نام‌های محلی را از تألیف سابق‌الذکر احمد پارسا و درختان و درختچه‌های ایران حبیب‌الله ثابتی (۱۳۴۴) برگرفته است، اما «قسمت اعظم آن [ها] توسط نگارنده جمع‌آوری گردیده، که برای اولین بار در این اتلس ارائه می‌شود» (ص ۴). مؤلف با یک سیستم نسبتاً دقیق آوانگاری، تلفظ نام‌های گیاهان را نشان داده اما محل دقیق استعمال آنها را ذکر نکرده و فقط به تعیین رویشگاه(های) گیاه منظور در یکی از پنج «منطقه رویشی ایران» (منطقه هیرکانی، ارسبارانی، زاگرس، ایران و تورانی، و خلیج و عمانی) اکتفا کرده است.

۶. هادی کریمی، اسامی گیاهان ایران

Plants of Iran. Scientific, English and Persian Names

تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴/۱۹۹۵. — ده + ۴۱۲ صفحه.

این یکی از دو تألیفی است که در دهه ۱۳۷۰ تا کنون در زمینه مورد بحث به چاپ

9) taxon

رسیده است (دیگری تألیف آقای مظفریان است که دست آخر بررسی خواهم کرد). امیدوارم که انتشار دو کتاب در زمینه‌ای واحد به فاصله یک سال ناشی از رونق فرهنگ‌نگاری^{۱۰} گیاه‌شناسی در کشور و دلسوزی گیاه‌شناسان ما برای واژگان بدبخت گیاهان ایران بوده باشد و نه نتیجه چشم هم‌چشمی و غیره! اکنون می‌بایست دید این دو مؤلف آخری که مفروضاً با همه آثار پیشین در این زمینه و با همه نقایص، عیوب و حسنات آنها آشنا بوده‌اند، تا چه اندازه موفق به احتراز از آن عیب‌ها شده و چه حسناتی را اخذ کرده‌اند.

و اما تألیف آقای کریمی، که ویراستار هم داشته است (بر خلاف تألیف‌های پیشین؛ ظاهراً ویراستار «محتوایی» و نه زبانی، زیرا انشای فارسی «پیشگفتار ناشر کتاب» [کذا] و مقدمه خود مؤلف و همچنین پیشگفتار کوتاه انگلیسی، معیوب و مغلوط است). مؤلف هدف اصلی خود را چنین بیان کرده است (ص ۷): «نخستین هدف از تدوین این کتاب جمع‌آوری نام‌های فارسی و لهجه‌های محلی گم‌شده [کذا] یا در حال فراموشی گیاهان ایران است که بین مردم رواج دارند [!] یا در کتاب‌های متعدد پراکنده‌اند و دسترسی همه علاقه‌مندان به همه آنها مشکل است». و درباره تلفظ «لهجه‌های غیر مأنوس فارسی» [کذا] نیز نوشته‌اند (همان جا): «در این کتاب سعی شده است با اعراب‌گذاری، لهجه‌های غیر مأنوس فارسی درست‌تر شناسانده شوند».

نخست ببینیم این «نام‌های فارسی و لهجه‌های [کذا] محلی گم‌شده یا در حال فراموشی» چند گونه‌اند: ۱) نام‌های رایج هنوز گم نشده و اروپایی فارسی شده جا افتاده، مثلاً آفرا، درخت هلو، هندوانه، زغال‌اخته، نی بوری، نارون، کاهو، درخت موز، گل ساعتی، کاکتوس، فلوکس، ماگنولیا، گلابول، گریپ‌فروت، گلیسین؛ ۲) نام‌های نامأنوس جا نیفتاده اروپایی با آوانگاری با الفبای نارسای فارسی؛ مثلاً: وایگلیا، موگه/ موگت، پروانش، گرویلدا، کلزا، کلروندرون، کاج سیلستر، کاسیا، سیلن، سالونیا، رومارن، دوتسیا، آنکولی؛ ۳) ترجمه لفظی اصطلاحات اروپایی (بیشتر انگلیسی)، مثلاً: *Polish wheat* ← گندم لهستانی، *hare's ear* ← گوش خرگوش، *paper mulberry* ← توت کاغذی، *Alexandria laurel* ← غار اسکندریه، ← *forget-me-not* (گل) فراموش مکن، *gypsophila* ← گچ‌دوست، *shepherd's purse* ← کیسه/

10) lexicography

چنته چوپان، *Acer pseudo-platanus* ← افزای شبه چنار(ی)، *strawberry clover* ← شبدر توت‌فرنگی، *single-grained wheat* ← گندم تک‌دانه، *wolf's bane* ← گرگ‌کش؛ ۴) نام‌های محلی (فارسی‌های گویشی، ترکی، بلوچی، مازندرانی، گیلگی و جز آنها)، که از همه گونه‌های دیگر بیشترند. متأسفانه مؤلف همه اینها را آشفته و بی‌ذکر منشأ (یعنی زبان یا گویش مربوطه) ذکر کرده است. البته ترکی بودن بسیاری از آنها را غالباً می‌توان حدس زد، مثلاً ککلیک اوتی، پرآلماسی، واق چیچکی، گلین بارماغی؛ اما، در مورد زبان‌ها و گویش‌های دیگر، نه، مگر آن که خواننده‌ای با فلان یا فلان «لهجه» (در اصطلاح نادرست مؤلف) آشنا باشد، و این کار حضرت فیل است؛ مثلاً گل فارکون، کین جوک، گارس، فریز، کلخ، مندغوره، اسکمیل، پریوک، و صدها دیگر از این قبیل! بدبختانه، مؤلف، برخلاف ادعای مذکور خود، فقط تلفظ تقریباً پنج درصد این نام‌های نامأنوس یا عجیب و غریب را، آن هم با «اعراب‌گذاری» نارسا و ناقصی، ذکر کرده است. لذا، وقتی مثلاً به «سیرنگاس هندی» (ش ۱۰۶۹) بر می‌خوریم، نه فقط نمی‌فهمیم سیرنگاس از چه زبانی است بلکه حتی نمی‌توانیم آن را تلفظ کنیم. شاید سیرنگاس جزو صدها «نام‌های گمشده» ای بوده است که مؤلف، پس از کشف آنها، نتوانسته است تلفظی برای آنها بیابد یا جعل کند. همچنین، بر خلاف ادعای مؤلف (همان جا) که برای همه گیاهان «رستنگاه هر گیاه ذکر شده است»، رویشگاه بسیاری از گیاهان را (مثلاً تحت شماره‌های ۶۵، ۶۹، ۷۲، ۹۶۰-۹۷۲، ۱۳۲۱) ذکر نکرده است، که سر نخ، ولو مبهم و کلی، درباره منشأ نام‌ها به مراجعه‌کننده بدهد.

از شگفتی‌های زبان «فارسی / Persian» این کتاب معادل‌هایی است که مؤلف برای نام‌های علمی تیره‌ها / خانواده‌های گیاهی اقتباس کرده و یا بر ساخته است («بخش ۱، تیره‌های گیاهی؛ نام‌های علمی، انگلیسی و فارسی»، ص ۱-۴۶؛ جمعاً ۳۰۶ مدخل اصلی و ارجاعی). به نام‌های انگلیسی کاری نداشته باشیم، اما به این «نام‌های فارسی» توجه کنیم، که عمدتاً دو گونه است:

۱) ترکیب دو واژه فارسی به صورت «مضاف + مضاف الیه»، که «مضاف» آن، «تیره» است؛ مثلاً *Alliaceae* ← تیره پیاز، *Araceae* ← تیره (گل) شیپوری، *Brassicaceae* ← تیره شب‌بو / تیره چلبیایان، *Coniferae* ← تیره سوزنی‌برگان، *Gramineae* ← تیره غلات / تیره گندمیان.

۲) همان ترکیب ولی مضاف‌الیه آوانگاری فارسی املائی فرانسوی نام‌های علمی تیره‌هاست؛ مثلاً *Bursera* ← تیره بوسراسه، *Casuarinaceae* ← تیره کازوآریناسه، *Flacourtiaceae* ← تیره فلاکورتیاسه! اولاً، خودِ پسوند علمی *acées* - فرانسوی / *-aceae* - لاتینی - انگلیسی دلالت بر تیره گیاهی دارد و لذا نیازی به استعمال «تیره» نیست (این را «حشو قبیح» می‌گویند)؛ ثانیاً، ما چه حقی داریم که واژه‌های نامأنوس و عجیبی مانند ایله‌سیراسه، هیمونفیلاسه و تری اوریداسه را به عنوان «فارسی» به فارسی‌زبانان و به عنوان «Persian» به خارجی‌ها قالب بکنیم؟

در ارتباط با نام‌های علمی تیره‌ها، مؤلف برخی از آنها را به نام‌های دیگری، که گویا جدیدتر و درست‌تر دانسته است (ص هشت) احاله کرده است؛ مثلاً *Compositae* ← *Asteraceae*، *Gramineae* ← *Poaceae*، *palmae* ← *palmaceae*؛ اما شگفتا که خود در متن اصلی کتاب این تبدیل‌ها و ارجاع‌ها را رعایت نکرده است (مثلاً ← شماره‌های ۱۴، ۱۲۳، ۱۴۲، ۴۷۲ و ۵۰۰). نمی‌فهمم چطور این غفلت و نیز غلط‌های چاپی فراوان (به ویژه در مواد انگلیسی و لاتینی کتاب)، که شایسته یک کتاب «مرجع» علمی نیستند، نظر ویراستار آن را جلب نکرده‌اند.

مطلب آخر این که عدد ۲۸۳۲ که، شاید برای تفخیم شمار گیاهان مذکور در این کتاب (اعم از نام جنس تنها، جنس و نوع، و گاهی جنس و نوع و وارسته) ذکر کرده‌اند (در ص ۸ و در خود متن)، نادرست است؛ زیرا، به شمارش بنده، ۹۸۹ تا از مدخل‌ها ارجاعی یا مترادفی‌اند (دلالت بر گیاهان متفاوتی ندارند؛ پس عدد درست ۱۸۴۳ است (۲۸۳۲-۹۸۹=۱۸۴۳). چنان که اشاره کردیم، ح. ثابتی، در تألیف مذکور خود، به حق نام‌های مترادف را به حساب شمار گیاهان ایران نگذاشته است.

۷. پس از مرور به پیشینه واژه‌گزینی / سازی برای گیاهان، اکنون بهتر می‌توانیم مسأله آقای مظفریان را ارزیابی و نقد کنیم. این تألیف حجیم ۷۵۹ صفحه تفاوت‌ها و مزایایی نسبت به تألیف اخیرالذکر دارد، به شرح زیر:

۱) شمار مدخل‌های اصلی ۸۲۵۴ است، یعنی بیش از چهار برابر مدخل‌های اصلی در تألیف پیشین (نام‌های مرادف بسیار عدیدی که مؤلف از مجموعه عظیم *Flora Iranica* [به لاتین] و چند مرجع معتبر دیگر استخراج کرده است [← منابع او،

ص 594-596] در عدد مذکور به حساب نیامده‌اند). این عدد شامل نام‌های علمی تیره‌ها (مثلاً تیرهٔ خشخاش = Papaveraceae)، نام‌های جنس‌ها (مثلاً خشخاش، کوکنار = *Papaver* و، عمدتاً، نام‌های جنس‌ها+نوع‌ها به لاتینی (مثلاً «خشخاشِ پشمالو» [کذا] = *Papaver acrochaetum*) است.

۲) برای بیشتر نام‌های جنس‌ها و جنس‌ها+نوع‌ها، یک، دو و گاهی چندین معادل انگلیسی آورده‌اند؛ مثلاً، برای *Abutilon*: Chinese lantern, Indian mallow, velvet-leaf, و دو تای دیگر؛ و یک، دو و گاهی سه معادل «فارسی»؛ مثلاً، برای همان جنس: برگ‌نمدی، گاو پنبه، ابوتیلون. در میان این معادل‌های «فارسی»، نام‌های (ظاهراً) محلی / گویشی نیز گاهی یافت می‌شود؛ مثلاً تیج، مغیل، گَبَر برای نوعی *Acacia*، یا چگرد برای نوعی دیگر. (به طور معترضه بگویم که متأسفانه تلفظ این گونه واژه‌ها همواره نموده نشده است).

۳) کمبود معادل‌های محلی / گویشی در این تألیف، در مقایسه با تألیف پیشین، به نظر بنده، نقیصهٔ بزرگی است؛ مثلاً، برای *Paliurus spina-christi*، و *Ficus bengalensis* در تألیف آقای کریمی، به ترتیب، هفده و شانزده معادل «فارسی» در کتاب آقای مظفریان، برای آن دو، به ترتیب، فقط یک و سه معادل وجود دارد. تکرار می‌کنم که البته انباشتن این گونه واژه‌های محلی / گویشی بی ذکر تلفظ دقیق آنها و حوزهٔ جغرافیایی / گویشی رواج آنها کاری تقریباً بیهوده است.

۴) مؤلف برای جنس‌ها و بیشتر نوع‌ها / گونه‌ها توضیح کوتاهی «دربارهٔ هر گیاه (تیره)، فرم رویشی، تعداد گونه‌های انحصاری آن به ایران، پراکندگی آن در ایران و جهان و جز اینها» (ص هشت) داده است.

۵) نام‌های علمی گونه‌های غیر بومی (وارداتی) با یک ستاره و نام‌های جنس‌ها یا گونه‌هایی «که وجود آنها [در ایران] مورد تردید است» (ص [یازده]) با دو ستاره مشخص شده‌اند.

۶) تألیف دارای دو نمایهٔ (اندکس) الفبایی مفصل است، یکی برای نام‌های «فارسی» (ص ۱-۶۹) و دیگری برای نام‌های انگلیسی (pp. 632-671) که، در هر دو، به شمارهٔ مدخل اصلی در متن ارجاع داده شده است.

۷) همچنین «تکمله» ای دارد (pp. 631-597) در «وجه تسمیه»^{۱۱} تعدادی [در واقع، شمار بزرگی] از [نام‌های لاتینی] جنس‌های موجود در فرهنگ «(ص [۵۹])»، یعنی درباره «ریشه و اشتقاق و معنی لفظی» آن نام‌ها (ص نه). مؤلف از این معانی لفظی یا اصلی نام‌های علمی گیاهان گاهی برای واژه‌سازی استفاده کرده است (← مثال‌ها در دنباله این مبحث).

جالب‌ترین موضوع در این تألیف (و نظایر آن) برای «راقم این سطور» (به قول ادبا) که گیاه‌شناس نیست، چند و چون واژگان «فارسی» آن است. از این حیث، اجازه‌ای که آقای مظفریان برای واژه‌سازی به خود داده‌اند چشمگیر و شگفت‌انگیز است. توضیح این که ایشان ظاهراً خود را موظف دانسته‌اند که به شیوه‌هایی خاص برای بیشتر جنس‌ها و، به ویژه، برای بیشتر نوع‌ها/گونه‌های مذکور در این تألیف رأساً نامی (و گاهی نام‌هایی) «فارسی» بگزینند یا، عمدتاً، به سلیقه و تشخیص خود، بر سازند. البته، چنان که دیدیم، ایشان در این زمینه پیشگامان ناموفقی داشته‌اند، ولی هیچ کس پیشتر چنین آزادی‌ای به قدر ایشان به خود نداده است. برای برآورد و ارزیابی ماحصل این آزادی، بررسی چند و چون واژگان ایشان لازم است. مؤلف در مقدمه (ص هشت) فرمول یا شیوه کلی بین‌المللی نامگذاری علمی گیاهان (به لاتینی)، معروف به تسمیه یا تعریف «دو جزئی»^{۱۲}، را ذکر کرده و بدین سان خواسته است چنین القاء کند که به هنگام واژه‌سازی، این فرمول را در مد نظر داشته است. طبق این فرمول، هویت هر گیاه به طور قراردادی با یک نام مرکب (اصولاً دو جزئی) مشخص می‌شود (توضیحات و مثال‌ها از این جانب است): جزء اول، دال بر جنس، و جزء دوم، دال بر نوع/گونه. جزء اول معمولاً یک تک اسم معهود، معروف، قراردادی یا گاهی خود ساخته است، مثلاً *Rosa* (=گل سرخ، رُز)، *Viola* (=بنفشه)، و جزء دوم، یک تک صفت، مثلاً *damascena* (=دمشقی)، *tricolor* (=سه رنگ)، و *suavis* (=خوشبو)، یا یک تک اسم به حالت «مضاف الیه»^{۱۳} در لاتینی. چند مثال از هر دو شیوه: *Rosa damascena* (لفظاً «سرخ‌گل دمشقی»؛ در فارسی به آن، «گل گلاب» یا «گل محمدی» می‌گویند)؛ *Viola tricolor* (لفظاً «بنفشه سه‌رنگ»؛ در ایران مشهور به «بنفشه فرنگی»)، *Viola suavis* (لفظاً «بنفشه

11) etymology 12) binomial 13) gennitive

خوشبو)؛ ظاهراً همان بنفشه خودروی عطراکین ماست)؛ *Papaver Bornmuelleri* (مضاف و مضاف‌الیه؛ لفظاً «کوننار پُرنمور» - تسمیه‌ای به افتخار یا یاد گیاه‌شناس نامدار آلمانی، J. BORNMÜLLER)؛ *Aconitum Iranshahrii* (مضاف و مضاف‌الیه؛ لفظاً «آقونیطونِ ایرانشهر» - تسمیه‌ای به افتخار گیاه‌شناس نامدار ایرانی، موسی ایرانشهر). به ندرت، جزء دوم صورتی از نام محلی یک گیاه یا میوه آن است؛ مثلاً در *Acacia julibrissin* (جزء دوم صورت نادرستی از گُلِ ابریشم فارسی است، که به عنوان «بَدَل» یا «عطف بیان» بی‌تغییر صرفی به کار رفته است)، و در *Diospyros kaki* (=درخت خرمالو؛ *kaki* نام ژاپونی خرمالوست).

سپس مؤلف اصول واژه‌گزینی / سازی خود را بیان می‌کند (ص نه- ده مقدمه فارسی و vii-v مقدمه انگلیسی)، که به اختصار چنین است: در مورد جنس‌ها، اگر برای فلان جنس نامی «فارسی» وجود نداشته است، به سلیقه خود یا با اقتباس از معنای لفظی نام لاتینی یا انگلیسی آن، نامی برای آن جنس بر ساخته‌اند؛ مثلاً «هزار خار» برای *Cousinia*، «به علت پُر خار بودن همه اجزای این گیاه»؛ «زولک» برای *Actinomela*، «به سبب شباهت آن به زول (*Eryngium*)»؛ «چمن شور» برای *Aeluropus*، «نظر به رویش آن در زمین‌های شور»؛ و «برگ نمدی» برای *Abutilon*، «به اقتباس از نام انگلیسی آن، velvet-leaf» (کذا؛ *velvet* به معنای «مخمل» است و نه «نمد»؛ این مثال‌ها و وجه تسمیه‌ها همه از ص نه). در مورد واژه‌سازی برای نوع‌ها / گونه‌ها، چنین توضیح داده‌اند (ص نه- ده): «صفات حاکمی از محل تیپ (*typus*)، رویشگاه یا صفاتی جغرافیایی [یعنی منسوب به شهرها، ناحیه‌ها و جز آنها]، معادل نام‌های لاتینی یا انگلیسی [حاکمی از] نیاز اکولوژیک یک گیاه، یکی از مشخصات ظاهری گیاه و یا شباهت به گیاهی دیگر را به کار گرفته‌ایم... [مثلاً] پیاز تبریزی برای *Allium Shelkonikovii* و هزارخار تهرانی برای *Cousinia Belangeri* [برای احتراز از ترجمه لفظی نام‌های گونه‌هایی که به افتخار فلان اشخاص به آن گونه‌ها داده شده است]؛ «شبدر چمنزاری» برای *Trifolium pratense* [تسمیه نظر به رویشگاه]، ترجمه لفظی صفت لاتینی؛ «چوبک زیبا» برای *Acanthophyllum speciosum* و «پیاز گول‌آسا» برای *Allium giganteum* [نظر به یکی از ظواهر آنها]، هر دو ترجمه لفظی صفت‌های لاتینی؛ اقتباس از نام‌های انگلیسی، مثلاً «آفرای ژاپنی» در ترجمه *Japanese maple (= Acer palmatum)*، «بلوط همیشه سبز»، ترجمه *evergreen*

oak (= *Quercus ilex*)، و «آینه ونوس» در ترجمه Venus-looking-glass [کذا] برای *Legousia*؛ صفات دال بر «نیاز اکولوژیک گیاه»، مثلاً «علف خر مُردابی» برای *Epilobium palustre*، و «شیدر مزرعه‌روی» برای *Trifolium campestre* (صفت‌های «مردابی» و «مزرعه‌روی» ترجمه صفات‌های لاتینی مربوطه است)؛ صفات جغرافیایی مثلاً «کلاه میرحسَن [اسم جنس] همدانی» برای *Acantholimon Olivieri*، «لب خرگوشی [اسم جنس] شاهرودی» برای *Lagochilus alutaceus* (خود «لب خرگوشی» ترجمه لفظی *Lagochilus* است)، و «فراموشم مکن [اسم جنس]؛ ترجمه forget-me-not [انگلیسی] لُرستانی» برای *Myosotis Koelzii*.

باری، آقای مظفریان، با استعمال این شیوه‌ها و با ترکیب عناصر واژگانی بسیار ناهمگن، معادل یا معادل‌هایی برای هزاران نام علمی گیاهان ایران وضع کرده‌اند، مثلاً: با اتخاذ نام مرکب (محلّی؟) «کلاه میرحسَن» برای *Acantholimon*، برای نام‌های علمی ۸۶ نوع این جنس در ایران، نام‌هایی از این قبیل بر ساخته‌اند: «کلاه میرحسَنِ غزالی / بیابانی، سیخک‌دار، کوه بَمو، یولافی، فولاد محله‌ای، برگه‌دار / تماشایی، کرمانشاهی / جارو علفی، سَرَسان، کمانی / کهرودی، گرزنی / گچ‌دوست، برگ میخکی، زیگزاگی / کهکیلویه‌ای، ریش‌دار، برگ‌پهن، خار سفید، تیره گل، میشوداغی، مارپیچی، شیرکوه / تیره‌شونده، حقیر / فروتن، طنّاز، مشهدی، کاسه‌خاری، سَرُربیده، ونوسی...»؛ یا، با اتخاذ تعبیر نام‌نوس‌تر «آینه ونوس» (ترجمه از انگلیسی) برای جنس *Legousia*، برای سه نوع آن، «آینه ونوسِ هلالی»، «آینه ونوسِ مزرعه‌ای» و «آینه ونوسِ پنج‌گوشه» را وضع کرده‌اند؛ یا، با اتخاذ تعبیر بسیار نامناسب «شیر مرغ» (ترجمه لفظی *Ornithogalum* لاتینی) برای همین اسم جنس، برای ۱۳ گونه آن، نام‌های مرکبی چون «شیر مرغِ سَرَسان، برگ راست، نیشدار / دیهیمی، فرانسوی، پُرگُل، زیگزاگی / سبلانی» بر ساخته‌اند. بسیاری از این نام‌گذاری‌ها شانس قبول عام و حتی قبول خاص ندارند، مانند «کلاه میرحسَن فروتن، ونوسی»، افسونگرِ شب» (برای جنس *Circaea*؛ ترجمه نادرستی از *enchanter's nightshade* انگلیسی)، «بارانِ طلاییِ شانه‌ای»، «بوف تاج پا کوتاه، پایدار»، «علف خرِ یخچالی»، «علف خرِ فروتن»، و «علف عشقِ رؤیایی، صغیر، هرز، گچ‌دوست»، «فراموشم مکنِ آسالمی، تقریباً انبوه، سَر بزیر، دماوندی، غیرعادی»، «آفتاب‌پرستِ مشهدی، دانه گُرکیِ تفتانی»، «ارمکِ رونده تنگ پیرزالی»، «اسپرسِ جوز

دندان، خاری پشمالو، درختی خارک‌دار، شان زنبوری، طنّازِ مشهدی»، «استپی امید نیک، الله‌اکبری، تیره‌ریش، طنّاز»، «اشکِ روباه»، «انارِ شیطان»، «بارهنگِ ساقه‌آغوش، آبی ساقه محصور، آبی چکوسلواکی»، «بذر البنجِ مُضر، جنون‌آور، راست میوه، مُسَبَّک»، «بذراندازِ ظریف»، «برنجی بظاهر مُرده، پژمرده، ریش‌دار، سبزشونده»، «بشقابی آریایی، ایرانی، پونه‌سا برگی، سنبله‌ای همدانی»، «بلوطِ پیاله بشقابی، برگِ قاشقی»، «بنفشه مستور، فروتن، مسقطی»، «بیسکویتی»، «پای شیرِ آردآلود، پاجوش‌دار، تختِ سلیمانی، گُرک ابریشمی، میکروسکپی، لوپِ شان‌های»، «ترتیزکِ خوگِ دوقلو»، «تلخِ بیانِ نیامِ کلفت»، «توتِ روباهی ابله‌روی»، «جارو پیغمبری»، «جارو علفی بامی، دجله‌ای، لرزانِ چمنی»، «جعفری فرنگی خالدارِ کرک‌آلود، پُرشعاع، ریش‌دار، صخره دوست»، «چارچارِ کهکشانی، مارگوئی»، «چشم شیرِ ازبکستانی»، «چشم‌گره‌ای گاوزبانی»، «خورشیدِ صبحِ ارغوانی، ریش‌دار»، «دانه پُرسوی بین‌النهرین»، «دانه مرغِ گوش موش»، «دُم‌گره‌ای انگلیسی، پانیکولی»، «دو دندانِ دو شان‌های»، «دُم موشی قفائی گُروی»، «چمنِ گندمی هم‌پوش»، «عروس مزرعه»، «علف بوریاي غول‌آسا»، «پیازِ غول‌آسا، قلبی پرچم، رفیع، برگه کرکی دریده، لاله‌زاری، ریشه غشائی»، «علفِ فرشِ قناری، اسپانیائی»، «آبدیسی بوته‌ای نمدی»، «پای خرسِ نرم»، «گندم نیایِ ستونی، تخمِ مرغی، سه‌سینخی»، «خارپنبه فرچه‌ای»، «فرچه سوگند»، «آتشینِ عربی، ارغوانی، قلبی، بالِ باریک» و صدها دیگر. ضمناً این نمونه‌ها نشان می‌دهند که مؤلف غالباً نتوانسته است به ساختارِ «دو جزئی» مذکور پایبند بماند (هیچ کس دیگر هم نمی‌تواند).

اکنون شاید به بنده حق بدهید که دربارهٔ سودمندی و ماندگاری^{۱۴} این واژگان شک کنم. لازمهٔ ماندگاریِ واژگان فنی اتفاق نظر و سلیقهٔ اکثریتِ متخصصان و علاقه‌مندانِ جدی است. اگر، به فرض تقریباً محال، در زمینهٔ نام‌های گیاهان ایران، روزی نیازی واقعی به نامگذاری محسوس شود، گمان نمی‌کنم صلاح و جایز باشد که کسی، ولو بسیار دلسوز و صمیمی و دردآشنا و سخت‌کوش (مانند آقای مظفریان که در رشتهٔ خود کم‌نظیر است)، یک تنه و با اعمال سلیقه‌های شخصی دست به چنین کار عظیم و

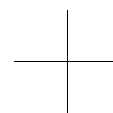
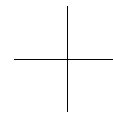
14) viability

پُرمسئولیتی بزند. همکاری و هم‌اندیشیِ دراز مدتِ گروهی از گیاه‌شناسان و زبان‌دانان ضروری است.

دربارهٔ همسان‌سازیِ نام‌های رسمیِ فارسیِ تیره‌ها (یا خانواده‌ها)ی گیاهان و جانوران، که تشبُّت و نابسامانی در آنها وجود دارد، عرایض و پیشنهادهایی دارم، که شاید در آینده به صورتی یا در جایی بیان کنم. و السلامُ علی من اتَّبَعَ الهدی!

منابع (به جز آنچه در متن آمده است): ابن اَبی أُصَیْبَعَةَ، کتاب عُیُونِ الْأَنْبَاءِ فِي طبقاتِ الْأَطْبَاءِ، چاپ آوگوست مولر، ج ۲، قاهره و کونیکسبرگ، ۱۸۸۲-۱۸۸۴؛ هوشنگ اعلم، «نام‌های مترادف اروپایی داروها در مخزن الأدوية محمدحسین عقیلی خراسانی (قرن ۱۸/۱۲)» در تحقیقات اسلامی ۱۰: ۱-۲ (۱۳۷۴)، ص ۲۳۷-۲۴۵؛

J. L. Schlimmer, *Terminologie médico-pharmaceutique et anthropologique française-persane...*, litho., Tehran 1874; typo. ed., Tehran 1970; Fuat Sezgin, *Geschichte des arabischen Schrifttums*, vol. 3, Leiden 1970.



دو سفرنامه از جنوب ایران

به کوشش سید علی آل‌داود، تهران ۱۳۶۸، چاپ دوم ۱۳۷۷، انتشارات امیرکبیر

این کتاب مجموعه‌ای است شامل دو سفرنامه دربارهٔ جغرافیای طبیعی، راه‌ها و فواصل شهرها و روستاها، جغرافیای انسانی و اقتصادی صفحات مرکزی و جنوبی ایران در عصر قاجار. از نام نویسندهٔ سفرنامهٔ نخست اطلاعی نداریم؛ اما می‌دانیم که وی یکی از مأموران دولتی ایران به روزگار محمدشاه قاجار و احتمالاً از صاحب‌منصبان نظامی بوده است. سفرنامهٔ دوم شرح سفر محمدحسن میرزا مهندس و علی‌خان مهندس است که از تهران به شیراز رفته و بازگشته و این مسیر را به دقت توصیف کرده‌اند. این دو سفرنامه از چند جهت حایز اهمیت است. یکی آن که نخستین یا از نخستین سفرنامه‌هایی است که نویسندگان آنها به شیوهٔ جهانگردان اروپایی کار کرده‌اند و از آثار آنها متأثر بوده‌اند. دیگر آن که این سفرنامه‌ها نشان می‌دهند که سنت سفرنامه‌نویسی در میان ایرانیان هرچند رواج بسیار نداشته، اما هنوز زنده بوده است؛ و باز آن که نویسندگان این سفرنامه‌ها، به ویژه سفرنامهٔ اول، با آن که از مأموران دولتی ایران بوده‌اند، از اوضاع حقیرانهٔ زندگی اکثریت مردم و تسلط مستبدانه و ستمگرانهٔ حکام و امرا سخن رانده و گاه از انتقاد نسبت به دولت قاجار نیز باز نایستاده‌اند. نویسندهٔ سفرنامهٔ اول در ۲۷ جمادی‌الاول ۱۲۵۶، به دستور محمدشاه، سفر خود را از اصفهان به سوی شیراز آغاز کرده است. وی از شیراز به بوشهر و از آن جا به بندر گناوه و عسلویه و بندر دیلم و نواحی دشتستان رفته و سرانجام به بندر شیو رسیده است. این سفر، چنان که از گزارش‌های نویسنده برمی‌آید، حدود یک سال تا (۱۹ ربیع‌الاول ۱۲۵۷) به درازا کشیده است. از آنجا که شیوهٔ نویسنده

در ذکر حوادث، روزشمارانه است، می‌توان گفت که از آثار سال‌شمار تاریخی تأثیر پذیرفته بوده است. وی تقریباً هر روز به یکی از شهرها یا شهرک‌ها و روستاهای این مسیر می‌رسیده و، ذیل وقایع هر روز، یکی از این شهرها یا روستاها توصیف شده است. البته گزارش نویسنده همیشه روزانه نیست. مثلاً او وقایع نهم رجب تا پنجم ذی‌حجه، یعنی قریب به یک ماه، را در یک فصل ذکر کرده یا پس از وقایع یازدهم ذی‌حجه به وقایع بیستم همان ماه پرداخته و متذکر شده که چند روز فاصله را در کازرون متوقف بوده است. توصیف شهرها و روستاها شامل پستی و بلندی‌ها، رودها، راه‌ها و فواصل آن، کاروانسراها، قنات‌ها، سکنه شهرها، محلات و کوی‌ها، و گاه برخی ابنیه و عمارات تاریخی است. یکی از مهم‌ترین فصول کتاب به شیراز اختصاص یافته که متضمن نگاه نسبتاً دقیقی به شهر، مردم، کوی‌ها، مساجد و جوامع و دیگر خصوصیات شهر است و هم در اینجا از بینوایی و پراکندگی کشاورزان و ویرانی روستاها یاد شده است. آنچه نویسنده از انگلیسیان، که در کشاکش جنگ هرات به جنوب ایران یورش آوردند، در بوشهر دیده و نقل کرده نیز حاکی از همین نگاه دقیق و تیزبینانه است. وی در اینجا بر محمدشاه خرده گرفته که چرا به سلطه‌جویی انگلیسیان گردن نهاده است. از آنجا که نویسنده سفرنامه نام روستاها و شهرک‌های این مسیر را به صورتی که از مردم محلی می‌شنیده ضبط می‌کرده است، در بعضی موارد، در املائی نام درست دچار خطا شده است. هم چنین، آن چنان که از عناوین سفرنامه پیداست، نویسنده گاه، در توصیف یک منطقه یا شهر یا روستا، به ذکر برخی حوادث تاریخی که در آنجا واقع شده نیز پرداخته است.

سفرنامه دوم نوشته دو تن از مهندسان تحصیل کرده دارالفنون تهران در ایام ناصرالدین شاه قاجار است و، هر چند بر این اثر نام هر دو تن آمده، ولی ویراستار کتاب، با مقایسه اثر حاضر و سفرنامه دیگری که از محمدحسن میرزا باقی مانده و در واقع دنباله گزارش سفر او از شیراز به فسا و دارابگرد و جهرم و خُفر و کوار در ۱۳۰۸ است، به این نتیجه رسیده که سفرنامه حاضر نیز به قلم این محمدحسن میرزاست و علی‌خان مهندس نویسنده را در کارهای فنی یاری کرده است. به هر حال، پیداست که مقصود بررسی و شناخت احوال راه تهران به شیراز و وضعیت راه‌ها و روستاهای این مسیر برای سفر ناصرالدین شاه بوده است؛ زیرا نام هر یک از منازل این مسیر طولانی را در کنار

عنوان «اردوی مبارک» یاد کرده است؛ مثلاً «منزل حسن‌آباد محل اردوی مبارک» یا «منزل شصت و سوم اردوی مبارک قریه لنگرود است». به علاوه، اطلاعاتی دربارهٔ حیوانات شکاری هر منطقه، چگونگی تهیهٔ آذوقه و آب، اوضاع جوئی در فصول گوناگون و محصولات قابل استفادهٔ هر یک از شهرها و روستاها نیز به همین نیت گردآوری شده است. مسیر رفت و برگشت نویسندگان این سفرنامه با صاحب سفرنامهٔ اول متفاوت بوده است. اینان از تهران به قم و از آن جا به راه محلات و گلپایگان، کمره، خوانسار، فریدن، کرد، نجف‌آباد، اصفهان و نایین به شیراز رسیده‌اند و هنگام بازگشت از مسیر قشلاقی شیراز استفاده کرده نخست به زرقان و بند امیر و تخت جمشید رفته و از راه اصفهان به سمت نطنز و کاشان منحرف شده و از طریق قم به لنگرود، منزل شصت و چهارم، و سپس به تهران رسیده‌اند. این دو تن نقشه‌ای از مسیر رفت و برگشت خود تهیه کرده‌اند که به شمار منازل سفر (۶۴) تقسیم شده و در حاشیه توضیحاتی که می‌توان آن را خلاصهٔ همین سفرنامه دانست به دست داده‌اند. این نقشه اکنون در دست است و مسعود کیهان آن را در پایان جلد اول جغرافیای مفصل ایران درج کرده است.

در کتاب‌خانهٔ ملی ایران نسخه‌ای از سفرنامهٔ اول و در مجلس شورای اسلامی، (بهارستان) نسخهٔ هر دو سفرنامه وجود دارد.

سید صادق سجّادی



نامه اقبال: یادنامه اقبال یغمایی (۱۲۹۵-۱۳۷۶)، به کوشش سیدعلی آل داود، تهران، انتشارات هیرمند، زمستان ۱۳۷۷، ۷۲۸ص، تصویر.

بزرگداشت بزرگان علم و ادب سنت حسنه‌ای است که از قدیم‌الایام در ایران رواج داشته و در سال‌های اخیر رونقی پر دامنه یافته است. یکی از جلوه‌های آن نشر مجموعه‌ای است شامل مقالات تحقیقی کمابیش مربوط به زمینه کار و پژوهش شخصیت مورد نظر به قلم دوستان و ارادتمندان و همکاران او. متولّی گردآوری مقالات و نشر این مجموعه‌ها، که عنوان یادنامه یا نامواره برای آنها اختیار شده، هرگاه خود اهل فن و به خصوص از نزدیکان و منسوبان شخصیت مورد تجلیل باشد مرغوبیت محصول کار بیشتر تضمین می‌شود.

نامه اقبال، حاوی «چهل و پنج گفتار در زمینه تحقیقات ایرانی»، جامع این مشخصه‌ها و اثری پرمایه و سودمند است. چند نوشته درباره زندگی و آثار شادروان اقبال یغمایی (ص ۱۳-۹۵)، مدخل کتاب و در واقع رساله‌ای است کامل درباره احوال و آثار شخصی که قریب شصت سال قلم زده و تألیف و ترجمه کرده و ده‌ها کتاب و بیش از دویست مقاله از خود برجا گذاشته است.

در این نامه، بخش درخور توجهی (۹۹-۳۰۷) به «تاریخ و علوم اجتماعی» تخصیص یافته و حاوی نوشته‌هایی است به قلم استادان و پژوهندگان صاحب نام، از جمله ایرج افشار، عنایت‌الله رضا، منوچهر ستوده، منصوره اتحادیه، سیدصادق سجادی، و علی بلوکباشی.

بخشی (ص ۳۱۱-۴۵۰) نیز به «زبان و ادبیات فارسی» اختصاص دارد با آثاری از

استادان و محققان نامدار مثل محمدرضا شفیعی کدکنی، احمد سمیعی (گیلانی)، حبیب یغمایی، محمد روشن، محمد سلیم اختر.

«تحقیقات عرفانی» هم طبعاً جای خاص خود را دارد با آثاری از ارباب علم چون نصرالله پورجوادی، سیدجعفر سجادی، جلیل مسگرنژاد.

می‌دانیم که شادروان اقبال یغمایی در روستای خور (بر وزن نور)، در کناره غربی کویر نمک، بر سر راه کاشان به یزد، زاده شده است و لذا ضروری بوده است که در مجموعه صفحاتی وقف وصف و شرح زادگاه او شود. خور روستایی است دورافتاده و گمنام، و اگر در قرن گذشته نامی از آن به میان آمده عمدتاً به سبب ماجراهای مربوط به نایب حسین کاشی و ایادی او بوده است. به سبب همین گمنامی است که این روستا در تحقیقات فرنگیان محلی پیدا نکرده است. خود ایرانیان هم کمتر عنایتی بدان داشته‌اند. آنچه در «بخش پنجم» کتاب با عنوان «خور و بیابانک» گرد آورده شده (ص ۵۰۹-۶۶۳) فقدان یا کمبود تحقیقات علمی در این زمینه را ثابت می‌کند.

بخش ششم کتاب مختص «نوشته‌های چاپ نشده اقبال یغمایی» است که ظاهراً همه آنها را در بر نمی‌گیرد و مشتمل است بر «روابط خانوادگی منتخب‌السادات جندقی و حاج سیدعلی کَهبیازی»، «مقدمه کتاب داستان‌های پهلوانی ادب فارسی» که چندی پیش از چاپ در آمد، و «مقدمه دانستی‌های علمی». حاج سیدعلی کَهبیازی و سیداحمد یزدان‌بخش - که در نوشته مذکور از او هم یاد شده است - از شخصیت‌های ممتاز و دانشمند و مردم‌دوست منطقه اردستان بوده‌اند و آقای محمد گلبن اطلاعات دقیق و نفیسی از زندگی و احوال و آثار آنان دارد که جا داشت در این مجموعه ارائه می‌شد. نامۀ اقبال با شماری از تصویرهای شادروان اقبال و مناظری از روستای خور و منطقه کویر به پایان می‌رسد.

ع. روح‌بخشان

پیدایش رُمان فارسی

BALAY, Christophe. *La genèse du roman persan moderne*. Paris-Téhéran, IFRI, 1998, 497p., bibliogr., index.

درباره چگونگی تکوین داستان‌نویسی فارسی و تحول آن این نظر غالب رواج دارد که این نوع ادبی در ایران، پس از آشنا شدن ایرانیان با تمدن اروپایی و گسترش دامنه حشر و نشر آنان با اروپائیان و ترجمه آثار فرنگی به فارسی که همه از ره‌آوردهای نیمه دوم قرن نوزدهم بوده است، پیدا شده و رواج یافته است. صرف نظراز میزان دقت و متانت این رأی، باید گفت که اصطلاح رُمان (roman)، به این معنی، در قرن هفدهم در اروپا رایج شده است.

در واقع، در غرب، چند قرن پیش از آن که رمان معنای امروزی را پیدا کند، به معنای «اثر روایی منظوم یا مثنوی به زبان رومیایی/رُمان» بوده است. در قرون وسطی "داستان شهسوارانه" (از نوع همان داستان‌های عیاری فارسی) نمونه رایج و مطلوب آن شمرده می‌شد. در قرن شانزدهم رابله^۱ و سروانتس^۲ آن را به معنای کمابیش امروزی به کار بردند که در قرن هفدهم جا افتاد. سرانجام، در قرن نوزدهم، رُمان چه از نظر شمار آثار و چه از لحاظ زبان و ساختار، به اوج شکوفایی رسید. از این رو، قرن نوزدهم را دوره خاصی در تاریخ داستان‌نویسی در اروپا و مبدأ و اشاعه آن در نقاط دیگر جهان می‌شناسند؛ چنان که تلقی نویسنده پیدایش رُمان فارسی نیز همین است.

در حقیقت، این قول که نوع ادبی داستان و شیوه داستان‌نویسی بر اثر توسعه ارتباط

1) Rabelais

2) Cervantès

ایران و اروپا در زبان فارسی پیدا شده است نه تنها مورد قبول و تأیید نویسنده است بلکه اساس پژوهش او بر این رأی استوار است که داستان‌نویسی به شیوهٔ امروزی در کشورهای عربی، ترکیه، ایران و هندوستان کمابیش هم‌زمان در اواخر نیمهٔ دوم قرن نوزدهم باب شده است.

چون این رأی را پذیرفتیم، باید به سراغ موجبات و مقدمات پیدایش رمان در زبان فارسی برویم. زمینه‌هایی چون استفاده از صنعت چاپ و تأسیس مطبوعات در ایران و ترجمه از زبان‌های اروپایی به فارسی که دوره‌هایی را پشت سر گذاشته است. بررسی این مقدمات و نقش «مقدمه»‌هایی که مترجمان بر آثار ترجمه شده می‌نگاشته‌اند رؤس مطالب بخش اول کتاب با عنوان «تحولات ادبی» را تشکیل می‌دهند و ورود به بخش دوم را تدارک می‌کنند. بخش دوم، با عنوان «رمان در پایان قرن نوزدهم»، شامل چند تحقیق مستقل مفصل است در باب امیرارسلان، کتاب احمد (نوشتهٔ طالبوف) و سیاحتنامهٔ ابراهیم‌بیگ که، در هر مورد، محتوای متن، تکوین داستان، مضمون‌ها، و منابع بررسی شده و به تحلیل ساختاری داستان پرداخته شده است.

داستان فارسی امروزی، یعنی موضوع اصلی کتاب، در بخش سوم مطرح می‌شود. در واقع، این بخش به بررسی «رمان در آغاز قرن بیستم» اختصاص دارد و ضمن آن، در چند فصل مجزا، داستان‌های معروف فارسی تحلیل شده‌اند، از جمله شمس و طغرا، عشق و سلطنت، دام‌گستران، لازیکا، دلیران تنگستان، تهران مخوف، هما، پریچهر، زیبا، جنایات بشر یا آدم‌فروشان قرن بیستم، دارالمجانین، دسیسه. در هر مورد، «تحلیل ساختاری، طرح و تفسیر» داستان ارائه شده است. نویسنده به گرایش ملی‌گرایی و جست و جوی اساطیر کهن در داستان‌نویسی و وجه اجتماعی آن توجه کرده و به هر یک از این مطالب مبحثی اختصاص داده و از نظر شکل و ساختار به سطوح داستان، راویان، محل وقوع ماجرا، و انواع زمان و شخصیت‌ها توجه نموده است.

کتاب با فهرست نسخه‌های خطی بی‌تاریخ و تاریخ‌دار، فهرست اسامی مترجمان در سه دوره از آغاز تا سال ۱۳۱۹ شمسی، کتاب‌نامه، و فهرست اعلام تکمیل می‌شود.

* * *

در این تحقیق جدی و مفصل و نسبتاً جامع، داستان کوتاه، که مقوله‌ای جداگانه است، وارد نشده و فقط به داستان بلند پرداخته شده و الحق در این زمینه استقصای تمام به کار

رفته و کمتر نکته‌ای از قلم افتاده است. مؤلف، که دست‌پرورده استاد شارل-هانری دوفوشه‌کور معروف است، نشان می‌دهد که بر موضوع تحقیق خود اشراف کامل دارد و در آن کاملاً متبحر است. خواننده، پس از مطالعه این کتاب پرمایه هم اطلاعات تازه کسب می‌کند و هم امکان می‌یابد که به داستان و داستان‌نویسی از زاویه دیگری بنگرد. در واقع، مؤلف ضمن بررسی تحلیلی، ساختاری و محتوایی داستان‌های فارسی به نکاتی جالب توجه کرده که حاکی است از انس و آشنایی دیرین و عمیق او با موضوع تحقیق. مؤلف، در بسیاری از موارد، مستخرجاتی از اصل فارسی داستان‌ها را همراه با ترجمه فرانسوی آنها نقل کرده و شواهد مطلوبی برای بررسی تطبیقی ترجمه فراهم آورده است.

خصیصه اصلی اثر، یعنی بی‌سابقه بودن در مطالعه جامع داستان فارسی امروزی، کم‌بودهای تصادفی در تألیف را قابل اغماض می‌سازد. کم‌بودهایی چون از قلم افتادن رمان ناصرالدین شاه یا منتسب به او که به قولی اولین رمان امروزی فارسی است، یا بی‌توجهی به منابع تحقیقی فارسی یعنی پژوهش‌هایی که ایرانیان در زمینه «صد سال داستان‌نویسی» در ایران انجام داده‌اند، یا سهو در ذکر چند تاریخ، یا اشتباه در ترجمه پاره‌هایی از فارسی به فرانسه یا مسامحتی در اختیار معادل‌های مناسب برای اصطلاحات فارسی.

نکته دیگر مربوط است به عنوان فارسی کتاب. یکی از کارهای شایسته انجمن ایران‌شناسی فرانسه در مورد عناوین مجموعه «گنجینه نوشته‌های ایرانی» (تا کنون ۵۲ عنوان) این بوده است که برای هر اثر عنوانی فارسی معمولاً معادل عنوان فرانسه بر می‌گزیند و حتی صورت فارسی شده مندرجات کتاب را به دست می‌دهد؛ و این کاری شایسته و ستودنی است. اما معمولاً در اختیار عنوان فارسی و در ترجمه فهرست مندرجات دقت کافی نمی‌شود؛ مثلاً معادل فارسی مناسب کتاب حاضر «تکوین رمان [داستان] امروزی فارسی» است نه پیدایش رمان فارسی، زیرا که پیدایش امری است مقطعی و بی‌دنباله، بر خلاف تکوین که امری است تدریجی و مقرون به استمرار.

ع. روح‌بخشان

ایران باستان، ویزه هوفر، ترجمه مرتضی ثاقب فر، ققنوس، تهران ۱۳۷۷، ۳۸۹ ص.

گفته ویزه هوفر، حتی اگر تعریف ما از تداوم تاریخ و فرهنگ ایران با آنچه گوته می‌گوید فرق کند یا خرده‌گیری‌های کورش اسپیتاما بر نظر هرودوت درباره جنگ‌های ایران را گزافه پنداریم، دو نقل قول بالا هدف بنیادی ما را از تألیف این کتاب درباره ایران باستان نشان می‌دهد و آن این‌که نظری کلی و فشرده و موثق از فرهنگ ایران پیش از اسلام و حتی‌المقدور درباره کل ایران از زبان خودش و از طریق اسناد و مدارک ارائه کنیم.

برخلاف بیشتر گزارش‌های امروزی درباره تاریخ و فرهنگ ایران که عمدتاً بر اساس داده‌ها و رویدادهای گاه‌شماری تنظیم شده‌اند، تلاش ویزه هوفر در ایران باستان ارائه تحلیلی نظام‌مند از کل پیکره فرهنگ و تاریخ ایران پیش از اسلام است، آن هم بر اساس یافته‌های جدیدی که دانشمندان را واداشته تا بسیاری از دریافت‌های نادرست خود را دور بریزند. بنا به اظهار خود نویسنده، هدف کتاب آن است که در عین کم و بیش مخاطب ساختن عامه داعیه علمی بودن

در پیشانی پیش‌گفتار کتاب، نویسنده با درج دو نقل قول، یکی از گوته، شاعر بزرگ آلمانی (یادداشت‌های دیوان شرقی و غربی)، و دیگری از کورش اسپیتامه^۱، سفیر هخامنشیان در آتن (به نقل از کتاب آفرینش، اثر گور ویدال^۲) هدف بنیادی خود را از تألیف کتاب نشان می‌دهد. گوته می‌گوید:

هنگامی که به ملت صلح‌جو و متمدن ایران می‌نگرم- چون عملاً الهام‌بخش این کتاب شعر، همین مردم بوده‌اند- باید به آغازین‌ترین دوران آن بازگردیم تا بتوانیم تاریخ معاصر آن را دریابیم. برای تاریخ‌نویس، همیشه این نکته‌ای شگفت‌انگیز است که چگونه به رغم آن‌که کشوری بارها فتح شده، تحت استیلا درآمده و حتی به دست دشمنانش ویران شده است، همواره توانسته نوعی هسته ملی را در مینش خود حفظ کند... از این رو، شاید بهتر آن باشد که نخست درباره ایرانیان باستان بدانیم و سپس رد آنها را آزادانه‌تر و با گامی استوارتر تا روزگار کنونی دنبال کنیم.

کورش اسپیتاما، سخنان هرودوت، پدر تاریخ، را درباره جنگ ایران و یونان چنان یاوه می‌داند که خوش دارد از جای خود در اودئون برخیزد و با پاسخی دندان‌شکن همه آتینیان را رسوا سازد. به

1) Cyrus Spitama 2) Gore Vidal

چشم‌اندازهای معنوی درباره فرهنگ‌های خارجی، مطالعه فرهنگ‌های باستانی هم‌مرز با جهان یونانی- رومی و از جمله ایران باستان را گسترش داده‌اند. نویسنده می‌افزاید که پیش‌رفت ویژه پژوهش‌های ایران باستان نتایج متناقضی به بار آورد. ویژه هوفر به درستی بر این نکته تأکید دارد که فرهنگ و زندگی اجتماعی ایران را بدون توجه به ریشه‌های آن، یعنی بدون کاوش در سنت‌هایی که ریشه در دوران پیش از اسلام دارد، نمی‌توان دریافت. وانگهی، برای اروپاییان علاقه‌مند به جهان باستان، مطالعه ایران باستان فرصتی است برای پرهیز از لغزش به دام این اندیشه نادرست که یونان و روم را مرکز جهان بینگارند- لغزشی که ریشه آن برخی معیارهای ارزشی، گونه‌شناسی قومی و پیش‌دوری‌هایی است که در قدیم وجود داشته و هنوز هم دارد. (پیش‌گفتار، ۱۰)

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های کتاب ویژه هوفر در بخش مربوط به هخامنشیان این است که نویسنده نوشته‌های لوحه‌های نویافته تخت جمشید و پژوهش‌های مربوط به آن را در تحلیل‌های خود لحاظ کرده و اخبار مورخان یونانی را با آنها سنجیده و بسیاری از نادرستی‌های آنها را نمایانده است. ویژه هوفر، در ردّ روایات کتزیاس درباره نقش زنان دوران هخامنشی که خصلت منفی دارد و چه بسا بازتاب‌گرایش‌های زن ستیزانه بخشی از ادبیات یونان در قرن‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد باشد، با استناد به متون نویافته تخت جمشید بر آن است که همه زنان دربار سلطنتی افراد فعال، شجاع و کارآمد و مصمم بودند. آنان در جشن‌ها و ضیافت‌های سلطنتی شرکت می‌جستند یا خود مهمانی می‌دادند، به

خویش را حفظ کند. (پیش‌گفتار، ۱۲-۱۳) کتاب برحسب سه سلسله بزرگ ایرانی- هخامنشیان، اشکانیان (پارتیان) و ساسانیان- بخش‌بندی شده و، برای هر یک، فصلی درباره رابطه میان شاه و رعایای او، یعنی درباره ساختار اجتماعی سرزمین‌های ایرانی امپراتوری در نظر گرفته شده است. به هر دوره، فصلی نیز درباره نظام‌های اداری و اقتصادی و اوضاع دینی و فصل دیگری درباره زندگی روزمره اختصاص یافته است. در این کتاب، یادداشت‌هایی درباره گاه‌شماری، ارتش، سازمان کار، و نیز، تا جایی که ممکن بوده، خانواده و روابط زناشویی وجود دارد. فصل آخر بحثی است درباره بقای ایران باستان و شناخت اروپائیان از این دوره و گزارش‌های مسافران اروپایی و تاریخ رشته‌های علمی مربوط به ایران. بنابراین، به دلیل نوع موادی که نویسنده برای این کتاب برگزیده، هیچ بررسی تاریخی در متن کتاب نیامده، ولی جدول گاه‌شماری تبارشناسی همه سلسله‌های یاد شده و کتاب‌شناسی گسترده در پایان کتاب درج شده است. رساله کتاب‌شناسی در واقع جانشین پانوشته‌هایی است که معمولاً در آثار تحقیقی منابع را به دست می‌دهد. این فصل جامع‌ترین فهرست تفصیلی منابع درباره تاریخ ایران باستان و شامل همه کتاب‌ها و آثار مهم از لوحه‌های بابلی و کتیبه‌های هخامنشی و آثار یونانی گرفته تا مآخذ عربی و تألیفات غربی است و برای دانشجویان و محققان گنجینه‌ای گران‌بها به شمار می‌رود.

ویژه هوفر می‌گوید که اثر خود را در زمانه‌ای منتشر می‌کند که اروپاییان، به رغم آن که تمدن غرب را در میان تمدن‌های دیگر یگانه می‌دانند، برای رهایی از دیدگاه منحصراً اروپایی و کسب

سراسر کشور مسافرت می‌کردند، فرمان می‌راندند و بر املاک و کارگران نظارت داشتند. نویسنده معتقد است که، بر خلاف آرمان یونانیان مبنی بر انزوای زن در خانه، لوحه‌های تخت‌جمشید بیانگر آن است که چنین انزوایی در میان زنان هخامنشی وجود نداشته است. (ص ۱۰۸-۱۱۰).

ویژه هوفر، گاهی در خصوص پاره‌ای مسائل دشوار و پیچیده و بحث‌انگیز ایران باستان، مثلاً درباره دین هخامنشیان، خواننده کنجکاو را با نقل نظریات متناقض ایران‌شناسان و طرح پرسش‌های بدون پاسخ بسیاری تنها می‌گذارد. او بر این نکته تأکید دارد که علاقه شاهان هخامنشی به کیش زردشتی یا هر کیش دیگری بیشتر به لحاظ سیاسی و عملی بوده تا انگیزه‌های دینی. (ص ۱۳۱، ۱۳۳-۱۳۴).

نویسنده، در فصل مربوط به پارتیان، درباره شعارهای یونانی دوستی این دودمان ایرانی الزام‌های سیاسی را، برای حفظ وفاداری اتباع یونانی، دخیل می‌داند و بر آن است که این‌گرایش شاهان اشکانی را نباید دوستی بی‌قید و شرط آنان نسبت به یونانیان تلقی کرد؛ چنان که سیاست شاهان اشکانی در دو قرن آخر حکومت آنان، هر چند نباید حرکتی ضد یونانی تعبیر شود، نشان می‌دهد که آنان عمیقاً در بند میراث ایرانی خویش بوده‌اند. (ص ۱۷۱-۱۷۲).

ویژه هوفر در پی نوشتن پایان کتاب اظهار امیدواری می‌کند که پژوهش او سبب شده باشد تا هویت ایران باستان آشکار گردد. وی این نکته جالب را خاطر نشان می‌سازد که در زمان فرمانروایی هخامنشیان بر یونان بود که فلسفه یونانی شکوفا شد؛ مزدوران یونانی در راه منافع

ایران می‌جنگیدند و سیاستمداران یونانی در مقام مشاوران شاهان بزرگ هخامنشی خدمت می‌کردند. ویژه هوفر، درباره چگونگی رفتار پادشاهان هخامنشی، اشکانی و ساسانی با زبان‌ها، سنت‌ها و ادیان بیگانه، بر آن است که، در مجموع، مدت طولانی فرمانروایی ایشان بر ایران و انیران بیشتر با مهربانی و دوراندیشی قرین بود و، شاهان ایرانی، در مجموع، در مورد اقلیت‌های فرهنگی و دینی و سیاسی سیاستی موفق داشتند. (ص ۳۰۱-۳۰۲).

ویژه هوفر وجه امتیاز تاریخ پیش از اسلام ایران را در این می‌داند که نه تنها سنت‌ها و اعتقادات خاص خویش، مانند دین زردشت و کیهان‌شناسی و آرمان‌های شهریار ایرانی باستان، را پدید آورده و پرورش داده، بلکه مشتاقانه عناصر فرهنگ‌های دیگر را در خود جذب کرده، آنها را تغییر شکل داده و از آنها فراتر رفته است. هنر هخامنشی و نقش ساسانیان متأخر در انتقال علوم پزشکی یونانیان و هندیان به مسلمانان شواهد این مدعاست (ص ۳۰۲).

ویژه هوفر، در پایان کتاب، به دوره‌های بحرانی پادشاهی و تاج و تخت ایران اشاره دارد و علل بحران را برمی‌شمارد. به نظر او، بخشی از این بحران‌ها معلول فشارها و یورش‌های خارجی یونانیان، مقدونیان و رومیان از مغرب، مردمان بیابان‌گرد از مشرق و اعراب از جنوب، و بخشی مولود مسائل و کشمکش‌های درونی خود امپراتوری، جاه‌طلبی‌های سیاسی اعضای خاندان پادشاهی و اشراف رده بالا و منازعات اجتماعی بوده است. به گمان ویژه هوفر، فروپاشی پادشاهی هخامنشیان، که به صورتی غافلگیرکننده با

راهنمای خوبی است برای دانشجویان و عموم علاقه‌مندان تاریخ و فرهنگ ایران باستان، که در جستجوی اثری نو و جامع و در عین حال کم‌حجم و مختصر در این زمینه هستند.

اصل کتاب ایران باستان ویزه‌هوفر به آلمانی در ۱۹۹۳ در آلمان به چاپ رسید. سپس خانم عزیزه عضدی آن را به انگلیسی ترجمه و در ۱۹۹۶ در لندن و نیویورک منتشر کرد.^۶ ترجمه فارسی کتاب از روی همین ترجمه انگلیسی صورت گرفته است.

ابوالفضل خطیبی



پیروزی‌های اسکندر در هم شکست، نتیجه مسائل حل‌نشده‌ی درون امپراتوری نبود؛ استقرار ساسانیان به جای پارتیان نیز بیشتر معلول قابلیت‌ها و استعدادهای سیاسی و نظامی اردشیر بود تا ضعف سلطنت اشکانی. اما فروپاشی پادشاهی ساسانی در قرن هفتم میلادی حاصل ترکیبی از عوامل درونی و بیرونی بود. منافع خصوصی اعضای اشرافیت رده‌بالا، کشمکش‌های درونی خانواده شاه، مالیات سنگین مربوط به هزینه‌های نظامی جنگ خسرو پرویز علیه بیزانس و، سرانجام، سرکوب خاندان بنی‌لخم، که به منزله سپر دفاعی ساسانیان در برابر اعراب بودند، موجب پیشرفت سپاه نیرومند اسلام در بین‌النهرین و ایران شد.

پیش از ایران باستان ویزه‌هوفر، در چند دهه اخیر، سه کتاب کم و بیش جامع در تاریخ ایران باستان در غرب به رشته تحریر در آمده بود: ۱) ایران از آغاز تا اسلام‌گیرشمن^۳ که عمدتاً بر نتایج کاوش‌های باستان‌شناسی متکی است؛ ۲) میراث ایران اثر فرای^۴ که در آن عمده مسائل اساسی درباره تاریخ و تمدن ایران باستان مطرح و به ویژه فرهنگ و ادیان و زبان‌ها و خطوط ایران و تمدن‌های همسایگانش و تأثیر متقابل آنها در تمدن ایران مورد بحث قرار گرفته، ولی، هم‌چنان که در اثر گیرشمن، تاریخ سیاسی به اجمال برگزار شده است؛ ۳) تاریخ ایران باستان اثر دیگری از فرای که هر چند در ۱۹۸۴ منتشر شده^۵، پژوهش‌های پربار دو دهه اخیر را دربر ندارد. اما کتاب ویزه‌هوفر، نسبت به آثار یک جلدی یاد شده، دارای مزایای متعددی است و به عنوان پژوهشی عالمانه و محققانه، مبتنی بر اسناد و تحقیقات نوین،

3) GHIRSHMANN

4) FRYE

5) R. N. FRYE, *The History of Ancient Iran*, München 1948.

6) Josef WIESELHÖFER, *Ancient Persia*, translated by Azizeh Azodi, London-New York 1996.



رده‌شناسی و روش‌شناسی فرهنگ‌های فارسی قرن ۱۳ هجری در هند و پاکستان

ثریا پناهی

رواج و گسترش زبان فارسی در هند، در مسیر تاریخی خود، صرف نظر از مشترکات ریشه‌ای به لحاظ جایگاه این زبان در شاخه‌ی زبان‌های هندوایرانی از خانواده‌ی هندواروپایی معلول علت‌های دیگری بوده است. از جمله مهم‌ترین آنها، پس از ورود غزنویان به آن سرزمین، مهاجرت شاعران، نویسندگان و مبلغان دینی ایران به شبه‌قاره و نیز تشویق و حمایت درباریان از این افراد را می‌توان ذکر کرد (مؤذنی ۱۳۷۲: ۱-۴).

طی دورانی که زبان فارسی از جمله زبان‌های رایج در شبه‌قاره بود، آثاری متنوع، از جمله فرهنگ‌ها و واژه‌نامه‌ها، به همت ایرانیان یا بومیان آن سرزمین که با زبان فارسی انس و الفت داشتند پدید آمد.

این نکته حایز اهمیت است که شبه‌قاره در قرن ۱۳ به لحاظ زبانی در مرحله‌ای از دگرگونی و تحول به سر می‌برده است. فارسی کار ویژه‌ی پیشین خود را از دست می‌داد و جای آن به تدریج به زبان اردو سپرده می‌شد. با این همه، در تألیف فرهنگ‌ها، زبان فارسی جایگاهی برتر از سایر زبان‌ها (عربی-اردو) داشت.

نقوی (۱۳۴۱: ۱۴-۱۵)، در طبقه‌بندی فرهنگ‌های فارسی شبه‌قاره، سه دوره‌ی تاریخی-سیاسی، که با تغییر و تحولات فرهنگ‌نویسی روابط متقابل دارند، قایل شده است: دوره‌ی اول، قرن هفتم تا نهم هجری؛ دوره‌ی دوم، قرن دهم تا سیزدهم هجری؛ دوره‌ی سوم، قرن

چهاردهم هجری. این طبقه‌بندی، فراتر از آنچه عنوان کتاب (فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان) القا می‌کند، انواع فرهنگ‌های دوزبانه یا چندزبانه را در بر می‌گیرد. اما موضوع بررسی در این مقاله، رده‌شناسی و روش‌شناسی فرهنگ‌های فارسی قرن ۱۳ در شبه قاره است. بر اساس آثار موجود در این مقطع زمانی، به این پرسش باید پاسخ گفت که چه روش یا روش‌هایی را می‌توان در این رده‌بندی اختیار کرد. در طبقه‌بندی علمی فرهنگ‌ها، زبان‌شناسانی چون آلن واکر رید^۱ و القاسمی تقابل‌هایی لحاظ کرده‌اند که در فرهنگ‌های این سده مصداق ندارد (برای اطلاع بیشتر ← هاشمی میناباد ۱۳۷۱: ۹۹-۱۰۲). تنها طبقه‌بندی یاکوف مالکیل^۲ است که احتمال کاربرد آن در مورد فرهنگ‌های قرن ۱۳ شبه قاره وجود دارد. این طبقه‌بندی مبتنی است بر اصل گستره (شمار مدخل، شمار زبان‌ها)، دیدگاه (بعد اصلی: هم‌زمانی یا درزمانی، آرایش واژگانی، لحن)، و طرز ارائه یا عرضه (تعاریف، شواهد و مثال‌ها) نه تقابل‌های دوگانه برای تمایز فرهنگ‌ها (همو، ۹۷-۹۸). اما، با اختیار این روش نیز از طبقه‌بندی دقیق فاصله خواهیم گرفت. از این رو، برای توصیف مستقل فرهنگ‌های مورد نظر، چهار رده زیر پیش‌نهاد می‌شود:

۱. فرهنگ‌های متون ادبی ۲. فرهنگ‌های تخصصی ۳. فرهنگ‌های آمیخته ۴.

فرهنگ‌های بی‌هنجار

ابتدا تعریفی از هر رده ارائه، سپس فرهنگ‌های موجود متعلق به آن معرفی و روش‌ها بیان می‌شود.

۱. فرهنگ‌های متون ادبی بر آن دسته از فرهنگ‌ها اطلاق می‌شود که بر مبنای متون کلاسیک منظوم و منثور، برای استفاده خوانندگان آنها و رفع مشکلات آنان فراهم آمده است. مطابق طبقه‌بندی تامس سبیاک^۳ (به نقل از هاشمی میناباد ۱۳۷۱: ۹۸)، شاید بتوان این نوع فرهنگ‌ها را استخراجی^۴ خواند؛ چون، طبق تعریف سبیاک، «فرهنگ استخراجی برگرفته از متون مکتوب است».

این نوع فرهنگ‌ها محصول ادامه فعالیت فرهنگ‌نویسان پیشین است. به قول داعی‌السلام (۱۳۶۲: ج ۵، دیباچه، ۴۶)، «آنچه در قرن سیزدهم نوشته شده تقلیدی از

1) Allen Walker Reed

2) Yakov Malkiel

3) Thomas Sebeok

4) abstracted

فرهنگ‌های ماقبل است». در این گروه، فرهنگ‌نگاران، متنی را مبنا قرار داده و به استخراج واژگان، ترکیبات و اصطلاحات به کار رفته در آن پرداخته‌اند. از این نوع است: فرهنگ سکندرنامه (نقوی، ۱۳۴۱:۱۹۵) تألیف سید بن حسن، شامل شرح واژگان و اصطلاحات اسکندرنامه نظامی؛ فرهنگ لغات دساتیر (همو: ۱۸۹-۱۹۲) که در ۱۸۱۶/۱۲۳۱ نگارش آن پایان یافت و، همراه متن دساتیر، چاپ شد؛ فرهنگ جعفری (همو: ۱۲۷) تألیف جعفر علی‌خان در ۱۸۴۳/۱۲۵۹ که شامل واژگان شاهنامه فردوسی است؛ فرهنگ نایاب (همو: ۱۹۳) تألیف محمدهادی در ۱۸۴۹/۱۲۶۵، که همراه با متن شبنم شاداب از ملاظهیرای تفرشی به چاپ رسیده و شامل واژگان این متن است؛ فرهنگ گلستان (همو، ۱۹۴-۱۹۵) تألیف جنید عبدالله موسوی که، همان‌طور که از عنوان آن پیداست، حوزه کار، در آن، گلستان سعدی بوده است.

مرز واژگانی این فرهنگ‌ها محدود به خود متن است؛ آوانگاری‌ها بر اساس شیوه توضیحی* است؛ بنا بر سلیقه، در برخی از این فرهنگ‌ها مانند فرهنگ نایاب، آوانگاری توضیحی برای همه مدخل‌ها انجام نشده است. در حوزه معنایی، مفاهیم به صورت تعریفی همراه با شواهد شعری است. دستاورد حاصل از بررسی این دسته نشان می‌دهد که فرهنگ‌گونه‌های مذکور، در اصل، شرح و توصیفی بر متون ادبی هستند. نمونه این نوع تألیف‌های توصیفی را امروزه می‌توان در کتاب‌هایی نظیر، تصحیح و توضیح گلستان سعدی به کوشش غلامحسین یوسفی (۱۳۶۸) و نیز دیوان حافظ به کوشش خلیل خطیب رهبر (۱۳۷۰) مشاهده کرد.

۲. **فرهنگ‌های تخصصی** که فقط شامل دو حوزه ادبی و پزشکی است. فرهنگ‌های حوزه ادبی به آن دسته از فرهنگ‌ها گفته می‌شود که مدخل‌های آنها صنایع و اصطلاحات ادبی‌اند و با هدف آموزش ادبیات فارسی به نوآموزان تدوین شده‌اند، ذیلاً

* منظور از شیوه‌های توضیحی آن دسته از آوانگاری‌هایی است که در آنها تلفظ هر لغت را با استفاده از یک «عبارت» توضیح می‌دهند. این شیوه‌ها را می‌توان به سه گروه متفاوت تقسیم کرد: شیوه تعریفی، شیوه قیاسی، شیوه تعریفی-قیاسی. در شیوه تعریفی، تلفظ هر لغت با استفاده از یک «تعریف» توضیح داده می‌شود. مثلاً: صبیغ بالكسر و غین معجمه (غیاث‌اللغات). در شیوه قیاسی، تلفظ هر لغت با «قیاس» به تلفظ یک لغت هم‌وزن به دست داده می‌شود. مثلاً تبار بر وزن قطار (برهان قاطع). در شیوه تعریفی-قیاسی، تلفظ هر لغت با استفاده از یک تعریف و یک قیاس معلوم می‌گردد. مثلاً استوار به ضم اول بر وزن خشگوار (برهان قاطع) (طیب‌زاده قمصری، ۱۳۶۸، ۷۴-۷۶).

چند عنوان از آنها معرفی می‌شوند:

مظهرالعجایب (نقوی، ۱۳۴۱: ۱۷۲-۱۷۳) که در نیمه اول قرن ۱۳ به همت میرزا محمدحسن قتیل تهیه شده است. وی، در تدوین این مجموعه، اسامی، صفات، اصطلاحات و صنایع شعری از جمله تشبیهات را از متون ادبی و نیز از سایر فرهنگ‌های پیشین، نظیر فرهنگ رشیدی، استخراج کرده است. در ۱۸۵۲/۱۲۶۸، محمدحسین راقم، فرهنگ بحر عجم (همو، ۱۷۰) را تألیف کرد. حاصل آن نیز، مانند مظهرالعجایب، علاوه بر مصدرها و اصطلاحات، شامل تکواژهای اشتقاقی و صورت‌های ترکیبی آنهاست. خیابان گلشن (همو، ۲۰۵) از شیخ محمدعلی که در سال ۱۸۶۳/۱۲۸۰ تألیف شد. در این اثر، بحرها و اوزان عروضی با گلچینی از قطعات چند مثنوی معرفی شده است. مجموعه مترادفات (همو، ۱۷۷) تألیف منشی محمدپادشاه، صاحب فرهنگ آندراج، به سال ۱۸۷۵/۱۲۹۱ است. این اثر نیز شامل کنایه‌ها، تشبیهات، اصطلاحات و مترادفات است. اصطلاحات الشعرا (همو، ۱۷۷-۱۷۸) از رحیم‌الدین بن کریم‌الدین که در آن افعال مرکب به کار رفته در اشعار معرفی شده‌اند. جواهر المصادر (همو، ۱۷۹) که فقط شامل مصادر بسیط فارسی است.

در این حوزه، فرهنگ‌نگاران، مقصود و مخاطبان خود را مشخص کرده‌اند. مدخل‌ها دارای ترتیب الفبایی در حد دو حرف آغازین است. شیوه خاصی در ارائه تلفظ رعایت نشده است. تعاریف گاهی مختصر و گاهی مفصل است.

در حوزه پزشکی، تنها دو فرهنگ مهم سراغ داریم: یکی تحقیق‌الاوزان (نقوی، ۱۳۴۱: ۱۶۹) از عبدالله صدیقی که در سال ۱۸۴۸/۱۲۶۴ تألیف شد و شامل دویست و پنجاه وزن از اوزان و مقیاس کاربردی در زمینه طب و فقه است؛ دیگری مخزن‌الادویه (همو، ۱۶۶-۱۶۷)، از سیدمحمدحسین عقیلی خراسانی که در اواخر قرن تألیف شد، و شامل واژگان بسیط طبی است. در مقدمه هر دو فرهنگ، مقصود از تألیف و ملاک انتخاب مدخل‌ها مشخص شده است. ترتیب الفبایی در آرایش واژگانی رعایت شده و آوانگاری هم از نوع توضیحی (تعریف) بوده است.

۳. فرهنگ‌های آمیخته. رده سوم این طبقه‌بندی آن دسته از فرهنگ‌ها را شامل می‌شود که معمولاً به عنوان فرهنگ فارسی معرفی شده‌اند (صادقی، ۱۹۹۵: ۳۸۹، داعی‌الاسلام، ۱۳۶۲: ج ۵، دیباچه، ۴۵-۴۷). منظور از «آمیخته»، اشاره به درآمیختن

بخش تعریف و توصیف واژگان با مترادفات اردو و با درج مدخل‌های غیر فارسی نظیر عربی، ترکی و اردوست. از جمله این دسته فرهنگ‌ها هستند: شمس‌اللغات، از نویسنده‌ای ناشناس که به کوشش جوزف پرتوی^۵ انگلیسی در ۱۸۰۴/۱۲۱۹ تألیف شده است و شامل واژگان فارسی، عربی و مدخل‌های دایرةالمعارفی است. غیاث‌اللغات از محمد غیاث‌الدین که در ۱۸۲۶/۱۲۴۲ تألیف شده و شامل واژگان فارسی و عربی است. ارمغان آصفی (داعی‌الاسلام، همان) واژه‌نامه‌ای شامل لغات و اصطلاحات فارسی از محمد عبدالغنی‌خان که در ۱۲۰۹ تألیف شده است. فرهنگ محتشمی از محمد وزیرخان سبقت جنگ محتشم‌الدوله که در ۱۸۷۵/۱۲۹۲ تألیف شده و شامل واژگان فارسی، عربی و ترکی است.

همه فرهنگ‌های نام‌برده اخیر، دارای مقدمه‌ای هستند که در آن منابع مورد استفاده مؤلف و مقصود از تألیف ذکر شده است. ترتیب الفبایی در مدخل‌ها تا حرف اول و دوم و گاه سوم رعایت شده است. آوانگاری از نوع توضیحی است. ریشه‌شناسی فقط در حد نشان دادن اصل واژگان، با اختصاراتی چون «ع» برای عربی، «فا» برای فارسی و «ت/تر» برای ترکی است که تنها در فرهنگ محتشمی قید شده است. در حوزه معنایی، تعریف کوتاه آمده جز برای مدخل‌های دایرةالمعارفی که مفصل‌تر است، نظیر مدخل «هفت اقلیم» در غیاث‌اللغات. شواهد شعری از جمله ویژگی مشترک در مدخل‌های واژگانی این گونه فرهنگ‌هاست.

۴. فرهنگ‌های بی‌هنجار که شاید بتوان، مطابق طبقه‌بندی سببک به نقل از هاشمی میناباد (۹۸:۱۳۷۱)، به آنها فرهنگ‌های ساختگی نیز اطلاق کرد. مطابق تعریف سببک، «فرهنگ‌های ساختگی بر فرهنگ‌هایی اطلاق می‌شود که فرهنگ‌نگار فهرستی از واژه‌هایی را تهیه کند که به اعتقاد او باید در فرهنگ بیاید» مراد از لفظ «بی‌هنجار» در این طبقه‌بندی، هنجارگریزی و فقدان روش‌مندی است. فرهنگ‌هایی که حوزه مدخل‌های آنها مشخص نیست، مانند نفایس‌اللغات، ضرورالمبتدی، تسهیل‌اللغات، گلدسته گفتار، اربع عناصر و فرهنگ حسینی (نقوی، ۱۳۴۱: ۲۲۵، ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۲، ۱۲۶) از این رده‌اند. در این رده، مدخل‌ها به سلیقه و دلخواه فرهنگ‌نگار و بدون ملاک مشخص اختیار شده‌اند. از این جمله‌اند: فرهنگ قاطع برهان (همو: ۱۳۱) که مؤلف آن، در نقدی بر برهان

5) Joseph BERRETO

قاطع، اشتباهات آن را فهرست و صورت‌های اصلاحی را بر پایه معلومات و اطلاعات شخصی خود ذکر کرده است. منتخب‌اللغات دنکینی (همو، ۱۲۴-۱۲۵) که مؤلف شماری از واژگان مهجور و مورد استفاده در لهجه‌های محلی خویش را گردآوری کرده است. هفت فلزم که ترکیبی از یک واژه‌نامه و کتاب آموزشی در علم عروض، قافیه، صرف، نحو، بدیع و صنایع شعری است. در این فرهنگ، ترتیب الفبایی بر مبنای حرف آخر مدخل رعایت شده است.

نتیجه بررسی و طبقه‌بندی فرضی این فرهنگ‌ها نشان می‌دهد که همه آنها بر مبنای دیدگاه‌های ادبی تألیف شده‌اند؛ آرایش واژگانی منظمی ندارند؛ از آوانگاری و پیشینه مدخل اثری نیست و، در حوزه معنایی، الگوهای خاصی در نظر گرفته نشده است. فی‌الجمله، در این دوره، نمی‌توان به یک فرهنگ عمومی طبق تعریف حق‌شناس (۱۳۶۸: ۶۳) که «بخش واژگان زبان را در معنای عام و فراگیر دارا باشد» دست یافت.

منابع

- حق‌شناس، علی‌محمد: ۱۳۶۸، «یک اصل ساده فرهنگ‌نویسی»، آدینه (ویژه‌نامه فرهنگ و فرهنگ‌نویسی در ایران)، شماره ۳۳، ص ۶۲-۶۵؛ داعی‌الاسلام، سیدمحمدعلی: ۱۳۶۲، فرهنگ نظام: دبیرساقی، محمد: ۱۳۶۸، فرهنگ‌های فارسی؛ غیاث‌الدین محمد، رامپوری ۱۲۴۱، غیاث‌اللغات، به کوشش محمد دبیرساقی، تهران: معرفت؛ دیوان غزلیات مولانا شمس‌الدین محمد خواجه حافظ شیرازی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر: (۱۳۷۰)؛ سامعی، حسین: ۱۳۶۸، «راهی که تا امروز پیموده‌ایم»، آدینه، (ویژه‌نامه فرهنگ و فرهنگ‌نویسی در ایران)، شماره ۳۳، ص ۷۲-۷۹؛ شمس‌اللغات، به کوشش جوزف برتو: ۱۳۲۰؛ طیب‌زاده قمصری، امید: ۱۳۶۸، «شیوه‌های آوانگاری در لغت‌نامه‌های فارسی و ضرورت تغییر آنها»، مجله زبان‌شناسی، سال ۶، شماره ۱، ص ۷۴-۷۸؛ محمد وزیرخان سبقت جنگ محتشم‌الدوله: ۱۲۹۳، فرهنگ محتشمی، حیدرآباد دکن؛ گلستان سعادی، به کوشش غلامحسین یوسفی، ۱۳۶۸؛ مؤذنی، علی‌محمد: ۱۳۷۲، «نگاهی کوتاه بر تاریخچه زبان و ادب فارسی در شبه قاره»، مجموعه سخنرانی‌های نخستین سمینار پیوستگی‌های فرهنگی ایران و شبه قاره، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ج ۲، ص ۱-۷؛ نقوی، شهریار: ۱۳۴۱، فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان؛ هاشمی میناباد، حسن: ۱۳۷۰، «طبقه‌بندی رده‌شناختی فرهنگ‌ها با نگرشی بر فرهنگ‌های دوزبانه»، مجله زبان‌شناسی، سال ۸، شماره ۱ و ۲، ص ۹۵-۱۰۸؛ همو: ۱۳۷۰، «مشخصه‌های فرهنگ‌نگاشتی اطلاعات زبانی و دایرة‌المعارفی فرهنگ»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۲۴، شماره ۱، ص ۳-۲۶
- Sadepi, Ali Ashraf 1995, "Dictionaries-Persian Dictionaries" in *Iranica*.



کارنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی در سال ۱۳۷۶-۱۳۷۷

شورای فرهنگستان

بررسی طرح شیوه‌املائی فارسی مصوّب کمیسیون شیوه‌املائی در جلسه‌های یکصد و هفدهم تا یکصد و بیست و چهارم، هم‌چنین، یکصد و سی و نهم تا یکصد و پنجاه و نهم ادامه داشت و در آخرین جلسه با اصلاحاتی به تصویب رسید و قرار شد با عبارت‌بندی ساده‌تر به صورت نهایی در آید و منتشر شود.

در یکصد و بیست و هشتمین جلسه شورا (۱۰ آذر ۷۶)، مدیر گروه گویش، آقای دکتر بهمن سرکاراتی، دو طرح با عنوان‌های «تدوین راهنمای گردآوری گویش‌ها» و «تألیف فرهنگ مشترک گویش‌های غربی ایرانی بر اساس منابع فارسی» را معرفی کردند و اظهار داشتند که طرح اول آماده چاپ است.

در یکصد و سی و دومین جلسه شورا (۶ بهمن ۷۶)، طرح دیگری از گروه گویش مطرح شد به نام «بررسی جامع زبان فارسی باستان و آثار بازمانده از آن». این طرح نیز آماده چاپ است.

در یکصد و سی و چهارمین جلسه شورا (۲۷ بهمن ۷۶)، درباره انتخاب اعضای پیوسته جدید بحث و تبادل نظر شد.

در یکصد و چهل و سومین جلسه شورا (۲۶ خرداد ۷۷)، مراسم معارفه اعضای پیوسته جدید فرهنگستان انجام شد. در این مراسم خانم دکتر بدرالزمان قریب، آقای دکتر فتح‌الله مجتبابی، آقای دکتر حسین معصومی همدانی، آقای اسماعیل سعادت و آقای دکتر

جواد حدیدی که به عضویت پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی انتخاب شده بودند طی حکمی به امضای ریاست جمهور به عضویت شورای فرهنگستان منصوب شدند. در یکصد و چهل و نهمین جلسه شورا (۶ مهر ۷۷) آقای پروفیسور لئونارد گرتسنبرگ، استاد گروه زبان‌شناسی همگانی و مدیر گروه زبان‌شناسی تاریخی دانشگاه سن پترزبورگ حضور داشت و درباره متن دو سخنرانی خود در فرهنگستان با عنوان‌های «شیوه تدوین فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی» و «وضعیت ایران‌شناختی در شوروی سابق و روسیه فعلی» توضیحاتی داد.

در یکصد و پنجاه و چهارمین جلسه شورا (۱۱ آبان ۷۷)، آقای مهندس فیروزان، دبیر وقت فرهنگستان برقراری ارتباط شبکه رایانه‌ای فرهنگستان به شبکه بین‌المللی اینترنت را اعلام و هم چنین اظهار کردند که دو شماره پیام‌نگار (E.mail) برای فعالیت‌های پژوهشگران در نظر گرفته شده است. در این جلسه، آقای پروفیسور فردریک دیونگ، رئیس بخش اسلام‌شناسی و خاورمیانه دانشگاه اوترخت هلند حضور داشت و درباره فعالیت‌های خود در زمینه تاریخ ایران و اسلام و آثار به جا مانده از دوران صفویه در بالکان توضیحاتی داد.

در یکصد و شصت و یکمین جلسه شورا (۱۴ دی ۷۷)، آقایان دکتر نصرت‌الله رستگار از وین و دکتر گرهارد بودین حضور داشتند. آقای دکتر رستگار درباره تاریخچه تحقیقات ایران‌شناسی و تدریس زبان فارسی در دانشگاه وین توضیحاتی داد. آقای بودین نیز، ضمن توضیحاتی درباره فعالیت‌های خود، اظهار کرد که سخنرانی‌ها و تحقیقاتش بیشتر در زمینه فلسفه کاربردی و واژه‌گزینی است.

در یکصد و شصت و دومین جلسه شورا (۵ بهمن ۷۷)، تدوین صورت نهایی طرح مصوب «دستور خط فارسی» با عبارت‌بندی ساده‌تر بر عهده آقای ابوالحسن نجفی محوّل شد.

در یکصد و شصت و سومین جلسه شورا (۱۹ بهمن ۷۷)، عضویت اعضای پیوسته جدید در گروه‌های علمی فرهنگستان بدین شرح اعلام شد: آقای اسماعیل سعادت، گروه فرهنگ‌نویسی و دانش‌نامه ادبی؛ خانم دکتر بدرالزمان قریب، گروه زبان‌های ایرانی و گویش‌شناسی؛ آقای دکتر فتح‌الله مجتبابی، گروه فرهنگ‌نویسی و دانش‌نامه شبه قاره. در یکصد و شصت و پنجمین جلسه شورا (۱۷ اسفند ۷۷)، آقایان دکتر منیازف،

شکوری و دکتر عینی حضور داشتند و هر کدام درباره فعالیت‌های پژوهشی در زمینه زبان و ادب فارسی گزارش مبسوطی ارائه دادند.

در یکصد و شصت و ششمین جلسه شورا (۲۴ اسفند ۷۷)، پس از بحث و تبادل نظر، آیین‌نامه جدیدی برای انتخاب اعضای پیوسته جدید فرهنگستان وضع شد. در یکصد و شصت و هفتمین جلسه شورا (۲۳ فروردین ۷۸)، آقای دکتر حداد عادل، رئیس فرهنگستان گزارش مبسوطی از فعالیت‌های چهارساله ریاست خود به اعضا ارائه دادند.

در همین جلسه پس از رأی‌گیری آقای حدادعادل به اتفاق آراء برای بار دوم به مدت چهار سال به سمت ریاست فرهنگستان زبان و ادب فارسی انتخاب شدند. در یکصد و هفتادمین جلسه شورا (۱۰ خرداد ۷۸)، آقای مسعود فراهانی پارسا به عنوان دبیر جدید فرهنگستان معرفی شدند.

در جلسات پی در پی شورا هم‌چنین در مورد واژه‌های پیش‌نهادی گروه واژه‌گزینی بحث و تبادل نظر شد و معادل‌هایی در رشته‌های متعدد علوم و فنون به تصویب رسید.

گروه‌های علمی

گروه‌های علمی شورای فرهنگستان زبان و ادب فارسی در اجرای طرح‌های مصوب شورا کار خود را ادامه دادند و پیش‌رفت کار به شرح زیر بوده است:

گروه واژه‌گزینی

گروه واژه‌گزینی فرهنگستان در سال‌های ۷۶-۷۷ فعالیت گسترده‌ای در زمینه همکاری با گروه‌های تخصصی واژه‌گزینی و طرح واژه‌های تخصصی در شورای فرهنگستان داشته است. طی سال گذشته این گروه توانست گروه تخصصی جدید ورزش را راه‌اندازی کند و همکاری مستمری با فرهنگستان علوم پزشکی برقرار سازد. شاخه موسیقی از گروه هنر هم فعالیت خود را به طور رسمی آغاز کرد و نمایندگان فرهنگستان زبان و ادب فارسی در آن شرکت کردند. گروه‌های حمل و نقل، علوم زمین، هنرهای تجسمی و دامپزشکی فرهنگستان علوم نیز با نمایندگان فرهنگستان زبان فعالیت نظرگیری داشتند.

از دیگر فعالیت‌های گروه واژه‌گزینی در سال گذشته می‌توان به ترجمه شمار درخور توجهی از مقاله‌های نشریات «اینفوترم» به قلم پژوهشگران گروه اشاره کرد که به صورت جزوه‌هایی منتشر شده است.

گروه واژه‌گزینی فرهنگستان زبان و ادب فارسی بر آن است که در اسفندماه ۱۳۷۸ اجتماعی با عنوان «هم‌اندیشی مسائل واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی» برگزار کند. برنامه‌ریزی این اجتماع از جمله فعالیت‌های این گروه در سال گذشته بوده است. تحقیق در پیشوندهای فعلی و ارائه طرحی برای گردآوری و بررسی واژه‌های مربوط به انواع غذاها و پوشاک در محدوده جامعه شهری معاصر نیز فعالیت دیگر این گروه بوده است.

در سال ۱۳۷۷، دو دوره آموزشی برای پژوهشگران این گروه برگزار شد. در یکی از این دوره‌ها (دی و بهمن ۷۷)، دکتر گرهارد بودین، مدیر مؤسسه بین‌المللی تحقیقات واژه‌شناسی (I.I.T.R.) و استاد دانشگاه وین، استاد مدعو بوده است. پژوهشگرانی که این دوره را با موفقیت گذراندند موفق به اخذ گواهی شدند. دوره دیگر، دوره کوتاه‌مدت آموزش رایانه بود.

گروه واژه‌گزینی، آماری از واژه‌های مطرح شده در شورا از آبان ۱۳۷۴ تا پایان سال ۱۳۷۸ را، که بالغ بر ۶۸۴ واژه است، ارائه داد. با مطالعه آمار مذکور، این نتیجه حاصل می‌شود که از سال ۷۶ روند طرح واژه‌ها به سود واژه‌های تخصصی نسبت به واژه‌های عمومی محسوساً تغییر یافته است.

از واژه‌های مطرح شده، ۲۲۱ واژه عمومی در سال ۷۶ و ۶۰ واژه عمومی و ۲۸ واژه تخصصی (علوم زمین) در سال ۷۷ به تصویب نهایی شورای فرهنگستان و تأیید رئیس جمهور رسیده است. همچنین ۳۱ واژه تخصصی (حمل و نقل ریلی، شاخه مترو)، پس از تصویب شورای فرهنگستان در سال ۷۷، در سال جاری برای تأیید ریاست جمهوری ارسال شده است. سایر واژه‌ها در مراحل نظرخواهی، اظهارنظر و تصویب است. شورای گروه واژه‌گزینی، هم‌زمان با بررسی و معادل‌گذاری برای واژه‌ها، به تفکیک آنها، به لحاظ ضرورت بودن یا نبودن معادل‌یابی، پرداخته است.

گروه زبان‌های ایرانی

این گروه (در سال ۷۷ طرح مصوب خود را با عنوان «بررسی جامع زبان فارسی باستان و آثار بازمانده آن» به پایان رسانده است. این طرح شامل بخش‌های زیر است:

- تاریخچه خواندن نوشته‌های میخی فارسی باستان؛
- شناسنامه کتیبه‌های فارسی باستان؛
- قلمرو دولت هخامنشی؛
- حرف‌نویسی کتیبه‌های فارسی باستان؛
- آوانویسی کتیبه‌های فارسی باستان؛
- ترجمه کتیبه‌های فارسی باستان؛
- تعلیقات؛
- پیوست‌ها (ترجمه بابلی و ترجمه آرامی کتیبه بیستون)؛
- دستور تاریخی زبان فارسی باستان (واج‌شناسی، ساخت‌واژه، حرف، اسم، صفت، قید، ضمیر، اعداد، دستگاه فعل)؛
- بررسی نحو فارسی باستان؛
- واژه‌نامه فارسی باستان؛
- کتاب‌نامه فارسی باستان.

گروه گویش‌شناسی

در سال‌های ۷۶-۷۷، کار گروه گویش‌شناسی بر روی «طرح واژه‌نامه مشترک گویش‌های ایرانی» هم‌چنان ادامه داشت. پژوهشگران این گروه تا کنون واژه‌های سی و هفت گویش را از منابع فارسی استخراج کرده‌اند. این واژه‌ها به تدریج به رایانه سپرده خواهند شد. هم‌چنین این گروه، برای نمونه‌برداری از گویش‌های ایرانی رایج در مناطق کشور، پرسش‌نامه‌ای با عنوان «طرح شناسایی گویش‌ها» منتشر کرده است.

گروه دستور زبان فارسی

پژوهشگران گروه دستور فرهنگستان زبان و ادب فارسی طی سال‌های ۷۶-۷۷ بر روی طرحی پژوهشی با نام «بررسی تحلیلی دستورهای زبان فارسی» کار کرده‌اند. موضوع

این طرح بررسی تحلیلی دستورهای عمده‌ای است که تا به امروز به زبان‌های فارسی، فرانسه، انگلیسی، آلمانی و روسی برای زبان فارسی معاصر نوشته شده است. مراحل این تحقیق عبارت‌اند از: ۱) شناخت و گردآوری منابع و آثار مرتبط با موضوع؛ ۲) بررسی ویژگی‌های صوری؛ ۳) بررسی ویژگی‌های محتوایی؛ ۴) مقایسه و تحلیل وجوه اشتراک و افتراق صوری و محتوایی دستورهای بررسی شده بر اساس تقدم و تأخر تاریخی نشر آنها؛ ۵) اهداف طرح (به دست دادن تصویری از سنت دستورنویسی برای زبان فارسی، یافتن قوت و ضعف دستورهای سنتی زبان فارسی، طرح موضوع‌ها و مقوله‌هایی که در دستورها مورد توجه قرار نگرفته‌اند).

پژوهشگران این گروه طی سال گذشته هم‌چنین به نگارش و ترجمه مقالات چندی نیز پرداخته‌اند که برخی از آنها در نامه فرهنگستان درج و منتشر شده است.

گروه دانش‌نامه ادبی

در ادامه کار گروه دانش‌نامه ادبی طی سال‌های ۷۶-۷۷، ۲۱۵ مقاله به قلم پژوهشگران گروه و سفارش‌گیرندگان تهیه شده است. مقاله‌های مربوط به ۱۴۵ مدخل نیز سفارش داده شده است.

جلسات گروه نیز برای تسریع و بهبود کار تشکیل و در آنها تصمیمات زیر اتخاذ شده

است:

۱) مقایسه مدخل‌های «آ» و «الف» با مدخل‌های دانش‌نامه‌های دیگر و رفع نقص‌های احتمالی؛

۲) تسریع در کار ویرایش مقالات؛

۳) عقد قرارداد با مؤلفان جدید آشنا به شیوه دایرةالمعارف‌نویسی؛

برای سهولت سفارش مدخل‌های تخصصی به مؤلفان، فهرست موضوعی

مدخل‌های معانی و بیان، قافیه، بدیع، عروض، فلسفه، کلام، عرفان، علوم قرآنی و نجوم

استخراج و صورت‌نهایی آنها، با اِعمال نظر متخصصان هر بخش، تهیه و برای مؤلفان

ارسال شده است.

گروه دانش‌نامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره

نتایج فعالیت‌های گروه در سال‌های ۷۶-۷۷ به شرح زیر است:

– تعیین تعداد کل مدخل‌های دانش‌نامه در هر سه بخش ادبیات، علوم و فرهنگ و تمدن بالغ بر ده هزار بدین شرح: بخش ادبیات، ۴۳۰۶ مدخل؛ بخش علوم، ۴۳۶۰ مدخل؛ بخش فرهنگ و تمدن، ۸۰۹ مدخل).

– کلیه عنوان‌های «آ» در هر سه بخش (۱۸۸ مدخل): بخش ادبیات، ۹۸ مدخل؛ بخش علوم ۶۷ مدخل؛ بخش فرهنگ و تمدن، ۲۳ مدخل تألیف و ویرایش محتوایی شده است.

– مدخل‌های «الف» بالغ بر ۹۳۱ تخمین زده شده است که، از آن، ۳۰۶ مدخل تألیف و ویرایش محتوایی شده و بقیه قرار بوده است که در خود شبه قاره تألیف شود. شماری از آنها به گروه رسیده که به بازنگاری و ویرایش نیاز دارد. ۲۱۶ مقاله از حرف «الف» نیز در دست تألیف است.

– شمار مدخل‌های حرف «ب» جمعاً ۴۸۹ عنوان تخمین زده شده که تاکنون ۱۹۷ عنوان آنها تألیف و اکثر آنها ویرایش محتوایی شده است. تألیف بقیه مدخل‌های «ب» نیز به مؤلفان و محققان ایرانی و شبه قاره سفارش داده شده است.

به دلیل کم‌یاب و بعضاً نایاب بودن بسیاری از منابع و مآخذ، گروه، برای همه مدخل‌ها، پرونده علمی حاوی تصویر منابع تشکیل و در اختیار مؤلفان قرار می‌دهد. در نظر است که، برای شتاب بخشیدن به آهنگ کار در این حوزه، نگارش و ویرایش مقالات دانش‌نامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره به صورت طرح و انعقاد قرارداد کلی تألیف و ویرایش اجرا شود.

نامه فرهنگستان

در سال ۷۶-۷۷ چهار شماره (سال سوم: ۹-۱۲) از این فصل‌نامه (مجموعاً در ۷۹۹ صفحه) منتشر شد. مندرجات مربوط‌اند به حوزه‌های گوناگون تحقیقات زبانی و ادبی، زبان و فرهنگ ایران باستان، فنون بلاغی، تحلیل متون، گویش‌های ایرانی، فرهنگ مردم، پژوهش‌های واژگانی، نقد و بررسی کتاب‌ها، تحقیقات ایران‌شناسی، دستاوردهای تحقیقاتی پژوهشگران فرهنگستان، اخبار علمی.

در این مدت ضمیمه‌ای نیز در ۴۷ صفحه با عنوان واژه‌نامه بوربسه (حاوی لغات محلی گرکان) به کوشش استاد ایرج افشار منتشر شده است. اعضای پیوسته فرهنگستان، پژوهشگران جوان این مؤسسه و هم‌چنین محققانی از دانشگاه‌ها و مراکز علمی و فرهنگی داخل و خارج از کشور با مجله همکاری قلمی داشته‌اند.

گروه نشر آثار

در سال ۷۶-۷۷ جلسات دوره‌ای گروه نشر آثار تشکیل شد و تصمیم‌گیری در مورد انتشار کتاب‌های ارائه و پیش‌نهاد شده هم‌چنان ادامه داشت. کار ویرایش بر روی چند عنوان از کتاب‌های قرارداد بسته شده آغاز شد. قرارداد تألیف و ترجمه برای ۱۷ عنوان کتاب منعقد و متن این کتاب‌ها به گروه تحویل داده شد. از جمله اقدامات مهم این گروه طی سال گذشته تدارک عقد قرارداد بین مرکز نشر دانشگاهی و فرهنگستان زبان و ادب فارسی برای چاپ و انتشار کتاب‌ها بوده است.

گروه فرهنگ‌نویسی

در سال‌های ۷۶-۷۷ جلسات داخلی و هم‌چنین جلسات دوره‌ای گروه برای تعیین نوع مشخص فرهنگی که فرهنگستان بانی آن خواهد بود و شیوه‌های عملی تهیه آن برگزار شد. مدیر و مشاوران گروه در چند نوبت از شرکت‌های نرم‌افزاری بازدید کردند تا در مورد سفارش نرم‌افزار مناسب تصمیم‌گیری شود.

گروه ضبط اعلام

کارگروه ضبط اعلام در سال‌های ۷۶-۷۷ به شرح زیر ادامه داشت:

- ادامه استخراج مدخل‌های اعلام (اشخاص، جغرافیایی، تاریخی، فرق و مکاتب و غیره) از منابع معتبر گوناگون؛
- تفکیک مدخل‌های جدید؛
- برگه‌آرایی مدخل‌های جدید؛
- ارجاع نویسی مدخل‌های جدید؛

- تعیین گرایش‌های موجود ضبط اعلام و بررسی مشکلات؛
- تنظیم مجدد مدخل‌ها با توجه به قواعد مصوب؛
- تهیه پیش‌نویس قواعد «ال» و «اعلام جغرافیایی» برای بررسی هیئت مشاوران؛
- تهیه پیش‌نویس قواعد مربوط به «اعلام اشخاص»؛
- برگزاری جلسات ماهانه هیئت مشاوران (متشکل از عده‌ای از اعضای پیوسته فرهنگستان و استادان دانشگاه‌ها) برای بحث و تصمیم‌گیری درباره قواعد و ضوابط مربوط به ضبط اعلام.

کتاب‌خانه فرهنگستان

در سال ۷۶-۷۷، ۶۷۳ عنوان کتاب فارسی و ۱۷۳ عنوان کتاب به زبان‌های اروپایی وارد گنجینه کتاب‌خانه فرهنگستان شد. کار سامان‌دهی کتاب‌ها در سال ۷۷ هم ادامه داشت. ۱۷۰۰ عنوان فهرست‌نویسی و اطلاعات مربوط به آنها وارد رایانه شد. هم‌چنین برگه‌های آنها چاپ و پس از برگه‌آرایی (موضوعی، عنوان، مؤلف) در برگه‌دان‌ها جای داده شد. در سال ۷۷، دو مجموعه ارزشمند از کتاب‌های نفیس به مجموعه فرهنگستان افزوده شده است: (۱) کتاب‌خانه خصوصی شادروان دکتر احمد تفضلی که مجموعه ایران-شناسی توان گفت منحصر به فرد است. (۲) کتاب‌خانه خصوصی شادروان دکتر مصطفی مقربی که به لحاظ محتوا بر متون ادب فارسی ممتاز است.

بخش رایانه

- واحد رایانه فرهنگستان زبان و ادب فارسی طی سال ۷۶-۷۷ فعالیت‌هایی به شرح زیر داشته است:
- اتصال به شبکه جهانی «ایترنت» از طریق سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی؛
- جمع‌آوری اطلاعات از گروه‌های فرهنگستان برای وارد ساختن آنها در شبکه «ایترنت»؛
- طراحی و ساخت کُد شناسایی برای معرفی فرهنگستان زبان و ادب فارسی در

شبکه «اینترنِت» و هم‌چنین یک پیام‌نگار (E. Mail) به نشانی academy @ yahoo. com.

مکاتبات لازم برای گرفتن پیام‌نگار (E. Mail) از طریق مرکز «دیتا»ی مخابرات به نشانی academy @ www. dci. co. ir؛

– مذاکره با چندین شرکت رایانه‌ای برای خرید تجهیزات رایانه‌ای مورد نیاز گروه‌ها برای ارتقای سطح کارایی آنها.

از دیگر فعالیت‌های این بخش همکاری با گروه‌های فرهنگستان به شرح ذیل است:
– تهیه و آماده‌سازی نرم‌افزار دبیرخانه و مکاتبات اداری (اصلاح پرونده‌ها، کدبندی گروه‌ها، کدبندی موضوعات، نصب برنامه روی رایانه دبیرخانه)؛

– راه‌اندازی نظام نرم‌افزاری گروه واژه‌گزینی (تحویل مرحله اول نظام مربوط به ورود اطلاعات، بررسی دستگاه از جانب پژوهشگران گروه و اعلام نظر آنها درباره اعمال تغییراتی در شکل وارد کردن اطلاعات و این تغییرات در نرم‌افزار)؛

– راه‌اندازی نظام نرم‌افزاری گروه گویش‌شناسی (تحویل نظام و وارد کردن اطلاعات در نظام و چاپ یک گویش نمونه و برطرف کردن اشکالات حین کار)؛

– راه‌اندازی نظام نرم‌افزاری گروه دانش‌نامه ادبی (وارد کردن اطلاعات در نظام، طراحی نرم‌افزار و برنامه‌نویسی، ایجاد تغییرات مورد نیاز گروه)؛

– برگزاری جلسات متعدد هفتگی با اعضای گروه فرهنگ‌نویسی برای طراحی نظام مورد نیاز این گروه و تهیه گزارش امکان‌سنجی اولیه (نظام واژگان فارسی) و هم‌چنین بازدید مشاوران گروه فرهنگ‌نویسی از چند شرکت نرم‌افزاری برای عقد قرارداد کارهای رایانه‌ای گروه.

روابط عمومی

در سال ۷۶-۷۷ انتشار خبرنامه فرهنگستان ادامه داشت. طی این دو سال جمعاً ۲۳ شماره خبرنامه منتشر شد و هر شماره حاوی اخبار داخلی و خارجی فرهنگستان، واژه‌های مصوب شورای واژه‌گزینی و معرفی کتاب‌های جدید انتشار اعضای شورا و پژوهشگران فرهنگستان بوده است.

اقدامات دیگر این واحد به شرح زیر است:

- پخش واژه‌های مصوب شورای فرهنگستان زبان و ادب فارسی در ده روزنامه رسمی کشور به صورت روزانه؛
- همکاری با دانشجویان رشته‌های زبان و ادب که پایان‌نامه‌های آنها به حوزه فعالیت علمی فرهنگستان مربوط بوده است (بالغ بر ۴۰ مورد)؛
- شرکت در نمایشگاه‌های کتاب و مطبوعات؛
- شرکت در دومین مجمع استادان زبان فارسی که با همکاری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و وزارت آموزش و پرورش برگزار شد.



س. نوروزی

شرح گلشن راز، الهی اردبیلی، به کوشش محمدرضا برزگر خالقی، عفت کرباسی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۶، ۶۵+۵۴۱ صفحه.

مثنوی گلشن راز الفیه‌ای است مشهور از شیخ محمود شبستری (عارف نامدار قرن هشتم هجری)، درباره عرفان و کلام اسلامی و نیز درآمدی برای ادراک لطایف غزل صوفیانه در شعر فارسی که تا کنون چندین شرح بر آن نوشته شده است.

شرح الهی اردبیلی (از مشاهیر قرن نهم و دهم هجری) بر گلشن راز مانند بسیاری از شروح دیگر متأثر از شرح شمس‌الدین محمد لاهیجی (وفات: ۹۱۲)، موسوم به مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز است. شارح ابتدا مطالبی درباره عرفان می‌آورد. وی، در آغاز شرح، بیشتر تحت تأثیر شرح لاهیجی است و مطالب را به زبان ساده‌تری بیان می‌کند و عبارت‌های عربی کمتر به کار می‌برد و در بسیاری موارد حتی احادیث و اقوال عرفا را به نثر و گاهی به نظم ترجمه می‌کند. در بخش پایانی کتاب (شرح ۲۱۷ بیت از گلشن راز) شارح اشعار شبستری را با اشعار خود شرح کرده است.

مقدمه نسبتاً مفصل مصححان درباره زندگانی و آثار امیر حسینی هروی (عارف و شاعر شیعی که شبستری گلشن راز را در پاسخ به سؤالات او سروده است)، شیخ محمود شبستری و الهی اردبیلی و نیز فهرست‌های چندگانه، از جمله فهرست اصطلاحات و کشف الایات، بر سودمندی کتاب افزوده است.

ا.خ.

فهرست نام اشخاص در تاریخ جراید و مجلات ایران، مهدی بهشتی‌پور، روزنه، تهران ۱۳۷۶، ۲۱۴ صفحه.

تاریخ جراید و مجلات ایران در چهار جلد، تألیف محمد صدرهاشمی (۱۲۸۴-۱۳۴۴ش)، نخستین تاریخ جامع در نوع خود، که طی سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۲ منتشر شده، حاوی شناسنامه ۱۱۸۶ روزنامه، هفته‌نامه، مجله، ماه‌نامه، فصل‌نامه و سال‌نامه است که تا شهریور ۱۳۲۰ انتشار یافته است. آقای بهشتی‌پور، فهرست کاملی از نام اشخاص مذکور در تاریخ جراید صدرهاشمی را تنظیم و تدوین کرده و بر اساس شهرت هر یک، شرح کوتاهی از زندگی و کارهای آنان را آورده است. مقدمه کتاب حاوی مطالب مفیدی است درباره اثر صدرهاشمی و، در آن، برخی لغزش‌ها و خطاهای کتاب تصحیح شده است. این فهرست، هرچند بسیار دیر هنگام و حدود نیم قرن پس از تألیف کتاب تدوین و منتشر شده، راهنمای خوبی است برای محققان تاریخ جراید ایران که تألیف صدرهاشمی بی‌گمان از منابع اساسی کار تحقیقی آنان است.

ا.خ.

ارج‌نامه ایرج افشار، به خواستاری و اشراف محمدتقی دانش‌پژوه، عباس زریاب خویی، توس، تهران ۱۳۷۷، ۲ جلد: جلد اول ۸۱۸ص، جلد دوم ۵۱۵ صفحه.

این مجموعه مشتمل است بر صد مقاله درمباحث گوناگون ایران‌شناسی که به پاس خدمات ارزشمند، استاد ایرج افشار، از چهره‌های برجسته در تحقیقات ایران‌شناسی، فراهم آمده است. اندیشه گردآوری این مجموعه از سال ۱۳۷۲ با زنده‌یاد احمد تفضلی در میان گذاشته شده و به پیش‌نهاد هم‌اکنون از استادان دانش‌پژوه و زریاب خواسته شده بود تا بر گردآوری مقالات مجموعه نظارت کنند. افسوس که مجموعه، زمانی انتشار یافت که نه تنها بانیان آن، بلکه شماری از نویسندگان مقاله‌ها، از جمله محمدجواد مشکور، محمدجعفر محجوب، مصطفی مقرّبی، تقی بینش و اقبال یغمایی روی در نقاب خاک کشیده‌اند.

در جلد اول، سال‌شمار زندگی و کارنامه علمی ایرج افشار (۲۵۴ کتاب و رساله و مقاله) درج شده است. این آثار در نُه بخش به شرح زیر معرفی شده‌اند: متون فارسی؛ رساله‌ها و کتابچه‌ها؛ تحقیقات ایرانی؛ کتابداری، کتاب‌شناسی و فهرست؛ منابع تاریخ

دوره فاجار؛ مجموعه مقاله‌ها؛ مجموعه‌ها و یادنامه‌ها؛ نشریات ادواری و غیرمرتب؛ مدیریت و نظارت بر انتشارات.

مقاله‌های مجموعه در چهار بخش مدون گشته که عناوین برخی از آنها را ذیلاً می‌آوریم:

بخش اول- «مضاف‌الیه» (محسن ابوالقاسمی)؛ «تخت کیهان، درخت زندگی در شاهنامه» (هربرت بوسه، ترجمه کیکاووس جهاننداری)؛ گرایش‌های تداول واژه در زبان فارسی و محدودیت‌های آن» (ساسان سپتتا)؛ «تاجیک و تازیک» (یحیی ماهیار نوابی)؛ «دیگر نه ددیگر یا دو دیگر» (جلال متینی)؛ «بر حواشی دیوان حافظ» (فتح‌الله مجتبابی)؛ میانوند (مصطفی مقرّبی). در این بخش هم‌چنین دو مقاله به زبان انگلیسی درج شده است: «گلها در غزل نظامی» (ریکاردو زیپولی^۱)، و «نویسنده و مردم»^۲ (رضا نواب‌پور).

بخش دوم- تاریخ و جغرافیای ایران: «تاریخچه آیین دادرسی در ایران» (سیدعلی آل‌داود)؛ «درباره خدای‌نامه» (ی. کرسته^۳، احمد تفضّلی)؛ «ورود پارسیان به تاریخ» (علی شاپور شهبازی)؛ «درباره استاد مینوی» (مهدی غروی)؛ «نگاهی دیگر به روایت ابن مقفع درباره زبان‌های فارسی» (محمدمحمدی ملایری)؛ «خاندان‌های بزرگ ایران ساسانی» (علی‌نقی منزوی)؛ «مدرسه دارالشفاء» (اقبال یغمایی).

بخش سوم- فلسفه و عرفان: «چهره دیگر محمدبن کرام سجستانی» (محمدرضا شفیعی کدکنی)؛ «مثنوی: روشی آسان برای فهم برخی مشکلات قرآن» (سیدجعفر شهیدی)؛ «شکایت پیر تسلیم یا پیر بیابانکی» (نجیب مایل هروی)؛ «نگاهی به تصوف اسلام» (محمدجواد مشکور).

بخش چهارم- کلیات، فرهنگ عامه، کتاب و کتاب‌شناسی: «معرفی برخی نشریات افغانستان» (چنگیز پهلوان)؛ «گزارش یاقوت حموی از کتابخانه‌های مرو» (نورالله کسائی)؛ «سوانح الممالک و فراسخ الممالک» (محمدحسن گنجی)؛ «کسب‌نامه نعلین‌دوزان» (محمدجعفر محبوب)؛ «آواز مرغ سروش» (کتایون مزدآپور)؛ «نقد و بررسی کتابهایی از تاریخ» (احمد منزوی).
ا.خ.

1) Ricardo Zipoli "Flowers in Nezāmi ghazals".

2) "The Writer and the people".

3) J. KIRSTE

کوش نامه، ایرانشان بن ابی الخیر، به کوشش جلال متینی، انتشارات علمی، تهران ۱۳۷۷ش، ۸۷۵ صفحه.

کوش نامه یا «قصه کوش پیل دندان»، داستان زندگی پرماجرا و پرفراز فرزند کوش، برادر ضحاک، است که به روایتی افسانه‌ای یک هزار و پانصد سال زیست. این منظومه، با آن که داستان زندگی تازی اهریمن دیدار و اهریمن‌خویی است که عمر خود را به دشمنی با ایران و ایرانیان و ستمگری و درنده‌خویی و خون‌ریزی و زن‌بارگی گذرانیده، حاوی بخش‌هایی از حماسه ملی ایران با روایاتی متفاوت با شاهنامه فردوسی است که درخور توجه و تأمل است؛ به ویژه آن که بر اساس کوش‌نامهٔ منثور، در فاصلهٔ سال‌های ۵۰۰ تا ۵۰۴ سروده شده و در شمار متون کهن منظوم به شمار می‌رود.

مصحح، در مقدمهٔ مفصل کتاب، (۱۱۷ صفحه)، دربارهٔ این منظومه، در سه بخش، با عنوان «شاعر و منظومه» و «اختصاصات دستوری کوش‌نامه» و «دربارهٔ شعر کوش‌نامه» به بحث پرداخته است و سرایندهٔ منظومه همان سرایندهٔ بهمن‌نامه (داستان زندگانی بهمن کیانی، پسر اسفندیار) است. مصحح، با استناد به نسخه‌های این دو منظومه و نیز منابع دیگر به ویژه مجمل‌التواریخ و القصص، خاطر نشان ساخته است که نام شاعر، ایرانشان بن ابی‌الخیر است نه ایرانشاه که در چاپ بهمن‌نامه سرایندهٔ منظومه معرفی شده است. در متن کوش‌نامه، نام منظومه و سراینده و تاریخ نظم آن مذکور نیست؛ ولی مصحح، با بررسی موشکافانهٔ خود اثر و مآخذ دیگر، هویت منظومه را روشن کرده و نتیجه گرفته که ایرانشان بن ابی‌الخیر، کوش‌نامه را در فاصلهٔ سال‌های ۵۰۱ و ۵۰۴ به نام غیاث‌الدین ابوشجاع محمد بن ملک‌شاه سلجوقی (حکومت: ۴۹۸-۵۱۱) سروده است.

متن کوش‌نامه، به جز دیباچه در شکر باری تعالی، ستایش دانش و خرد و بی‌ثباتی عمر، مشتمل است بر دو بخش. در بخش اول، خواننده با کوش کریمه‌چهره‌ای روبه‌روست که خود را «سر تازیان، شاه ایران زمین» می‌خواند و مقرّر حکومتش بغداد است. در حالی که کوش پیل‌دندان، قهرمان اصلی منظومه در بخش دوم، پس از مرگ پدرش، ضحاک، از جانب او به فرمانروایی چین و ماچین منصوب می‌گردد.

منظومه بر اساس یگانه نسخهٔ خطی محفوظ در موزه بریتانیا تصحیح شده است. مصحح، طی سال‌هایی که در کار تصحیح متن بوده، مقاله‌های متعددی نیز دربارهٔ شخصیت‌های برجستهٔ کوش‌نامه و پاره‌ای مضامین آن منتشر ساخته است. فهرست اعلام

و فهرست مفصل لغات و ترکیبات این منظومه ۱۲۹۰ بیتی نیز از مزایای این چاپ است.
ا.خ.

مهر و داد و بهار (یادنامه مهرداد بهار)، به کوشش امیرکاوس بالا زاده، انجمن آثار و
مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۷۷، ۳۷۲ صفحه.

زنده‌یاد مهرداد بهار، ایران‌شناس، در آبان ماه ۱۳۷۳ روی در نقاب خاک کشید. از آثار
اوست: پژوهشی در اساطیر ایران، ترجمه فارسی بندهشن، واژه‌نامه بندهشن و واژه‌نامه گزیده‌های
زادسپرم. عنوان‌های برخی از مقاله‌های این مجموعه به شرح زیر است:

«مزدک در شاهنامه» (امیرکاوس بالا زاده)؛ «دژ بهمن و آذرکشنسب» (احمد تفضلی)؛
«محاكمه و مصلوب کردن عیسی مسیح (ع) در متون مانوی» (حسن رضایی باغبیدی)؛
«بازرگان و روح دریا، یک داستان سغدی» (زهرة زرشناس)؛ «شرحی درباره اسناد کوه
مغ» (آ. آ. فریمن، ترجمه لیلا عسکری)؛ «پژوهشی پیرامون روایت سغدی داستان
رستم» (بدرالزمان قریب)؛ «بُل - بَلَماء» (یحیی ماهیار نوابی)؛ «روایت سغدی داستان
دانیال پیامبر» (مجتبی منشی‌زاده).

هم‌چنین این مجموعه حاوی مقاله مشروح و عالمانه‌ای است به زبان انگلیسی از
استاد فتح‌الله مجتبیایی با عنوان «پیشینه ایرانی مفهوم یهودی - مسیحی راز^۴».

ا.خ.

گزیده حدیقه الحقیقه حکیم سنایی غزنوی، انتخاب و شرح محمدرضا راشد محصل،
نشر جامی، تهران ۱۳۷۷، چاپ اول، گنجینه ادب فارسی، ش ۱۷، ۲۲۳ صفحه.

در پیش‌گفتار کتاب، به زندگی و شعر و آثار سنایی غزنوی اشاره و مقصود از تهیه گزیده و
نحوه گزینش شرح داده شده است. بخش اول کتاب در ۳۵ فصل تنظیم گردیده است. این
فصل‌ها بی هیچ کاست و افزونی ۱۱۲۱ بیت از اشعار حدیقه را به نقل از متن مصحح
شادروان مدرّس رضوی شامل است. مؤلف با آن که از نسخه کهنی که اخیراً به همت

4) "The Iranian background of the judeo-Christian Concept of Rāz/mysterion".

مریم حسینی اساس تصحیح و چاپ تازه‌ای از حدیقه قرار گرفته اطلاع یافته، به دلیل تردید در کمال دقت فصل‌بندی‌های نسخه، از آن استفاده نکرده است. بخش دیگر منتخباتی است از حدیقه مشتمل بر ۴۲۴ بیت در حمد باری تعالی و نعت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و منقبت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام و صفت قتل ایشان. بخش بعدی شرح و توضیحی است بر بعضی ابیات بخش نخستین. این ابیات گاه به چند صورت معنی شده و مآخذ توضیحات ذکر گردیده و بیشتر این یادداشت‌ها از نظر استاد رضا انزابی‌نژاد گذشته است. منابع و مآخذ تألیف در پایان فهرست شده است. م.ذ.

آواز باد و باران، برگزیده شعرها، محمدرضا شفیعی کدکنی، نشر چشمه، تهران ۱۳۷۷، ۲۵۳ صفحه.

آواز باد و باران، عنوان گزیده اشعار شفیعی کدکنی است. وی این اشعار را در طی سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۷۲ ش (تاریخ آخرین شعر کتاب) سروده است. آواز باد و باران حاوی اشعاری است از مجموعه زمزمه‌ها، شبخوانی، از زبان برگ، در کوچه‌باغ‌های نیشابور، مثل درخت در شب باران، از بودن و سرودن، بوی جوی مولیان، مرثیه‌های سرو کاشمر، خطی ز دل‌تنگی، غزل برای گل آفتابگردان، در ستایش کبوترها و ستاره دنباله‌دار. این اشعار در مایه‌های عاشقانه، اجتماعی و تاریخی- فرهنگی است. شاعر، علاوه بر توجه به مسائل اجتماعی و طرح دیدگاه‌های انتقادی، به تاریخ و فرهنگ ایران‌زمین توجه ویژه دارد. علاوه بر این، مقدمه مبسوط تقی پورنامداریان، حاوی بررسی جامعی در باب اشعار شفیعی کدکنی و مقایسه او با دیگر شاعران معاصر، بر فایده کتاب افزوده است. ح.د.

بدیع‌الزمان همدانی و مقامات نویسی، علی‌رضا ذکاوتی فراگوزلو، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، تهران ۱۳۶۴، ۱۲۷ صفحه، چاپ آخر: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، اسفند ۱۳۷۷ ش.

این اثر شامل پنج مقاله درباره بدیع‌الزمان همدانی و مقامه‌نویسی است. در مقاله اول با

عنوان «بدیع‌الزمان همدانی و مقامات او»، پس از شرح مختصری در احوال بدیع‌الزمان، مقامه‌نویسی، به عنوان سبکی که بدیع‌الزمان آن را به وجود آورد، تعریف شده و محتوای مقامات بدیع‌الزمان، کتاب‌های نوشته شده به این اسلوب، شخصیت‌های اصلی داستان‌های مقامات و خلاصه‌ای برخی از آنها ارائه شده است.

در مقاله دوم با عنوان «تشریح افکار و آثار بدیع‌الزمان»، ابتدا زندگی‌نامه بدیع‌الزمان همدانی به طور مبسوط آمده است. نویسنده کتاب در این بخش، بحث مفصلی به اثبات ایرانی‌الاصل بودن بدیع‌الزمان اختصاص داده و، سپس، به هنر نویسندگی او و ویژگی مقامات و خلاصه آنها پرداخته است. نکته تازه و شایان ذکر در این مقاله بررسی بینش انتقادی بدیع‌الزمان همدانی در باب مسائل اجتماعی است که در سراسر مقامات، به ویژه «مقامه المضیریه» منعکس شده است.

عنوان مقاله بعدی، «مقامه‌نویسی بعد از بدیع‌الزمان» است. در این مقاله، مقامه‌نویسی پس از بدیع‌الزمان، در بلاد شرقی و غربی جهان اسلام جداگانه بررسی شده است. در بلاد شرقی جهان اسلام، نویسندگان پیرو سبک بدیع‌الزمان، از قرن پنجم تا چهاردهم هجری، آثار متعددی آفریدند که از آن میان مقامات ابن‌ناقی، مقامات حریری، مقامات زمخشری معروف‌اند. ذکاوتی، سپس به مقامه‌نویسی در بلاد غربی جهان اسلام پرداخته است. ویژگی مقامه‌نویسان این حوزه آن است که صرفاً مقلد بدیع‌الزمان نبودند و با نوآوری‌های خود، مقامه را به صورت سرگذشت‌نامه یا داستان دنباله‌دار در آوردند. در این بخش، مقامه‌نویسی در زبان فارسی بررسی نشده و مؤلف این بحث را به تحقیقی جامع در رساله دکتری محقق‌ی مصری ارجاع داده است. وی به اجمال آثاری از جمله گلستان سعدی، بهارستان جامی، روضة خلد مجد خوافی، پریشان قسانی، تاریخ نگارستان قاضی احمد غفاری و مقامات امیری را معرفی کرده است. در ادامه این مقاله، مقامه‌نویسان عرب در عصر جدید معرفی شده‌اند.

در مقاله چهارم، مقامات حریری معرفی شده و در مقاله پنجم خلاصه‌ای از مقامه «سکباجیه» از مقامات حمیدی آمده است.

ذکاوتی، علاوه بر انتخاب موضوع تازه و پژوهش بدیع در این زمینه، در همه مقالات به منابع دست اول در هر حوزه ارجاع داده و اثر خود را از این حیث مستند کرده است.

ح.د.

نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، آرتور کریستن سن، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار و احمد تفضلی، نشر نو، چاپ اول ج ۱، تهران ۱۳۶۳ ش، ج ۲، تهران ۱۳۶۸ ش، آخرین چاپ: اسفند ۱۳۷۷ ش، ۵۶۰ صفحه.

پیش از این کتاب، از آرتور کریستن سن، ایران‌شناس دانمارکی (۱۸۷۵-۱۹۴۵) چند اثر دیگر نیز به زبان فارسی ترجمه شده که تأثیر به‌سزایی در معرفی فرهنگ ایرانی به جهانیان داشته است. از جمله آنها آثار زیر درخور ذکرند: ایران در زمان ساسانیان، وضع ملت و دولت و دربار در دوره ساسانی، قباد و مزدک، کیانیان، مزدپرستی در ایران قدیم، آفرینش زیانکار. وجه تمایز آثار مذکور با نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در این است که، اثر اخیر از حد ترجمه فراتر رفته و به تحقیقی تخصصی‌تر از تحقیق کریستن سن تبدیل شده است. جلد اول کتاب مشتمل بر سه بخش است: بخش اول درباب کیومرث (نمونه انسان نخستین) و مشی و مشیانه (اولین جفت بشر)؛ بخش دوم مختص دوران فاصل میان کیومرث و هوشنگ؛ بخش سوم حاوی افسانه‌های مربوط به هوشنگ و تهمورث.

جلد دوم کتاب دو بخش دارد، در بخش اول با عنوان «یم، یمه، جم، نمادی از دوران طلایی جهان در آیین هندی و فرمانروای جهان مردگان و در فرهنگ ایرانی: از پادشاهان پرشکوه پیشدادی»، اسطوره جم در منابع هندی، اوستایی و پهلوی و منابع پارسی متأخر بررسی شده است. بخش دوم به بررسی جم و جمشید در خدای‌نامه و منابع قدیم عربی و فارسی اختصاص دارد.

در هر بخش، ابتدا روایت‌های مربوط به اسطوره از متون اوستایی و پهلوی و عربی و فارسی نقل شده و، پس از طبقه‌بندی روایت‌ها، درباره آنها بحث و، سرانجام، به نوعی اسطوره‌شناسی تطبیقی پرداخته شده است.

مترجمان، با توجه به فاصله زمانی میان تألیف اثر از یک سو و ترجمه و تحقیقات جدید در زمینه ایران و اسطوره‌شناسی از سوی دیگر، فواید و مطالبی افزوده‌اند. مثلاً به اصل همه متون معتبر اوستایی و پهلوی مراجعه و نقل قول‌ها را با توجه به متون اصلی مجدداً بررسی و موارد اختلاف یا اشتباه را در پانوشت ذکر کرده‌اند. هم‌چنین، در مورد مطالب نقل شده از متون عربی، با مراجعه به اصل، اشتباهات متن اصلی را اصلاح کرده‌اند.

آینه‌های ناگهان، قیصر امین‌پور، نشر سراینده، تهران ۱۳۷۲، ۱۶۷ صفحه، چاپ آخر: انتشارات افق، اسفند ۱۳۷۷ ش.

آینه‌های ناگهان، حاوی حدود هفتاد شعر برگزیده از قیصر امین‌پور، شاعر معاصر است. اغلب این شعرها در قالب شعر نو و شماری نیز در قالب غزل سنتی است. قیصر امین‌پور در لابه‌لای این اشعار دغدغه‌های درون انسانی و جامعه انسانی را با زبان و تصویر شاعرانه طرح کرده است. او، علاوه بر احساسات درونی شاعر، به مسائل کلی خلقت و مسائل عام انسانی و گناه نخستین («نه گندم و نه سیب») و مسائل اجتماعی، مانند فقر ناعادلانه حاکم بر جوامع («نوبت» و «باران زرد») و غربت و سردی حاکم بر جهان ماشینی («دردواره‌های ۱، ۲، ۳»، «استحاله»، «عصر جدید») پرداخته است. اما توجه اصلی شاعر به عواطف انسانی است. او به مقولاتی مانند عشق در شعرهای «اگر عشق نبود» و «دردواره‌های ۳» و «همزاد عاشقان جهان» توجه خاص کرده است. شعرهای «باد بی‌قراری»، «اشتقاق»، «سطرهای سفید»، «رفتار من عادی است» و جز آنها حکایت از شکوه شاعر از درد غربت و دل‌زدگی‌های ناشی از روزمرگی و حسرت روزهای کودکی و فرا رسیدن پیری و هم حکایت از ایمان دینی دارد. قیصر امین‌پور، علاوه بر احساس و بیان شاعرانه و تصویرسازی‌های خیالی، از زبانی ساده و صمیمی بهره جسته است. شعرهای نو او متأثر از شاعران سبک نیمایی و غزل‌هایش، ساده و شیوا، در اوزان رایج شعر فارسی سروده شده‌اند و، در عین حال، نشان‌دهنده آشنایی شاعر با علوم و صنایع ادبی و ادبیات کلاسیک است («باد، از ما مست شد» و «خورشید روستا» و دیگر غزل‌ها). در میان شعرهای نو، برخی شعرهای کوتاه با تصاویر شاعرانه و تضادهای معنایی حاوی مضامین عمیقی است که تحسین خواننده را برمی‌انگیزد («سوگند»، «پنجره» در باب فلسطین). شعر شاعر از کاربرد کلیشه‌های رایج مانند «آینه» («پرده‌های دیدار» و «آینه») و «سبز» (در تعبیر «حضور سبز»، «باران سبز»، «زادنی سبز» و «افتادنی سبز»، (در قطعه شعر «سبز») مصون نمانده است.

ح.د.

فرهنگ فارسی امروز، غلامحسین صدری‌افشار، نسرین حکمی، نسترن حکمی،
ویرایش سوم، نشر کلمه، تهران ۱۳۷۷، ۸۴۶ صفحه.

فرهنگ فارسی امروز فرهنگی است تک‌زبانه (فارسی به فارسی). تدوین‌کنندگان،
مدخل‌های این فرهنگ را بر اساس فارسی رایج و متداول در میان مردم، به ویژه فارسی
تهرانی، انتخاب کرده‌اند. واژگان فارسی معیار از دیدگاه آنان عمومی‌ترین واژگانی است
که در رسانه‌های گروهی ایران به کار می‌رود. بنابراین، این فرهنگ فرهنگی عمومی
است و از درج واژگان تخصصی حوزه‌های گوناگون علوم در آن اجتناب شده است.
علاوه بر این، با توجه به تعریف مؤلفان از «زبان فارسی امروز»، انواع زیر نیز در این
فرهنگ نیامده است: ۱) واژه‌هایی که تنها در آثار ادبی به کار رفته است. ۲) واژه‌های
منسوخ شده در زبان فارسی امروز. ۳) واژه‌های مربوط به گویش‌ها و لهجه‌های زبان
فارسی که قبول عام نیافته است. ۴) واژگان نوی که پذیرش یا رواج عام نیافته است به
استثنای واژگان مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

مدخل‌ها مشتمل است بر واژگان ساده و مرکب. هر مدخل با ساده‌ترین عبارت
تعریف می‌شود؛ سپس، در ذیل آن، مترادف‌ها، مقولۀ صرفی، ترکیبات ساخته شده با آن
و نیز کنایات و مثل‌های در بردارنده آن آمده است. در ویرایش سوم، پس از هر کلمه، تلفظ
آن به لاتینی و تعلق زبانی آن (فارسی، عربی، ترکی و مغولی، فرنگی) مشخص شده
است. در حالی که در ویرایش‌های قبل، برای نشان دادن تلفظ، از اعراب‌گذاری استفاده
شده بود. البته در صورت تعلق واژه به بیش از یک مقولۀ دستوری یا زبان، یا سلسله
موجودات، این موارد متمایز شده است.

واژگان مرکب یک واحد در نظر گرفته و معنی شده است. مجموع واژه‌هایی که با
پیشوند یا پسوند پربسامد ساخته شده باشند در جدولی جداگانه آمده‌اند و جزء دوم
واژه (در مورد پیشوندی‌ها) و جزء اول (در مورد پسوندی‌ها) به جدول پیشوندها و
پسوندهای ذی‌ربط ارجاع داده شده است.

مدخل‌های این فرهنگ از حیث صورت بر دو نوع‌اند: اصلی و ارجاعی، و نوع
ارجاعات نیز متفاوت است. مثلاً ارجاع نام عربی به نام فارسی (بنات النعش ← هفت
برادران). ارجاع اسم مفعول به فعل (بیخته ← بیختن). ارجاع اسم جمع به مفرد
(بیئات ← بیته).

در فرهنگ از اختصارات فراوانی بهره گرفته شده که برخی از آنها ابداع مؤلفان همین فرهنگ است و تا کنون در فرهنگ‌های پیشین اعمال نشده است. علاوه بر اختصارات، از عددها و برخی علائم رمزی نیز بهره‌گیری شده است. (← نشانه‌های اختصاری، صفحه دوازده). فراوانی این اختصارات از جهتی استفاده از فرهنگ را برای مخاطبانی که مؤلفان در مد نظر داشته‌اند مشکل می‌سازد.

منابع مورد استفاده در گردآوری مدخل‌ها در فرهنگ فارسی امروز به این شرح است: فرهنگ معین، فرهنگ عمید، دایرةالمعارف فارسی مصاحب، از روزنامه‌ها و مجلات، مجله‌ها و نشریه‌های اختصاصی، کتاب‌های درسی اول ابتدایی تا سال آخر دبیرستان و برخی کتاب‌های تخصصی مانند فرهنگ‌های نجوم و آشپزی و عکاسی و غیره در حد رواج و اژه‌ها در میان عامه مردم. هم‌چنین، فهرست مفصل کتاب‌های عمومی و اختصاصی که برای انتخاب تعاریف از آنها استفاده شده در مقدمه چاپ اول و دوم آمده است. علاوه بر این، فهرست متخصصان حوزه‌های متعدد علوم که این فرهنگ را بررسی کرده‌اند ذکر شده است.

در ابتدای فرهنگ، برای آسان‌تر شدن استفاده از آن، نشانه‌های آوایی، جدول نشانه‌های اختصاری، راهنمای صرف فعل‌های فارسی و، در پایان، جدول‌های متعدد از جمله مربوط به نام ماه‌ها در تقویم‌های گوناگون، نشانه‌های سجاوندی، مقادیر، عناصر شیمیایی، صورت‌های فلکی و جز آن آمده است.

به هر حال، سعی مؤلفان مذکور ارائه فرهنگ فارسی به فارسی با استفاده از شیوه‌های نوین فرهنگ‌نویسی بوده است. فرهنگ فارسی امروز نخست‌بار در سال ۱۳۶۹ منتشر شد. سپس، ویرایش دوم در سال ۱۳۷۳ و ویرایش سوم در سال ۱۳۷۷ در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفت. میزان تغییرات در ویرایش سوم در حدود ۱۰۰۰۰ مورد، شامل اصلاح و حذف و اضافه، ذکر شده است.

ح.د.

خراسان پژوهی، فصل‌نامه مرکز خراسان‌شناسی آستان قدس رضوی، سال اول، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۷۷، مشهد.

این فصل‌نامه که به منظور نشر پژوهش‌ها و نویافته‌های علمی، ادبی، فرهنگی، تاریخی و

تحقیقی گروه‌های پژوهشی مرکز خراسان‌شناسی و سایر استادان و علاقه‌مندان به این گونه مباحث منتشر می‌شود حاوی مطالب سودمندی در زمینه‌های ادبی، علمی و هنری مربوط به استان خراسان است.

عنوان‌های برخی از مقالات این شماره عبارت‌اند از: «مروری بر مطالعات باستان‌شناسی خراسان» (رجبعلی لبّاف‌خانیکی)؛ «نگاهی به پیشه‌های سنتی بیرجند» (حسین زنگویی)؛ «فتح خراسان به دست مسلمانان» (حسین نخعی شریف)؛ «مناقب فارسی در پرتو شاهنامه» (محمدجعفر یاحقی)؛ «نقد و بررسی کتاب زمانه، زندگی و کارنامه بیهقی» (سیروس مهدوی)؛ «زبان فارسی و مقدّسات اسلامی در عهد سامانیان» (شمس‌الدین نورالدین).

در پایان این فصل‌نامه، چکیده مقالات به دو زبان انگلیسی و روسی آمده است.

س.ن.

ادبیات معاصر، فصل‌نامه تحلیلی / آموزشی / پژوهشی، سال سوم، ش ۲۷، دوره جدید، ش ۱، بهار ۱۳۷۸.

این نشریه تخصصی ادبیات معاصر، از اردیبهشت ۱۳۷۵ تا کنون، نخست به صورت ماهانه و بعد دو ماه یک بار (دو شماره با هم) منتشر شده است. ولی، از آغاز امسال، به دلیل پاره‌ای دشواری‌ها و مشکلات که بیشتر جنبه مالی داشته، به صورت فصل‌نامه در آمده است. نخستین شماره دوره جدید، در هیئتی جدید همراه با بعضی تغییرات کمی و کیفی، به این شرح است:

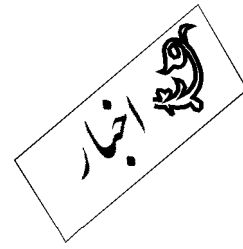
«اخوان ثالث و سبک خراسانی» (عزت‌الله فولادوند)؛ «نی خیزران و نیلوفر دنیای مضطرب هاگی‌وارا- ساکوتارو و سهراب سپهری» (ناهوکو- تاوارانی)؛ «هشت پای پدرسالاری در سمفونی مردگان» (جواد الحاقیان)؛ «آراء تنی چند از نویسندگان غرب درباره تعریف، رسالت و شیوه نگارش داستان کوتاه» (بهروز عزبدفتری)؛ «زن و آفرینش هنری» (محمدعلی آتش‌سودا)؛ «امیری فیروزکوهی و سبک هندی» (یحیی کاردگر)؛ «تاریخچه آفرینش دیوان شرقی- غربی» (حمیده بهجت).

ا.خ.

آپاگا، ماه‌نامه فرهنگی - اجتماعی ارمنی زبان، شماره هفتم، فروردین ۱۳۷۸. شماره دوم این ماه‌نامه در آبان ۱۳۷۷ (نوامبر ۱۹۹۸)، سه سال پس از شماره اول آن، انتشار یافت و، از آن پس، هر ماه یک شماره از مجله منتشر شد. انعکاس زندگی فرهنگی و اجتماعی ارمنیان به ویژه ارمنیان ایران، توجه خاص به تعلیم و تربیت نسل جوان و نوجوان و دوستی و مناسبات دیرینه دو قوم ارمنی و ایرانی از اهداف این نشریه ادواری است. تا کنون، مطالب این ماه‌نامه به زبان‌های ارمنی و فارسی بوده لیکن برای پذیرفتن مقاله به زبان‌های دیگر نیز اعلام آمادگی شده است.

عنوان‌های برخی از مقاله‌های شماره جدید آپاگا به این شرح است:
بخش فارسی «مسئله شرق و دیپلماسی بین‌المللی» (م. پطروسیان)؛ «نگاهی به تاریخ ارمنیان ایران» (ا. گرمانیک)؛ «یک شاهد ایرانی» (م. جمالزاده).
بخش ارمنی «ادبیات - تاریخ ما» (خ. خاچر)؛ «نامه محفل ادبی تهران و بیروت»؛ «انعکاس مسئله ارمنی در ادبیات»؛ «نظر ماتناداران درباره تغییر شیوه نگارش ارمنی».
توفیق ماه‌نامه را در ادامه خدمات فرهنگی آرزومندیم.

ا.خ.



ابوحنیفه و ادب فارسی

مهدی محقق

این مقاله خلاصه متن سخنرانی استاد مهدی محقق، عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی است در کنگره بین‌المللی زندگی و خدمات علمی و فکری امام ابوحنیفه (اسلام‌آباد، ۱۳-۱۶ مهر ۱۳۷۷/۵-۱۸ اکتبر ۱۹۹۸)، تحت عنوان «الامام ابوحنیفه و الأدب الفارسی».

در این کنگره، که با سخنان رئیس جمهور و نخست وزیر پاکستان گشایش و پایان یافت، حدود شصت تن از علمای دین و استادان دانشگاه‌های اسلامی و مراکز اسلام‌شناسی پاکستان و کشورهای اسلامی و نیز خاورشناسانی از اروپا و امریکا که به تحقیق و تدریس فقه اسلامی در دانشگاه‌های غرب اشتغال دارند شرکت داشتند.

مباحثات بر محور موضوعات زیر جریان داشت: زندگی و عصر ابوحنیفه، مکتب کلامی ابوحنیفه، اصول فقه حنفی، گسترش و نشر مذهب حنفی، فقیهان بزرگ حنفی، نقش مذهب حنفی در گسترش علم فقه، اصطکاک عقاید فقهی حنفی با مکتب‌های دیگر فقهی، تأثیر دانشمندان حنفی در سیاست و جامعه اسلامی، مذهب حنفی و رابطه آن با مسائل جدید، استفاده از فقه حنفی در تشریح و قانون‌گذاری اسلامی عصر حاضر.

کنگره مسبوق بود به مجلس علمی که چند سال پیش به مناسبت هزاره تولد امام شافعی در کوالامپور (مالزی) برگزار شده بود.

استاد مهدی محقق بخش مهم سخنرانی خود را به زبان انگلیسی و قسمتی از آن را، به اقتضای موقع و مقام، به عربی ایراد و، طی آن، به جایگاه علمی ابوحنیفه و استفاده او از امام محمدباقر و امام جعفر صادق علیهما السلام و حمایت او از جنبش‌های شیعی به ضد خلفای بنی‌عباس اشاره کردند. سپس به ذکر اهمیت آثار او و پیروانش در خراسان و ماوراءالنهر و توجه آنان به زبان فارسی پرداختند و تعصب و تکفیر عالم‌نمایان و، به قول ناصرخسرو، علمالقبان را موجب انحطاط و افول علم در جهان اسلام دانستند.

امام اعظم، سراج امت ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی عراقی نخستین متکلم اهل سنت در میان فقیهان که کتاب الفقه الاکبر و الرسالة فی نصره اهل السنة را تألیف و با فرقه‌های خوارج و دهریه و سایر بدعت‌گزاران مناظره کرد چنان که پیروان او او را مصداق فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دانستند که فرمود: خداوند در رأس هر صد سال کسی را بر این امت برمی‌انگیزد که دین امت را تجدید نماید. بیاضی، از دانشمندان حنفی قرن یازدهم هجری، در کتاب اشارات المرام من عبارات الامام می‌گوید که ابوحنیفه نمونه کاملی از فرموده رسول اکرم است که فرمود: اگر دانش در ستاره پروین می‌بود، مردانی از فارس بدان دست می‌یافتند.^۱ و این مؤید آن است که نیاکان ابوحنیفه ایرانی بودند، چون حضرت عبات مذکور را درباره سلمان فارسی فرموده بودند، چنان که، با عبارت إنَّ سَلْمَانَ مِنَّا اَهْلَ الْبَيْتِ^۲، او را در زمره خاندان خود به شمار آوردند.

قَصَّةُ سَلْمَانَ شَنِيدَسْتِي و قولِ مِصْطَفَى كوز اهل البيت چون شد بازبانِ پهلوی^۳

در این باره که ابوحنیفه از بلخ یا کابل یا ترمذ بوده روایات مختلف است و خطیب بغدادی در تاریخ خود از احمد بن عبدالله بن شاذان مروزی نقل می‌کند که پدر او از جدش شنیده که اسماعیل بن حماد بن ابی حنیفه می‌گفت که من اسماعیل بن حماد بن نعمان بن ثابت بن نعمان مرزبان از فرزندان آزادگان فارس (=ابناء فارس الاحرار) هستم و ما هیچ‌گاه بنده نبوده‌ایم (=ما وقع علينا رقّ قط).^۴

از ایران جز آزاده هرگز نخاست خرید از شما بنده هر کس که خواست

این نعمان بن مرزبان، جد ابوحنیفه، همان کسی است که در روز مهرگان (=مهرروز یعنی شانزدهم از ماه مهر) فالودج (=پالوده) به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام تقدیم داشت و آن حضرت فرمودند: مهرجونا کلّ یوم.^۵ تعبیر بنی‌الاحرار، در گفته نوه ابوحنیفه، بر کسانی اطلاق می‌شده که از اصل ایرانی بوده‌اند و این تعبیر پیش از اسلام در شعر اعشی میمون بن قیس دیده می‌شود:

تَنَاهَتْ بِنُوَالْاِحْرَارِ اِذْ صَبَرْتَ لَهْمُ فَوَارِسُ مِنْ شِيْبَانِ غَلْبِ فَوَلْتِ

و بعد از اسلام هم بشار بن برد شعوبی، خطاب به یکی از اعراب، می‌گوید:

تُفَاخِرُ يَابِنَ رَاعِيَةٍ وَ رَاعٍ بِنِي الْاِحْرَارِ حَسْبُكَ مِنْ خَسَارٍ^۶

و همین تعبیر است که در آثار عمر بن بحر جاحظ و دیگران به صورت آزادمردیّه، یعنی مردان ایرانی، و آزاد دُخْتِيّه، یعنی زن ایرانی، دیده می‌شود^۷ و به صورت آزادزادگان در شعر ناصر خسرو در برابر ترکان به کار رفته است:

امروز عار ناید آزاد زادگان را کردن به پیش ترکان پشت از طمع دوتایی^۸

و به جهت نزدیکی سلمان فارسی به رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم محبتی نسبت به زبان فارسی در آن حضرت پدید آمده بود که در برخی اوقات کلمات فارسی بر زبان مبارکشان جاری می‌گشت چنان که از عکرمه روایت شده که ابن عباس از او پرسید که آیا رسول خدا به فارسی سخن گفته است؟ پاسخ داد: آری. وقتی سلمان بر آن حضرت وارد شد حضرت فرمود: "درستیه و شادیه" (=درستی و شادی). محمد بن امّیل گفته است که گمان می‌برم که این کلمات به معنی مرحبا و اهلاست^۹. بر همین اساس است که سرخسی، از علمای مذهب حنفی، در کتاب فقهی خود به نام المبسوط نقل می‌کند که اهل فارس از سلمان خواستند که سوره الفاتحه را برای آنان به زبان فارسی ترجمه کند تا آنان در نماز قرائت کنند. سلمان از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کسب اجازه کرد. پیغمبر فرمود تا وقتی که زبانشان به عربی نرم شود و عادت کنند می‌توانند که سوره فاتحه را به فارسی بخوانند^{۱۰} و از همین جهت است که ابو عبدالله بصری، که ابن ندیم او را از اصحاب عراقی ابوحنیفه یاد می‌کند، کتابی تحت عنوان فی جواز الصلوة بالفارسیة تألیف کرده است.^{۱۱} از آنجا که اجازه قرائت سوره فاتحه از جانب حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم مشروط به ناتوانی بر تلفظ عربی بوده، ابن قدامه مقدسی، در کتاب فقهی خود به نام المغنی، می‌گوید که کسی که زبان عربی می‌داند جایز نیست که نماز را به غیر عربی آغاز کند. و قاضی ابویوسف و محمد بن حسن الشیبانی، از اصحاب ابوحنیفه، و نیز شافعی بر این عقیده‌اند؛ ولی ابوحنیفه گفته است که جایز است که تکبیر نماز به غیر زبان عربی باشد هر چند نمازگزار عربی را نیکو بداند^{۱۲} و شیخ طوسی، در کتاب الخلاف خود، همین مطلب را یاد کرده است.^{۱۳} بر همین اساس است که نرشخی در تاریخ بخارا می‌گوید که «مردم بخارا، به اول اسلام، در نماز، قرآن به پارسی می‌خواندند و عربی نتوانستند آموختن و چون سجده خواستندی بانگ کردی: نگو بنانگون

کنیت»^{۱۴}. و یا آن که، در برخی از نقاط، هنگام اجرای صیغه طلاق، به جای کلمه طَلَّقْتُ از کلمه فارسی «وَهِشْتَم» (=بِهَشْتَم) یعنی «رها کردم» استفاده می‌کردند.^{۱۵} هم‌چنین، علی‌رغم آن که برخی از دانشمندان مانند ابوحاتم رازی معتقد بودند که قرآن را نمی‌توان به زبان فارسی ترجمه کرد^{۱۶}، منصور بن نوح سامانی فرمان داد که جامع البیان لتفسیر القرآن ابوجعفر محمد بن جریر طبری از بغداد به ماورالنهر بیاوردند و از فقیهان آن دیار که بیشترشان حنفی بودند، از جمله از بخارا فقیه ابوبکر بن احمد بن حامد و فقیه خلیل بن احمد السجستانی و از بلخ ابوجعفر بن محمد بن علی، فتویٰ بر جواز ترجمه قرآن گرفت^{۱۷}. بنابراین، امام ابوحنیفه و فقیهان مکتب او سهمی به سزا در ترویج و نشر زبان فارسی دارند و شگفت نیست که برخی از شاعران فارسی‌گو بخشی از دیوان خود را به تعظیم و تبجیل ابوحنیفه اختصاص داده‌اند و برخی دیگر در اشعار خود از صفات کریمه و اخلاق حسنه او یاد کرده‌اند که در این گفتار اشاره‌ای اجمالی به آن می‌شود.

سنائی غزنوی فصلی از مثنوی معروف خود، حدیقه الحقیقه، را اختصاص به ستایش ابوحنیفه و شافعی داده و آن فصل را با این عبارات آغاز می‌کند: «فی ذکر الامامین الهادیین ابی حنیفه نعمان بن ثابت الکوفی و محمد بن ادریس الشافعی رحمة الله علیهما». و سپس ستایش ابوحنیفه را با این جملات شروع می‌کند: فی مناقب الامام الاعظم الزاهد، مفتاح الشریعة کنوز الدرر، نظام الدین قوام الاسلام ابی حنیفه نعمان بن ثابت الکوفی رحمة الله علیه. ذکر النعمان صون عن الحرمان. قال الشافعی رضی الله عنه: الفقهاء کلهم عیال ابن حنیفه رحمة الله علیه. او، سپس، ابیاتی را در مدح ابوحنیفه می‌آورد که بخشی از آن در اینجا نقل می‌شود:

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| دین چو بگذشت ازین جوانمردان | خلق در دین شدند سرگردان |
| همه را باز رای نعمانی | آشتی داد با مسلمانی |
| بوده در زیر گنبد ازرق | حجت صدق در محبت حق |
| پیشوای ائمه دین بود | علم و حلم و سخاش آیین بود |
| چون درآمد به باغ دین نبی | کرد روشن چراغ دین نبی |
| راه دین بر خلائق آسان کرد | همه را در اصول یکسان کرد |
| علم او کرد جمله را یکرنگ | گشت ناچیز زرق و حیل و رنگ |
| در طریقت دواج امت بود | در شریعت سراج امت بود |
| خرم از علم او روان رسول | کو بر امت نگاه داشت اصول |
| بر روانش ز ما درود و سلام | با ویم حشر کن به دار سلام |

هر امامی که گفت خواهد قال تا قیامت ورا بُوند عیال^{۱۸}

گذشته از این، او در مطاوی همین مثنوی، اشاره به اقوال و گفته‌های ابوحنیفه می‌کند که ما دو مورد آن را یاد می‌کنیم:

آنچه نصّ است جمله آمنا آنچه اخبار نیز سلّمنا

که اشاره است به گفته ابوحنیفه که زمخشری آن را در ربیع الابرار یاد کرده است: فما آتانا عن الله و رسوله علی الرأس و العین، و ما آتانا عن الصحابة اخترنا احسنه، و ما آتانا عن التابعین فهم رجال و نحن رجال.

نه خرد جستن مراد خودست از دو بد به‌گزین کنی خردست

که اشاره است به آنچه عطّار در تذکرة الاولیا از حضرت صادق علیه السلام آورده است که آن حضرت از ابوحنیفه پرسیدند که عاقل کیست؟ گفت آن که تمیز کند میان خیر و شرّ. امام صادق فرمودند: بهائم نیز تمیز توانند کرد میان آن که او را بزند و آن که او را علف دهد. ابوحنیفه گفت: نزد شما عاقل کیست؟ حضرت فرمود: آن که تمیز کند میان دو خیر و دو شرّ تا از دو خیر خیرالخیرین اختیار کند و از دو شرّ خیرالشرّین را برگزیند^{۱۹}. شیخ فریدالدین عطّار نیز، هم‌چون سنائی، فصلی از خسرونامه خود را تحت عنوان در فضیلت امام ابوحنیفه آورده و درباره او چنین گفته است:

| | |
|--------------------------------|--|
| جهان را هم امام و هم خلیفه | که را می‌دانی الا بوحنیفه |
| جهان علم و دریای معانی | امام اول و لقمان ثانی |
| چراغ امت آمد آن سرافراز | چراغی کو عدو را می‌نهد گاز |
| قضا کردند بر وی عرضه ناگاه | بسپذیرفت یعنی جان آگاه |
| چو نعمان سرخ‌روی حق چو لاله‌ست | قضا چکند به شاگردش حواله‌ست |
| چو تو یوسف قضا را این زمان بس | مرا قاضی اکبر جاودان بس |
| اگر در فقه صد جامع کیست | ز یک شاگردش آن جامع صغیرست |
| مجرّد شو اگر کوفی شعاری | برافشان چون الف چیزی که داری |
| ره کوفیت می‌باید روان شو | الف دانی تو یاری همچنان شو ^{۲۰} |

و همین شاعران، هر وقت می‌خواستند که به مدح و ستایش فقیهی بپردازند، او را تشبیه

به ابوحنیفه نعمان بن ثابت می‌کردند، چنان که همین سنائی، در مدح امین‌الملّة قاضی عبدالودود بن عبدالصمد، می‌گوید:

ای چو نعمان بن ثابت در شریعت مقتدا
وی به حجّت پیشوای شرع و دین مصطفی^{۲۱}

و یا آن که رشید و طواط، در مدح امام حسام‌الدین ابوحفص عمر بن عبدالعزیز بخاری، گوید:

از عهد بوحنیفه به علم تو کس نخاست
ای جان بوحنیفه به علم تو شادکام
ساکن تو در دیار بخارا و سوی تو
آیند طالبانِ علوم از عراق و شام^{۲۲}

خاقانی شروانی، آنجا که به وجود خود افتخار می‌کند که پس از سنائی آمده است و می‌گوید:

چون زمان عهد سنائی درنوشت
آسمان چون من سخن‌گستر بزاد
چون به‌غزنین ساحری شد زیر خاک
خاکِ شروان ساحری دیگر بزاد
از سیوم اقلیم چون رفت آیتی
پنجم اقلیم آیتی دیگر بزاد

چنین ادامه می‌دهد:

یوسف صدیق چون بر بست نطق
از قضا موسی پیغمبر بزاد
اول شب بوحنیفه درگذشت
شافعی آخر شب از مادر بزاد^{۲۳}

که اشاره است به هم‌زمانی سال وفات ابوحنیفه و تولّد شافعی که هر دو در سال صد و پنجاه هجری اتفاق افتاده است.

در برابر این مدح‌ها و ستایش‌ها از ابوحنیفه و پیروان او، جریان‌های ضد فقه و فقیه هم وجود داشته که جسته‌گریخته در ادب فارسی انعکاس یافته است. عرفا و صوفیان، که از بحث‌ها و قیل و قال‌ها، لِمَ و لا تُسَلِّمُها و یَجوز و لایَجوزها خسته شده بودند که به گفته سعدی

فقیهان طریق جدل ساختند
لِمَ و لا تُسَلِّمُ در انداختند^{۲۴}

یا به قول ناصر خسرو

آن یکی گفت لایجوز چنین وان دگر گفت عندنا لایباس^{۲۵}

بیشتر به صورت‌های رمز و اشاره و کنایه دلتنگی خود را از محدودیت‌هایی که به وسیله فقه و فقها، به نظر خودشان، بر ایشان تحمیل شده بود اظهار می‌داشتند و طعنه‌هایی که به شیخ و زاهد و مفتی و محتسب در برخی از اشعار متصوفه و اهل عرفان دیده می‌شود حکایت از این معنی دارد و برخی هم صریحاً اظهار می‌داشتند که حوزه کشف و شهود و عرفان قابل درک برای اهل مدرسه و متفقهان نیست:

عشق را بوحنیفه درس نکرد شافعی را در آن روایت نیست
بشوی اوراق اگر همدرس مایی که درس عشق در دفتر نباشد (حافظ)

جدی‌ترین و استوارترین موضع انتقادی که در برابر فقهای حنفی در ادب فارسی مشاهده می‌شود موضع ستیزه‌جویانه شاعر فارسی و حکیم ایرانی ناصر خسرو قبادیانی، داعی اسماعیلی و حجّت خلیفه فاطمی است که در تبعیدگاه خود در یمگان، واقع در سلسله جبال بدخشان، غریبی و تنهایی و عزلت خود را در نتیجه تکفیرهای فقهای زمان خود می‌داند که قاطبه آنان پیرو و ناشر مکتب فقهی ابوحنیفه بودند:

از بیم سپاه بوحنیفه بیچاره و مانده در حصارم^{۲۶}

او در جامع‌الحکمتین خود می‌گوید:

و امروز فقهای قبایل دین اسلام همی گویند: اگر کسی گوید روز همی از آمدن آفتاب پدید آید یا من بدانم که کدام ستاره رونده و کدام ثابت است او کافر است و، به علت کافر خواندن این علمای قبایل کسانی را که علم آفرینش دانند، جویندگان چون و چرا خاموش گشتند و جهل بر خلق مستولی شد.^{۲۷}

و شکی نیست که مراد او فقهای خراسان و ماوراءالنهرند که در برخی از موارد تصریح به آن کرده است.

امام مفتخر بلخ قبة الاسلام طریق سنت را ساخته‌ست مختصری^{۲۸}

مهم‌ترین انتقادهای ناصر خسرو بر مکتب فقهی ابوحنیفه بر سه محور زیر دور می‌زند: (۱) مباح دانستن سیکی پخته یا شراب مثلث؛ (۲) تجویز حیل و رخصت در فقه؛

۳) بهره‌برداری از رأی و قیاس در احکام شرعی.
در مورد شراب مثلث، یعنی شرابی که جوشیده باشد و دو ثلث یعنی دو سه یک از آن بخار شده و یک ثلث یعنی سه یکی از آن مانده باشد و ابوحنیفه شرب آن را، مادام که مستی و سُکر نیاورد، حلال شمرده، می‌گوید:

بادهٔ پخته حلالست به نزد تو که تو بر مذهب بویوسف و نعمانی^{۲۹}

در تفسیر کشف‌الاسرار، از ابوحنیفه نقل شده که گفته است: و مطبوخ که دو سیک از آن بشود و سیکی بماند، خوردن آن مباح است و حد واجب نکند تا آنکه که مستی آرد^{۳۰} و تفتازانی گفته است: حَرَمَ المثلث الشافعی و اباحهٔ ابوحنیفه^{۳۱}. حتی کسانی که در مسائل شرعی پیرو مکتب ابوحنیفه بودند در این مسئله از آن مکتب پیروی نمی‌کردند:

زکوٰء علی مذهب الکوفی ارضکم و جانبوا رأیه فی مُسکر طبعنا^{۳۲}

حیله‌های فقهی راه‌هایی است که فقها برای گشودن امور دشوار پیدا می‌کردند و این از امتیازات مکتب ابوحنیفه بود، چنان که ثعالبی گوید: لم یسبق له فی الحیل الفقهیة^{۳۳} و فقهای مکتب حنفی در این باره کتاب‌های فراوان نوشتند، از جمله می‌توان از کتاب الحیل و المخارج خصّاف و کتاب الحیل فی الفقه ابو حاتم طبری قزوینی نام برد.
در محاکم و داوری‌ها، اگر از این حیله‌ها به نفع صاحب حق استفاده می‌شد، مطلوب بود؛ ولی گاه اتفاق چنان می‌افتاد که، با توسّل به حیلت، حقی از حقدار ضایع می‌گشت و نظر انتقادی شاعر هم مربوط به همین موارد بوده است.

کُتِبَ حیلت چون آب ز بر داری مفتی بلخ و نشابور و هری زانی
بر کسی چون ز قضا سخت شود بندی تو مر آن را به یکی نکته بگردانی^{۳۴}

و یا در جایی دیگر می‌گوید:

ای حیلت‌سازان جهلای علما نام کز حیله مر ابلیس لعین را وُزرایید
چون خصم سر کیسهٔ رشوت بگشاید در وقت شما بند شریعت بگشاید^{۳۵}

و یا، در موردی که حیلت را همراه با رخصت، یعنی تجویز امری ممنوع بر پایه رأی و نظر شخصی، می‌آورد:

حیلت و رخصت مهارهای تو شد تو سپس این مهارها جَمَلی
حیلت و رخصت هُبَل نهاد ترا تو تَبَع مکر و حیلَه هُبَلی^{۳۶}

سوءاستفاده از رخصت در این بیت نیز به چشم می خورد:

﴿ جِئْتَهُمْ فَارِعًا لِّزُوكِ فِي قَرْنٍ وَ لِي رَأُوْا رِشْوَةَ افْتُوْكَ بِالرُّحَصِ^{۳۷} ﴾

رأی و قیاس از ممیزات فقه حنفی است و پیروان ابوحنیفه را اصحاب الرأی و اصحاب القیاس نیز می نامند. رأی عبارت از این است که فقیه به حلال بودن و یا حرام بودن چیزی بر پایه آنچه که خود آن را احوط و عدل (= احتیاط کارانه تر و عادلانه تر) بدانند حکم بدهد بدون آن که این حکم مبتنی بر نصی از قرآن و حدیث باشد. قیاس آن است که فقیه، در مواردی که نصی از کتاب و سنت درباره آن نیست ولی شباهت دارد با مواردی که از چنین نصی برخوردار است، حکم مواردی مخصوص را بر موارد غیر مخصوص جاری سازد. ناصر خسرو خود را از رأی و قیاس در این بیت میرا دانسته است:

تا متابع بوم رسول ترا نروم بر مراد خویش و قیاس^{۳۸}

مراد خویش همان رأی و نظر شخصی است که فقیه اعمال می کند. در مورد قیاس، در دو بیت زیر، با ذکر مورد، نظر خود را اظهار می دارد:

بر قیاس خویش دانی هیچ کایزد در کتاب از چه معنی چون دو زن کردست مردی را بها
ور زنا کردن چو کشتن نیست از روی قیاس هر دو را کشتن چو یکدیگر چرا آمد جزا^{۳۹}

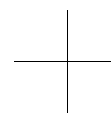
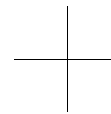
صرف نظر از مبالغه و تعصب ناصر خسرو در نقد مخالفان و وارد کردن مسائل نظری فقهی در شعر، که مبتنی بر احساسات و عواطف است، با توجه به مطالب یاد شده، می توان با هر دو جریانی که در ارزیابی مکتب ابوحنیفه پیدا شده و در ادب فارسی انعکاس یافته است آشنایی اجمالی به دست آورد.

باید یادآور شد که قیاس از زبان یونانی با همان کلمه یونانی انالوجسموس (=انالوگوسموس، در زبان انگلیسی analogy) وارد زبان عربی شده^{۴۰} و ابوحنیفه و پیروانش آن را در فقه به کار برده اند و برای گسترش قوانین از آن بهره برداری شد ولی، در میان شیعه و سنی، مخالفانی پیدا کرد. اهل تشیع، هر چند با قیاس منصوص العلة موافق

هستند، قیاس مستنبط العلة را مردود می‌شمارند و در این مورد استناد به فرموده امام علیه السلام می‌کنند که إِنَّ الشَّرِيعَةَ إِذَا قِيسَتْ مُحَقَّقُ الدِّينِ؛ و برخی از اهل سنت، هم چون اصحاب داود ظاهری، قیاس را مردود شمرده‌اند و استناد کرده‌اند به این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى بَضْعٍ وَ سَيَعِينُ فِرْقَةَ اعْظَمُهَا فَتَنَةٌ عَلَى أُمَّتِي قَوْمٌ يَقِيسُونَ الْأُمُورَ بِرَأْيِهِمْ فَيَحِلُّونَ الْحَرَامَ وَ يُحَرِّمُونَ الْحَلَالَ^{۴۱}. ولی باید گفت که، به رغم این مخالفت‌ها، کاربرد قیاس در بیشتر علوم اسلامی معمول و متداول گردید، از جمله در صرف و نحو و علم معانی و علم منطق (که با اصطلاح تمثیل از آن یاد می‌شود) و حتی گستره کاربرد آن به علم جغرافیا و تقسیم‌بندی مسالک و ممالک هم کشیده شد چنان که مقدسی می‌گوید: قیاس اقتضا می‌کند که سرخس خزانه نیشابور باشد و ما قیاس را رها کردیم و به استحسان روی آوردیم و سرخس را از مضافات مرو قرار دادیم.^{۴۲}

- (۱) لو كان العلم في الثريا لثاله رجال من ابناء فارس (اشارات بیاضی، ص ۲۰).
- (۲) سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۱ ص ۶۴۷.
- (۳) دیوان ناصر خسرو، ۳۳/۱۶۴.
- (۴) تاریخ بغداد خطیب بغدادی، ج ۱۳ ص ۳۲۶.
- (۵) وفيات الاعیان ابن خلکان، ج ۵ ص ۴۰۶.
- (۶) الصبح المنیر فی شعر ابی بصیر، ص ۱۸۲؛ دیوان بشار بن برد، ج ۲ ص ۲۳۰.
- (۷) التنبیه علی حدوث التصحیف حمزة اصفهانی، ص ۹۷؛ احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم مقدسی، ص ۴۴۶.
- (۸) دیوان ناصر خسرو، ۴۶/۱۵۶.
- (۹) صبح الاعشی قلقشندی، ج ۱ ص ۱۶۶.
- (۱۰) المبسوط سرخسی، ج ۱ ص ۲۷.
- (۱۱) الفهرست ابن ندیم، ترجمه فارسی رضا تجدد، «فصل فی احوال ابی حنیفه و اصحابه العراقیین»، ص ۳۸۵.
- (۱۲) المغنی ابن قدامة المقدسی، ج ۱ ص ۴۶۲.
- (۱۳) الخلافة شیخ طوسی، ج ۱ ص ۳۱۵.
- (۱۴) تاریخ بخارا نرشخی، ص ۴۷.
- (۱۵) مجموع الفقه عن الامام زید بن علی بن الحسین (ع)، ص ۲۱۲.
- (۱۶) الزینة، ابو حاتم رازی، ج ۱ ص ۱۵.
- (۱۷) ترجمه تفسیر طبری، ج ۱ ص ۵.
- (۱۸) حدیقة الحقیقة، سنائی غزنوی، ص ۲۷۵.
- (۱۹) شرح حدیقة الحقیقة، رضوی، ص ۱۰۸ و ۶۳۶.
- (۲۰) خسرونامه عطّار، ص ۲۶.
- (۲۱) دیوان سنائی، ص ۲۰.

- ۲۲) دیوان رشیدالدین وطواط، ص ۳۳۵.
- ۲۳) دیوان خاقانی، ص ۸۲۲.
- ۲۴) بوستان سعدی، ص ۱۱۵؛ لِمَ (=لما، برای چه) لَأْتَسَلَّم (=تسلیم نمی‌شویم، قبول نداریم).
- ۲۵) دیوان ناصر خسرو، ۱۸/۲۰۹؛ لایجوز (=جایز نیست، روا نیست) لَأَبَاس (=لأبأس علیه، باکی بر آن نیست، اشکالی ندارد).
- ۲۶) دیوان ناصر خسرو (چاپ مینوی و محقق)، ۸/۷۹.
- ۲۷) جامع الحکمتین ناصر خسرو، ص ۱۲ و ۱۵.
- ۲۸) دیوان ناصر خسرو، ۳۰/۱۰۴.
- ۲۹) همان، ۳۳/۲۰۸.
- ۳۰) ج ۲، ص ۲۲۴.
- ۳۱) شرح مقاصد، ج ۲ ص ۲۹۵.
- ۳۲) رسالة الهناء ابوالعلاء معری، ص ۴۳.
- ۳۳) لطائف المعارف، ثعالبی نیشابوری، ص ۶۸.
- ۳۴) دیوان ناصر خسرو، ۳۴/۲۰۸، ۳۵.
- ۳۵) همان، ۲۶/۲۱۳، ۲۷.
- ۳۶) همان، ۲۸/۱۳۵، ۲۹.
- ۳۷) المقتضب ابن اَبار، ص ۱۱.
- ۳۸) دیوان ناصر خسرو، ۳/۲۰۹.
- ۳۹) همان، ۳۰/۲۳۶، ۳۱.
- ۴۰) التَّجْرِیة الطَّیِّبَة، جالینوس، ترجمه حنین بن اسحق، ص ۵۸.
- ۴۱) ملخص ابطال القیاس والرأی و الاستحسان، ابن حزم، ص ۶۹.
- ۴۲) احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، مقدسی، ص ۳۱۳.



سمینار «فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه قاره هند»
(دهلی، ۲۶-۲۸ اکتبر ۱۹۹۸)

رضا مصطفوی سبزواری (دانشگاه علامه طباطبایی)

دانشگاه دهلی هر سال، در موضوعی مربوط به زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایران، سمینار علمی برگزار می‌کند. سمینار امسال، که از ۲۶ تا ۲۸ اکتبر ۹۸ (۴ تا ۶ آبان ۷۷) در تالار تاگور آن دانشگاه برگزار شد، به فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه قاره هند اختصاص داشت.

دانشکده ادبیات دانشگاه دهلی، از جمله بخش فارسی آن، در سال ۱۹۲۲، هم‌زمان با تاریخ تأسیس دانشگاه، تأسیس شد. اما بخش فارسی از سال ۱۹۵۷ استقلال یافت. در آن زمان، در دهلی سه کالج وجود داشت به اسامی: هندو کالج (Hindu College)، سنت استفنس کالج (St Stephens College) و رامجس کالج (Ramjas College) که در هر سه زبان فارسی تدریس می‌شد. پس از پیوستن آنها به دانشگاه دهلی، هسته مرکزی بخش فارسی تشکیل شد و مدرسان آنها نیز جزو هیئت علمی دانشگاه دهلی شدند. کالج انگلیسی-عربی (Anglo Arabic College) نیز بعدها به دانشگاه دهلی پیوست.

اکنون دانشگاه دهلی یکی از دانشگاه‌های معتبر هند شمرده می‌شود. این دانشگاه خدمات ارزنده‌ای به زبان و ادب فارسی انجام داده و در گسترش فرهنگ ایران و اسلام سهم به‌سزایی داشته است. اکنون، دوره لیسانس زبان و ادب فارسی در ذاکر حسین کالج و دوره‌های فوق لیسانس و پیش‌دکتری و دکتری این رشته در دانشگاه دهلی دایر است. این دانشگاه، تا به امروز، حدود سی تن از دوره دکتری فارغ‌التحصیل داشته است.

دانشگاه دهلی در برگزاری سمینارها و کنفرانس‌های زبان و ادبیات فارسی همواره فعال بوده و تا کنون حدود شانزده سمینار یک تا سه روزه داخلی یا بین‌المللی برگزار کرده است. به همت این دانشگاه بیش از دوازده مجلد کتاب و نشریه تحقیقات فارسی به زبان فارسی منتشر شده است. حدود صد و چهل نسخه خطی فارسی در گنجینه کتابخانه آن محفوظ است.

در دانشگاه دهلی، استادان والا مقامی از دیرباز تا کنون به پاسداری زبان و ادب فارسی اشتغال داشته‌اند که شمار آنان، از رسمی و یا مدرسان کوتاه‌مدت بر روی هم به حدود چهل تن می‌رسد. اعضای هیئت علمی بخش فارسی دانشگاه دهلی در حال حاضر جمعاً شامل دو استاد، حدود پنج تن دانشیار و همین حدود استادیار است که بار سنگین برگزاری این سمینار بر دوش آنان بوده است. ریاست بخش فارسی دانشگاه دهلی را در حال حاضر پروفیسور محمد اسلم خان بر عهده دارد. وی در برگزاری سمینار «فرهنگ‌نویسی در شبه قاره هند» بسیار موفق بوده است. این سمینار، که هفت سخنران غیرهندی در آن شرکت داشتند، در نوع خود، تنوع مضامین سمینار از همایش‌های مربوط به زبان فارسی در دانشگاه دهلی بوده است. پروفیسور اسلم خان خود از استادان فعال و سرشناس و صاحب مقالات متعدد و نیز تألیفاتی در زمینه‌های تصحیح و تحقیق و ترجمه در حدود هفت مجلد است. پروفیسور شریف حسین قاسمی، از دیگر استادان خوش‌ذوق گروه زبان فارسی است که اخیراً توفیق دیدار ایشان را در برنامه رودی تا بهشت از سیمای جمهوری اسلامی ایران داشتیم. دکتر چندرشکر از دانشیاران فاضل و بسیار دل‌سوز و فعال آن گروه است که پایان‌نامه دکتری خود با عنوان «مثنویات امیر خسرو دهلوی» را در سال ۱۹۹۰، به راهنمایی پروفیسور امیر حسن عابدی گذرانیده‌اند و آن، از جانب بنیاد محوی در ژنو، دومین رساله برگزیده ادبیات فارسی شناخته شد و برنده جایزه ارزنده‌ای گردید. ایشان در حال حاضر سرپرست طرح تألیف فرهنگ‌های فارسی- هندی است که با همت رایزنی جمهوری اسلامی ایران در دهلی اجرا می‌شود. دانشوران گرامی خانم دکتر بلقیس فاطمه حسینی و خانم دکتر نرگس جهان و خانم دکتر ریحانه خاتون (فرزند گرامی پروفیسور نذیر احمد) و دکتر ادیس احمد و هم‌چنین، از استادان جوان و فعال، آقای علیم اشرف خان دیگر اعضای هیئت علمی دانشگاه هستند که هر یک به سهم خود در برگزاری سمینار یاد شده تلاش کرده‌اند.

سمینار صبح روز دوشنبه بیست و ششم اکتبر ۹۸ مطابق چهارم آبان ماه ۱۳۷۷ در تالار تاگور دانشگاه دهلی با حضور مقامات رسمی و علمی و دانشگاهی دانشگاه دهلی آغاز به کار کرد. فضای سمینار بسیار دوستانه و مملو از ذوق و شوق و احساسات ایران دوستانه ناشی از علائق مربوط به فرهنگ مشترک ایران و هند بود. در جلسه افتتاحیه، مقامات عالی رتبه دولتی و دانشگاهی دهلی درباره پیشینه زبان فارسی و هم‌بستگی‌های فرهنگی ایران و هند سخن گفتند. دکتر امیرحسین عابدی، استاد پیش‌کسوت دانشگاه دهلی، پروفیسور اظهر دهلوی دبیر انجمن استادان زبان فارسی هند و پروفیسور اسلم خان نیز مطالبی در همین خصوص ایراد کردند و به مهمانان خوش آمد گفتند. پروفیسور نذیر احمد، استاد پرکار و گرانمایه دانشگاه اسلامی علیگره، که طبق برنامه افتتاحیه مقرر بود سخنرانی داشته باشند و در دیداری که روز قبل از گشایش سمینار با ایشان داشتم اعلام آمادگی کرده بودند و از علیگره به دهلی آمده بودند، به دلیل کسالت به علیگره بازگشتند و نتوانستند در مراسم افتتاحیه حضور یابند. سمینار با سخنان آقای مسعود خلیلی، سفیر افغانستان در دهلی و فرزند شاعر گرانمایه معاصر افغانستان، خلیل الله خلیلی، درباره میراث مشترک زبان دری گشایش یافت. سخنرانی‌های دیگر به شرح زیر انجام گرفت:

دکتر محمد دبیرسیاقی (از مؤسسه لغت‌نامه دهخدا)، فرهنگ‌نویسی فارسی از آغاز تا انجام؛ استاد هوشنگ اعلم (از بنیاد دایرة المعارف اسلام)، ویژگی‌های اساسی یک فرهنگ خوب دوزبانه؛ دکتر رضا مصطفوی سبزواری (از دانشگاه علامه طباطبایی)، فرهنگ‌های مُستند و مستندهای یک فرهنگ؛ استاد احمد سمیعی (گیلانی) (از فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، مسائل مربوط به فرهنگ‌نویسی دوزبانه؛ خانم دکتر گل‌خُمار (از دانشگاه خاورشناسی دولتی تاشکند)، غزلیات امیر خسرو دهلوی از دیوان اوّل؛ استاد رحمان خواجه انعام (از دانشگاه خاورشناسی دولتی تاشکند)، اشعار فارسی ظهیر الدین محمد بابر؛ استاد احمد قرانیکوف (از دانشگاه خاورشناسی دولتی تاشکند)، تجارب فرهنگ‌نویسی معاصر در ازبکستان؛ آقای عبدالخالق رشید (هند)، فرهنگ‌نویسی زبان پشتو در هندوستان؛ دکتر فقیهی (استاد اعزامی ایرانی)، مروری مختصر بر تاریخچه فرهنگ فارسی؛ دکتر ریحانه خاتون (از دانشگاه دهلی)، سراج اللغه و روش تصحیح آن؛ دکتر بلقیس فاطمه حسینی (از دانشگاه دهلی)، هدیه مروارید به

خواهران؛ آقای احمد سعید (هند)، مسئله اصطلاحات علمی؛ پروفیسور مجیب رضوی (هند)، فرهنگ‌نویسی در جامعه هندی؛ دکتر چندرشکر (از دانشگاه دهلی)، تعبیرات تغییر یافته و در حال تغییر زبان فارسی؛ علیم اشرف خان (از دانشگاه دهلی)، فرهنگ چراغ هدایت؛ آقای عبدالرشید (از جامعه ملیه اسلامی)، الفاظ هندی در لغت‌نامه دهخدا؛ آقای دکتر گلهاتی (هند)، امیر خسرو یک لغت‌نویس؛ آقای دکتر گرگیش (هند)، موضوع‌هایی در لغت‌نویسی و متون فرهنگی - اجتماعی؛ آقای عبداللطیف طالبی (افغانستان)، نگاهی مختصر به فرهنگ‌نویسی فارسی قبل از مغول و نسخه‌های خطی آن؛ خانم دکتر خورشید فاطمه حسینی (هند)، تدوین فرهنگ امثال در هند و ایران. آقای مسعود خلیلی، سفیر افغانستان، با دعوت اعضای سمینار به سفارت افغانستان در دهلی، موجبات آشنایی بیشتر مهمانان فارسی‌زبان را با هم‌وطنان «در غربت» زبان فارسی نیز فراهم آوردند. مجلس مهمانی در محیط بسیار گرم و صمیمی با برنامه دل‌چسب فرهنگی برگزار شد.

جناب آقای میرمحمد موسوی، سفیر کشور ما در هند نیز با علاقه‌ای که نسبت به گسترش زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایران و اسلام دارند، در تمهید مقدمات برگزاری سمینار نقش مؤثر داشتند و مهمانان ایرانی سمینار در پرتو توجه خاص ایشان توفیق شرکت در این سمینار را یافتند.



نگاهی از شرق به شرق

گزارشی از گردهم‌آیی انجمن ایران‌شناسی ژاپن - بهار ۱۳۷۷
هاشم رجب‌زاده (دانشگاه مطالعات خارجی اوساكا - ژاپن)

ایران‌شناسان سرزمین آفتاب، که انگاره و الگوی کار خود را پس از تجدّد ژاپن (در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم) از باختر زمینیان گرفتند، این پویش و پژوهش را شرق‌شناسی نامیدند، حال آن که ایران و سرزمین‌های پیرامون آن در مغرب ژاپن افتاده است. اما، با توجه به این که دانشوران آن سوی چین و ماچین با نگاه غربیان و از پایگاه آنان ایران و خاور نزدیک را می‌دیدند، شرق‌شناسی خواندن این رشته از کارشان بی‌راه نبود. آن روز که به یقین احساس شود که شیوه‌ای نوین و طریقه‌ای یگانه و مستقل از سنت و داوری غربیان در این سوی شرق برای نگریستن در حال و کار آن سوی خاور برآمده است، جا دارد که عنوان تازه‌ای هم برای این رشته بیندیشند.

از دو انجمن پویای پژوهش‌های مغرب آسیا و شمال افریقا در ژاپن، یکی که قدیم‌تر و اصیل‌تر است اورینتوگاکای (انجمن خاورشناسی) نام دارد؛ و دیگری که نوپا و جویای نام و دنبال جریان‌های روز است، چوتوگاکای (انجمن خاورمیانه‌شناسی) خوانده می‌شود. خاورمیانه عنوانی است ساختگی که از تنور سیاست‌های این چند دهه بیرون آمده و هنوز داغ است و با واقعیت جغرافیایی هم نمی‌خواند. اگر پهنه و گستره‌ای در خاک آسیا را، از آناتولی قدیم تا ژاپن یا نیپون (سرزمین برآمدن آفتاب)، که باختریان به نام خاور می‌شناخته‌اند، بنگریم، میانهٔ آن به چین و هند می‌افتد، نه به مصر و شام و حجاز. چنان که چینیان سرزمین خود را کشور وسط می‌خوانند، و در ژاپن هنوز هم مملکت

آسمانی را چوکوکو، به معنی «مملکت میانه» (به پندارِ اینان، میانه آسیا و ژاپن) می‌نامند. مجمع تحقیقی دیگری، که نام راستینِ انجمن ایران‌شناسی دارد و حوزه پژوهشی آن قلمرو پهناور تمدنی ایرانِ بزرگ است، در بهار هر سال، گردهم‌آیی کوچک اما صمیمی و پرفیایی از ایران‌پژوهان برپا می‌کند. این مجلس در بهار امسال در روزهای ۳ و ۴ آوریل برابر ۱۴ و ۱۵ فروردین در ساختمان زیبا و قدیمی انجمن‌های پژوهشی دانشگاه کیوتو برگزار شد. این ساختمان در دوره تایشو (در سال‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۶) بنا شده و با پی و پایه استوار و ستون‌های خوش‌تراش خودگیرا و دلرباست. این روزها اوج لطافت و خرمی بهار بود و موسم گلگشت و فصل شکوفه دیدن (هانامی) مرسوم در این دیار. ژاپنی‌های خوش‌ذوق، بهار هر سال در روزهایی که درخت‌های گیلاس پر از شکوفه است، به باغ و بوستان و دامن دشت می‌روند، زیر این درخت‌ها می‌نشینند، و چند ساعتی به صحبت شاد و شیرین با دوستان و خواندن و نوشیدن می‌گذرانند. زیبایی شکوفه‌های گیلاس کیوتو و، بیش از همه جا، در باغ‌های آراسته و دل‌انگیز معابد پرشمار آن معروف است. در این روزهای آغاز بهار، هوا به راستی اردیبهشتی و زمین سبز و شکوفه‌باران است.

بانی مجلس بهاره ایران‌شناسی در ژاپن، که سابقه آن اکنون به بیش از بیست سال می‌رسد، ایران‌شناس صاحب‌دل و سخن‌دان ژاپنی، پرفسور تاکه‌شی کاتسو فوجی است. استاد کاتسو فوجی وارث ایران‌شناسان ناموری است که، جدا از فارسی‌دانی و آشنایی عمیق با ادب و فرهنگ ایران، در تاریخ و ادب چین نیز تدریس و تألیف داشته‌اند و با معرفت به تاریخ و ادب و زبان‌های دو سوی شرق، در نوع خود یگانه‌اند. استاد کاتسو فوجی دو سالی است که از دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا و دانشگاه کیوتو بازنشسته شده و قرار است که از بهار امسال در دانشگاه تازه‌بنیادی در موری اوکا، در شمال ژاپن، تدریس کند. سلامت نفس، نکته‌دانی و روشن‌بینی وی هر لحظه صحبت یا هر سخن و عبارت در نامه این استاد فرزانه را شیرین و دل‌نشین می‌سازد. نگارنده هر نامه‌اش را نغز و روان و پر لطف و سودمند یافته است. بهره‌ای از نامه تازه وی به تاریخ بیستم مارس ۱۹۹۸ (۲۹ اسفند ۱۳۷۶) را در زیر می‌آورد:

انشاءالله مسافرتتان به وطن خوش گذشته باشد. در روزنامه ژاپنی می‌خوانم که کشور ایران با راهنمایی رئیس‌جمهور عاقلانه در امنیت بیشتر می‌باشد و مردم آینده روشن‌تر دارند. از

شنیدن سلامتی استاد دانشمند آقای ایرج افشار خوشحال شدم. امیدوارم ترجمه فارسی کتاب ده خیر آباد به قلم آقای پروفیسور اونو به زودی منتشر شود و کتاب پرارزشتان درباره ژاپن هم... در اواخر این ماه، به شهر موری اوکا می روم تا برای زندگی جدید در آنجا آماده شوم... عقیده ام در این هنگام بعینه از آن کامو - نو - چومی Kamo-no-Chō mei می باشد که کتاب هوء جوء کی Hō-jō-ki را نوشته است. هوء یعنی مربع، جوء درازی در حدود سه متر است. هوء - جوء اطاقی است چهار تانامی و نیم (تانامی واحد کف پوش ژاپنی است) و کافی برای خواب و نشست یک نفر. آن زاهد در اطاق کوچک نوشته است (کمی یعنی نوشتن): «حالا شبنم شصت سالگیم نزدیک خشک شدن است و کلبه دیگری برای بقیه عمر درست کردم. از سالنامه فارسی سال نو که ضمیمه نامه مرحمت کردید نهایت تشکر را دارم. زندگیم در آن شهر شمالی همراه با این گاه نامه خواهد بود.

استاد کاتسوفوجی، دو هفته ای پس از این نامه، در روز ۳ آوریل، که نگارنده را در مجلس ایران شناسی در کیوتو دید، با مهربانی عذر خواست که نکته مهمی را در نامه فراموش کرده و آن شادباش برای نوروز و سال نو ایرانی بود. تاریخ نامه هم تائیان، بیستم مارس، نوشته شده است. تائیان، در تقویم قدیم چینی - ژاپنی، روزی است که سعد شناخته می شود و هر شش روز یک بار می آید. بیستم یا بیست و یکم ماه مارس (نوروز ایرانی) به این روز می افتد. روز آغاز بهار در ژاپن هم جشن گرفته می شود و تعطیل ملی است.

بسیاری از ایران پژوهان پویا و کوشا از گوشه و کنار ژاپن به مجلس علمی امسال آمده و بیشترشان ارمغانی از حاصل تحقیق خود برای این انجمن آورده بودند. مجلسی بی تکلف و دوستانه بود و مقاله خوانی ها بحث و نقد و تبادل نظری بی ریا به دنبال داشت. گرداننده گردهم آیی امسال آقای کازویوکی کوبو، محقق تاریخ آسیای میانه در قرن های نهم و دهم هجری و دانشیار دانشکده ادبیات دانشگاه کیوتو، بود که کار دعوت و تدارک های بایسته و نیز گرم و گیرا نگه داشتن بحث های پایان هر گفتار را با تدبیر و پشتکار پی گرفت. مانند هر سال، مهمانی شب اول مجلس و ناهار روز دوم فرصت هایی بود که آمدگان بهره بیشتری از این تجدید دیدار برای گفت و گو و تبادل نظر برگیرند. آقای کازونو تاکاهاشی، محقق احوال سیاسی ایران و پیرامون آن و استاد دانشگاه هوء سوء (مدرسه عالی رادیو - تلویزیون ژاپن)، از تأثیر تحریم اقتصادی اعلام شده علیه

ایران در اقتصاد و سیاست کشورهای نوپای پیرامون دریای خزر سخن گفت و، با اشاره به کارکرد تاریخی سیاست‌ها و قدرت‌های جهانی، بازتاب اوضاع کنونی را در انتخاب مسیر لوله انتقال نفت کشورهای بی‌ساحل این خطه به دریای آزاد بررسید.

آقای ماکوتو هاچی اوشی، استاد بخش ایران‌شناسی دانشگاه مطالعات خارجی توکیو، حاصل‌بخشی از تحقیق‌های تازه خود را در میان نهاد و آثاری را که در یک سال گذشته از او منتشر شده است (در پنج کتاب و چندین مقاله) معرفی کرد. کتاب‌شناسی در زمینه تاریخ، جغرافیا و قوم‌نگاری محلی ایران از شروع چاپ سنگی تا سال ۱۳۷۴ یکی از این آثار ارزنده است که به تازگی به همت مؤسسه مطالعه فرهنگ‌ها و زبان‌های آسیا و افریقا وابسته به دانشگاه مطالعات خارجی توکیو، منتشر شده است و اهل تحقیق در این رشته‌ها را سخت به کار می‌آید. ترجمه ژاپنی زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی از آثار دیگری است که آقای هاچی اوشی در دسترس محققان ژاپنی نهاده است.

آثای تدسوئو ناواتا، استاد فارسی دانشگاه مطالعات خارجی توکیو، مانند هر بار، از نکته‌های دستوری زبان فارسی و واژه‌ها و زبان‌شناسی گفت و طراحی را که برای هماهنگ کردن تدریس دستور مقدماتی زبان فارسی به نوآموزان در آن دانشگاه آماده شده و قرار است که با همکاری چهار تن از استادان ژاپن اجرا شود معرفی کرد. آقای ناواتا، به ساقیه دوره تحصیل و سفرهای خود، دل‌بستگی و گرایش به گویش افغانی دارد.

آقای هیتوشی سوزوکی، ایران‌شناس فارسی‌دان و آگاه و محقق کوشای مؤسسه بررسی اقتصاد کشورهای در حال رشد آسیا، که در احوال اجتماعی و اقتصادی ایران پژوهش عمیق دارد، بهره‌ای از یافته‌های تازه خود را فرا نهاد.

آقای کینجی تومیتا، محقق فارسی‌دان ایران و اسلام و استاد دانشگاه ایالتی هنر و فرهنگ در اویتا (در کیوسو، جزیره جنوب غربی ژاپن)، مبحث اجتهاد را بر پایه شرحی که در رساله یکی از علمای شیعه آمده بررسیید.

پژوهندگان جوان هم سهمی شایسته در مجلس امسال داشتند. آقای یوئیچی یاجیما، دانشجوی دوره عالی دانشگاه کیوتو، تحقیق خود را درباره منابع پژوهش و درک و دریافت مقامات و طبقات صوفیه در میان نهاد و از کتاب‌هایی مانند اسرارالتوحید محمد بن منور، مناقب‌العارفین شمس‌الدین افلاکی، صفوة‌الصفای ابن بزّاز، چهل مجلس امیر اقبال

سجستانی، خلاصه المناقب جعفر بدخشی، رشحات عین الحیات واعظ کاشفی و روضة الریاحین درویش علی بوزجانی سخن گفت.

آقای تومویوکی شیباتا، از دوره دانش‌یابی تاریخ دانشگاه کیوتو، کار تحقیقی خود را درباره حکمرانان قره‌قویونلو، بهارلو و بارانی و نسبت آنان با یکدیگر معرفی کرد. آقای شین تاکه‌هارا، دانشجوی دوره دکتری ایران‌شناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا، بخشی از تحقیق خود را درباره ساخت و ساز داستان‌های ایرانی در میان نهاد و به شرح نظریه روح برونی یا جان بیرون تن در قصه‌های ایرانی که فریزر^۱ در کتابش به نام شاخه طلایی^۲ آورده است، پرداخت. برابر این نظریه، مصداق روح بیرونی یا جانی که جدا از تن است در قصه‌های ایرانی زیاد دیده می‌شود: «اگر به قصه‌های ایرانی گردآورده شادروان انجوی شیرازی، که با ثبت تاریخ و محل روایت و مشخصات راویان ۲۴۷ قصه ثبت شده یکی از مستندترین متن‌های در دست است، بنگریم، در آن، ۲۷ عنوان قصه می‌یابیم که ۱۳ شخصیت آنها روح یا جان بیرونی دارند. تمام‌ترین موضوع این قصه‌ها ماجرای دیوی است بی‌مرگ و شکست‌ناپذیر که، اگر شیشه عمر او را، که در جایی پنهان است، بیابند و بشکنند، می‌میرد. این شیشه عمر معمولاً در جاهایی مانند باغ، میان کوه یا دامنه آن، زیر سنگ یا درون آب (رود یا دریا)، در خاک (درون گور)، یا در جهان زیر زمین پنهان است. همه این جاها را شاید اندیشه قدیم در ایران مرز میان این دنیا و آن دنیا می‌دانسته است.

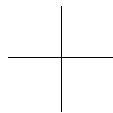
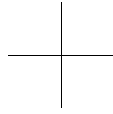
پروفسور شوکو اوکازاکی، خانم یوکو خو جیموتو و آقای تاکامیتو شیماموتو، استادان بخش ایران‌شناسی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا، آقای هاسه گاو، استاد بخش زبان ژاپنی این دانشگاه، خانم امیکو اوکادا، استاد دانشگاه چوئو و پرفسور کان (هیروشی) کاکایا، استاد زبان اردو و محقق تاریخ اجتماعی ایران، از دیگر حاضران این مجلس دوستانه علمی بودند. حضور استاد اوکازاکی، که از بیماری سخت چند سال پیش به سلامت جسته و کار تدریس تاریخ و اقتصاد عصر قاجار را پی گرفته است، دوستان و شاگردان وی را شاد کرد.

از خانم اوکادا شنیده شد که اکنون کار ترجمه برگزیده‌ای از شاهنامه فردوسی را، از

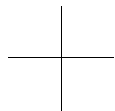
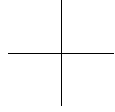
1) G. F. FRAZER

2) Golden Bough

روی نسخهٔ ژول مول در دست دارد. چاپ ژول مول با ترجمهٔ فرانسهٔ آن منتشر شده است. باید امید داشت که این اثر نیز، مانند ترجمه‌های ژاپنی ویس و رامین و منظومه‌های نظامی، زیبا و دل‌انگیز باشد. گفتنی است که آقای اوکادا، استاد زبان فرانسه و همسر خانم اوکادا، نیز منتخبی از سفرنامهٔ شاردن را از متن اصلی به ژاپنی در آورده و منتشر ساخته است. به تازگی از آقای ماساشی هاندا، استاد دانشگاه توکیو و محقق تاریخ صفویان، نیز ترجمهٔ برگزیده‌ای از سفرنامهٔ شاردن به ژاپنی انتشار یافته است.



thousands of "Persian" names which, because of their arbitrary formation, inconsistent structure and disparate elements, do not have (in the reviewer's opinion) much chance for viability and for general acceptance (by other Iranian botanists, botanical students, etc.) notwithstanding the author's sincerity, noble intentions, and rare competence in the flora of the country. Finally, the reviewer believes that if, by some remote chance, need were ever felt some day for an all-embracing Persian botanonymy, the task should be undertaken by a responsible national committee of various experts.



Stephanos, son of Basileios, who translated into Arabic Dioscorides' famous *De Materia Medica* in Baghdad under the caliph al-Motawakkel (r. ca. 847-61 C. E.). Then the major contributions to multilingual botanonymy, especially in the larger old Iranian geocultural area, are outlined – chronologically those by Abū Rayḥān Bīrūnī (*K. al-Šaydana*), `Alī b. Ḥosayn Anṣārī Šīrāzī (*Ektūārāt-e badī`i*), Moḥammad-Mo'men Tonokābonī (*Toḥfat al-mo'menīn*), and Moḥammad-Ḥosayn `Aqīlī Kōrāsānī (*Maḳzan al-adwīa*). Coming down to the 2nd half of the 19th century in Persia, the reviewer introduces the Dutch physician and scholar, J.L. Schlimmer, as the first to have looked for the then current `Persian' names of a sizable number of French and scientific Latin botanical terms (his *Terminologie médico-pharmaceutique... française-persane*, lithographed in 1874 in Tehran, is actually a polyglot encyclopedic dictionary); then he concentrates on those Iranian botanists who, since mid-20th century, have taken an active interest in "Persian" plant names – authors such as H.A. Bahrami (1950), A. Parsa (1948-52, 1960), E. Zahedi (1959), H. Sabeti (1965, 1976), K. Djavanshir (1976), and H. Karimi (1995), i.e., the direct forerunners of Mr. Mozaffarian. The terminological methods, merits and defects of these predecessors have been critically pointed out by the reviewer.

Mr. Mozaffarian has explained his procedure for choosing and/or forging his multitudinous `Persian' plant names: 1) Using common, current Persian or persianized names, when available, for genera or species, e.g., *afrā* (maple), *feloks* (phlox); 2) using local or dialectal names, e.g., *larg* (= *Pterocarya fraxinifolia*), *lurl* (banyan); unfortunately the exact pronunciation and the linguistic affiliation of local names have generally been neglected; 3) calquing English or Latin names of genera, species, etc., e.g.: lion's foot > *pā-ye šīr*, snake berry > *tūt-e mār*, *Crucianella* L. > *šālībak*, *coriaceus* (in species) > *barg-čarmī*, *speciosum* (in spp.) > *zība*, *damascenus* (in spp.) > *demešqī*; 4) appellations forged for some Latin generic names and for a multitude of Latin specific terms according to some arbitrarily chosen features (morphological, geographic, ecological, etc.) of particular plants; these often whimsically coined words form the bulk of the author's `Persian' nomenclature.

Of course, these terminological devices are not unprecedented in the works of Mr. Mozaffarian's 20th-century predecessors; in fact, some of them (mainly, loan translation, and transcription of foreign words) were already used by Stephanos when faced with lack of Arabic equivalents for many Greek plant names. What *is* unprecedented in Mr. Mozaffarian's work is, first, his over-ambitious goal and, second, the great liberty he has taken to produce

The author offers the following table of transliteration for the Tajik-Cyrillic alphabet

| | | | | | |
|--------------|------------------|--------------|------------------|--------------|-------------------|
| Tajik letter | trans-literation | Tajik letter | trans-literation | Tajik letter | trans-literation |
| А | A | М | M | Щ | ŠČ |
| Б | B | Н | N | Ъ | ' (apostrophe) |
| В | V | О | O | Ы | I |
| Г | G | П | P | Ь | ° (period symbol) |
| Д | D | Р | R | Э | Ě |
| Е | E | С | S | | Ю YU |
| Ё | Ě/YO | Т | T | Я | YA |
| Ж | Ž | У | U | Ғ | Ġ |
| З | Z | Ф | F | Ӣ | Ī |
| И | I | Х | X/K | Қ | Q |
| Й | Y | Ц | TS | Ү | Ū |
| К | K | Ч | Č | Ҳ | H |
| Л | L | Ш | Š | Ҷ | J |

K. EMĀMĪ

V. Mozaffarian, *A Dictionary of Iranian Plant Names: Latin, English, Persian*. Tehran, 1996. 758 pp.

H. A`LAM

The main concern of Mr. Mozaffarian, an outstanding Iranian botanist and an untiring member of the scientific staff of the Research Institute of Forests and Rangelands (Tehran), in compiling this dictionary has been to provide 'Persian' equivalents for the great majority of ca. 8,254 plants (mostly endemics) of Persia, culled mainly from Prof. K.H. Rechinger (ed.)'s gigantic *Flora Iranica* and presented alphabetically under their scientific Latin appellations (genera, species, subspecies, etc.). The reviewer (H. A`lam), a non-botanist interested in Persian and Arabic plant names, examines in detail and evaluates only the author's so-called "Persian" botanonymy.

In order to better appreciate the author's contribution in this regard, the reviewer first sketches the history of botanical terminology in the Islamic era over a period of nearly twelve centuries, starting with the pioneering work of

After examining the word *darma* and its derivatives closely, the author proposes the compilation of a trilingual glossary of Sogdian philosophical terms of Buddhist origin showing the Sogdian form alongside the Sanskrit original and the Chinese and Persian equivalents of each term. She thinks such a glossary would be of great help in studying these Buddhist concepts.

The Components of the Tajiki Script

Ḥ. BORĪJĀN

The people of Tajikistan have spoken Tājīkī Persian for many centuries, and they used to share the Persian script with the people of Iran. Then when their country became a part of the Soviet Union, they first latinized their alphabet, in 1930, and ten years later they switched to Cyrillic, which they have been using ever since, even after their independence in 1991. In this article, the author's main aim is to compare the characteristics of the Tājīkī script, both the latinized and the Cyrillic versions, with those of the Persian script, pointing out the similarities and the differences.

• *Alphabet.* The latinized Tājīkī script had 31 letters, whereas the Cyrillic script has 39 (the 8 additional letters are used for Russian loan-words).

• *Consonants.* There are eight consonants fewer in the Tājīkī script than in the Persian script, as *h*, *s*, *t*, and *z* each represent more than one Persian consonant (e.g. *h* = both ح and ه). The consonant ع is not shown in the initial position, nor when it falls between two vowels; likewise the gemination of a consonant sound (تشديد) at the end of the word is ignored (e.g. معارف = *maorif*, عمل = *amal*; خَطَّ و خال = *xatu xol*).

• *Vowels.* There are seven vowel signs in the Tājīkī script: *a* for عربده (فتحه = *arbada*); *o* for آبادان (آ = *obodon*); *u* for ضمّه and واور معروف (عموم = *umum*, الفت = *ulfat*, او فتاد = *uftod*); *ū* for واور مجهول which is usually distinguished in Tājīkī whereas it is ignored in Persian (او = *ū*, بوته = *būta*, أردک = *urdak*); *i* for کسره and ياء معروف (اضافه = *izofa*, پير = *pir*); *ī* for ياء معروف in the final position (خالى = *xolī*); *e* for both ياء مجهول and ياء نکره (بی آب = *beob*, بيد = *bed*, سببی = *sebe*).

• *Diphthongs.* There are two principal diphthongs: *av* for واور when it follows a فتحه (دوران = *davron*) and *aj* for ياء when it again follows the same vowel sound.

At the end of the article several comparative tables are given for the three scripts.

a large number of foreign words that have been imported into the country alongside the new technology and the modern way of life. Most of these words have entered the Tājīkī Persian through Russian, and now that Tajikistan has regained its independence from Russia there is a strong desire in the country to find domestic substitutes for these foreign imports.

The author, who is a leading man of letters in Tajikistan, traces the linguistic developments of Tājīkī throughout the seven decades of Soviet domination and then summarizes the efforts that are being made today to coin, or find, suitable substitutes for as many of the foreign loan-words as possible.

The pivotal role in the campaign is being played by *komīte-ye eṣṭelaḥāt* (the terminology committee), which was established in 1989 and empowered to deal with the problem. The committee has worked hard in the ensuing years to come up with Tājīkī substitutes for a number of the European-Russian loan-words, in spite of some serious difficulties that have hampered its progress including two years of civil war, a dwindling budget allocation, and the assassination of a number of leading intellectuals and academics in the country. The committee believes that its main role is to rejuvenate the Tājīkī Persian and provide it with the linguistic tools that will make it a language of science. And the committee looks to the similar efforts of the Iranian Academy of Persian Language and Literature for inspiration.

The author then cites some of the committee's proposed substitutes which have already gained currency. These include *zādnāme* for "birth certificate", *kārjāme* for "overalls" and *divān-e vazīrān* for "the council of ministers." The campaign continues.

The Philosophical Term *darma* in Sogdian-Buddhist Literature

Z. ZARŠENĀS

The Sogdian texts that have come down to us may be divided into three groups: Buddhist, Manichaean and Christian. The majority of these texts are Buddhist, and they pertain to the Mahāyāna school of Buddhism. The texts are full of philosophical terms pertaining to the observance of Buddhist rituals. One term that the author has singled out for close scrutiny is *darma*, which has a wide range of meanings and applications, e.g. "law, Buddhism, different states of soul, religion, doctrine, object etc". A comparable word in the Islamic tradition would be *ḥaqq* which cannot be narrowly defined.

The author then proceeds to outline what constitute in his view the basic elements of an ideal Persian etymological dictionary. And he says a number of questions must be answered in order to delineate the boundaries of the dictionary even before we start. Some of these questions:

– How far should the dictionary reach back? As far as Old Persian and Avestan, i.e. the middle of the 2nd millennium B.C.? As far back as the Indo-Iranian period, i.e. the middle of the 3rd millennium B.C.? Or even as far back as the Indo-European period, i.e. up to the fourth millennium B.C.?

– How narrow or how wide should the dictionary's scope be when searching for cognates of Persian words in other languages? Should the dictionary limit itself to the Iranian group of languages and dialects or should the search also include other Indo-European tongues?

– Should the dictionary start from present-day words and work its way back (as is usual) or should it start from ancient times and move forward?

– How is it to treat the words of non-Iranian origin, all those Arabic and Mongolian and Turkish loan-words that have found their way into Persian and become "Persianized"? And what about all those more recent linguistic imports that have come from the West? And what about those outward-bound Persian words that are now found and used in a surprisingly large number of languages in Asia and Europe?

Dr. Sarkārāfī recommends the use of scientific rigour, and the soundest methods of scholarship, when the project finally gets underway. We have to accept this basic principle, he says, that everything in the world, including languages, develops according to certain rules, and that nothing is haphazard. "If we fail to extend this principle to the field of linguistics in general and etymology in particular, then there is every fear that we shall be applying the above-mentioned principles and criteria with less than absolute precision, and then this branch of linguistics which has become, thanks to the untiring efforts of the 19th and 20th century scholars from the four corners of the world a scientific discipline, will revert once more back to the domain of idle speculation."

The Process of Substituting Foreign Loan-words in Tajikstan and Some of the Difficulties Besetting the Process

M. Ĵ. ŠAKŪRĪ (M. ŠAKŪROF)

Like many other Third World countries, Tajikstan finds itself saddled today with

SUMMARY OF ARTICLES



On the Urgent Need for the Compilation of an Etymological Dictionary of the Persian Language

B. SARKĀRĀTĪ

There is an urgent need, says the author, for an etymological dictionary of the Persian language, and he urges the Academy or a similar scholarly body to sponsor its compilation. He recommends that the job should be entrusted to a group of scholars rather than to one individual, as the task is too big and too diverse for any one person to handle.

Professor Sarkārātī begins his copious paper with a historical review of linguistics and etymology in general, and then surveys the existing etymological dictionaries of Indo-European languages. He finds a rich store of new and relatively-new compilations dealing with the most important languages of the family such as Greek, Latin and Sanskrit. And he finds a number of such dictionaries already compiled for some Iranian languages and even dialects, but when it comes to Persian proper there is nothing, except Paul Horn's *Grundriß der neupersischen Etymologie*, which is both outdated (1893) and inadequate (1370 entries only).

The author cites several reasons for scholars having shied away from such a major etymological undertaking. He thinks the most important of these impediments are *a)* the sheer size of the work which "fills the heart of any competent scholar with fright and despair", and *b)* the absence of a really comprehensive dictionary of the Persian language which would contain all the words of written and spoken Persian with ample examples and quotations from the different historical periods of the evolution of the language.

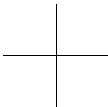


TABLE OF CONTENTS

| | | |
|--|------------------------|-----|
| A Survey of the Histories of Persian Literature and Their Sources | S. Ş SAJJĀDĪ | 2 |
| On the Urgent Need for the Compilation of an Etymological Dictionary of the Persian Language | B. SARKĀRĀTĪ | 21 |
| The Process of Substituting Foreign Loan-words in Tajikistan and some of the Difficulties Besetting the Process | M. Ğ. ŞAKŪRĪ | 73 |
| The Philosophical Term "darma" in Sogdian-Buddhist Literature | Z. ZARŞENĀS | 84 |
| The Charter of the Language | translated by A. EMĀM | 95 |
| The Components of the Tajiki Script | Ĥ. BORĴĀN | 103 |
| The Forewords to a Collection of Synonyms | M. ZĀKER AL-ĤOSEYNĪ | 117 |
| A Dictionary of Iranian Plant Names | H. A'ĪAM | 122 |
| Two Persian travelogues about the South of Iran | S. Ş SAJJĀDĪ | 140 |
| Nāme-ye Eqbāl: a denkschrift for Eqbāl YaġmāT | A. RŪĤBAKŞĀN | 143 |
| The Rise of the Persian Novel | A. RŪĤBAKŞĀN | 145 |
| Ancient Persia | A. KAĀRĪBĪ | 148 |
| Categorization and Methodology in the Persian Dictionaries of the 13th cent. A.H./18th cent. C.E. India | S. PANĀĤĪ | 152 |
| The Achievements of the Academy of Persian Language and Literature during the Iranian Year 1376-77 (1998-99) | S. NOWRŪZĪ | 158 |
| Commentary on Golšan-e rāz; a Names' Index for Tārīk-e ĵarāyed va majallāt-e Īrān; A Festschrift for Īraj-e Afšār; Kūšnāme; Mehr-o dād-o bahār; Selections from Ĥadīqat ol-ĥaqīqa by Ĥakīm Sanā'i of Ghazna; Āvāz-e bād-o bārān; Badī'oz-Zamān Hamedānī va maqāmāt-nevīsī; Nemūne-hāye naĥostīn ensān va naĥostīn šahrīyār dar tārīk-e afsāne'ī-ye Īrānīyān; Āyene-hāye nāgahān; Farhang-e fārsī-ye emrūz; Korāsan-pežūhī; Adabīyyāt-e mo`āşer; Āpāgā. | | 169 |
| Abū Ĥanīfa and Persian Letters | M. MOĤAQQEQ | 182 |
| A Seminar on the Compilation of Persian Dictionaries in the Indian Subcontinent | R. MOŞĴAFĀVĪ SABZEVARĪ | 193 |
| Viewing the East from the East (a Report on the Annual Conference of Japanese Iranologists, Spring of 1999) | H. RAĴABZĀDE | 197 |
| ----- | | |
| Summary of Articles in English | K. EMĀMĪ | 2 |

ISSN 1025-0832

ISSN 1025-0832

Publisher: Ġolām-Alī Ḥaddād Ādel

Editorial board: °Abdol-Moḥ ammad Āyatī, Ḥasan Ḥabībī,
Ġolām-Alī Ḥaddād Ādel, Moḥ ammad K̄vānsārī,
Alī Ašraf Šādeqī, Aḥmad Samīʿī (Ġīlānī),
Bahman Sarkārāī

Editor: Aḥmad Samīʿī (Ġīlānī)

Nāme-ye Farhangestān

P.O. Box 15875-6394

Tehran, Islamic Republic of Iran

Fax: (9821) 8723285

or to

The Academy of Persian Language and Literature

No. 8, Shahīd Aḥmad Qašīr (Bucharest) Ave.

Tehran 15

Phone: 8712281, 8710687

Foreign Subscriptions:

Middle East and neighbouring countries: \$25.00 per year

Europe and Asia: \$30.00 per year

Africa, North America, and the Far East: \$35.00 per year

Ser. No. 13

Printed in the Islamic Republic of Iran